

آیا اصلاح طلبان سبب خیری برای نظام استبدادی خواهند شد؟

پایا راستگونیا



به طور کلی باید گفت تصور این که بدون متعرض شدن به دایر اختیارات نهادهای استبدادی و خودکامه، در رأس هم آنها رهبری نظام و حذف این نهادها و بدون تغییر در قانون اساسی و سایر قوانین که دستمایه ای برای مناسبات استبدادی حاضر بوده اند و نیز بدون دگرگون ساختن رویه های مضمومی که در ساختار فعلی تشکل و تدوین یافته اند، بتوان به تغییر و اصلاحی لازم و ضروری آنگونه که استبداد را از ساحت سیاسی زایل گردانیده و کشور را به سامان بایسته و شایسته ای در راستای تحقق اراد ملت رهنمون گردد، تصویری است بیهوده و بی سرانجام خواهد بود.

کمتر از یک سال تا انتخابات آتی ریاست جمهوری در ایران وقت باقی است. اکنون بعد از دوره ای از استیلای بلامنازع جناح اصولگرا بر مناسبات قدرت، گمانه زنی ها و رایزنی ها در مورد شرکت اصلاح طلبان در انتخابات آتی ریاست جمهوری و چند و چون و امّا ها و اگرهای آن آغاز گشته است و حرف و حدیث هایی در مورد تمایل افراد و گروه هایی از این جناح، برای مشارکت در انتخابات به گوش می رسد. برای دومین بار است که این جناح بعد از شکست یا حذف در انتخابات و بعد از دوره ای از یأس و رکود نسبی، بار دیگر با فراز و نشیب هایی، خود را به شرکت در دور بعدی انتخابات متمایل می سازد، ولی آیا در این دومین بار نیز این تمایل و سپس حضور با شکست روبرو خواهد گشت؟ و آیا جناح اصولگرا بار دیگر به هر نحو ممکن پیروز میدان خواهد بود و به حضور و امکان پیروزی اصلاح طلبان به هر نحو ممکن از حذف استصوابی گرفته تا ثقل در جریان انتخابات به مقابله خواهد پرداخت؟

به نظر می رسد که پاسخ به پرسش های فوق را باید در درج نخست در شرایط و وضعیتی که اصولگرایان در شرایط حاضر با آن روبرو و به عبارت بهتر بدان گرفتار هستند جستجو نموده و مورد کنکاش قرار داد.

جناح اصولگرا اما در این روزها بیش از هر زمان دیگری در تاریخ

نظام اسلامی دستخوش اختلاف، گسست و تنش های درون جناحی گشته است و تضادهای درون ذاتی آن از قیدل این اختلافات و کشمکش های داخلی، در غیبت رقیب اصلاح طلب، به نحو غیر قابل انکاری شدت یافته است. بعد از هزینة گزافی که از سوی بخش های مختلف این جناح و بخصوص رهبری نظام در حمایت بی چون چرا از انتخاب رئیس جمهور محبوب و مهرورز مصروف گردید، به قیمت سرکوب خشونت بار و کشتار معترضان به نتیجة انتخابات و حصر و زندانی ساختن سران اصلاح طلب و جنبش شکل گرفته پیرامون انتخابات پیشین، اکنون بیش از پیش در برابر تمرّد و خودسری های این رئیس جمهور دستخوش تلاطم و عجز گشته است. آن هزینة گزاف دست کم به لحاظ سیاسی آن نتایج مطلوبی را در پی نداشت که انتظار می رفت و آن آسودگی و فراغ بالی را که این جناح از حذف جریان منتقد در پی آن بود، عاید دست اندرکاران اقتدار نساخت.

خود سری ها و مخالف خوانی های رئیس جمهور که در بیش از یک سال اخیر به شدت گراییده و متداوم بوده و اصطکاکاتی را بین دولت و دستگاه رهبری و نیز بین این دولت با مجلس و دستگاه قضایی در پی داشته، به علاوه بی برنامه گی ها و بی سامانی ها و ناتوانی های ریشه ای که این دولت همواره در این هفت ساله بیش از هر دولت دیگری در تاریخ جمهوری اسلامی از آن به نحو کامل برخوردار بوده و به رکود و تنزل نظام اقتصادی و تزلزل نظام اجتماعی انجامیده است و نیز ماجراجویی های دولت و به طور کلی نظام در برابر جامعه المللی که به تحریم های کمرشکن روز افزونی منتهی گشته است، همه و همه ماحصل سرمایه گذاری گزاف انحصار طلبان در انحصار قدرت سیاسی در دستان خویش بوده است، که مایوس کننده ترین ماحصل آن همین اختلافات تنش ها و تزلزل روابطی است که در درون این جناح عمق و ابعاد تازه ای یافته است.

بنابراین اکنون ضروری است که ابراز تمایل جناح اصلاح طلب در انتخابت بعدی ریاست جمهوری در پرتو این وضعیت مبتلا به جناح مقابل نگرسته و مورد بررسی قرار گیرد هم آنچه نتایجی که می توان آنها را، جز توفیق در حذف رقیب از قدرت، در یک کلمه خلاصه کرد: ناکامی.

هر چند شاید تخمین و ارزیابی نسبتاً دقیقی از روندها و جهت گیری های آتی، از میان هیاهو و آشفته بازار سیاست زدگی در جناح راست و به طور کلی نظام سیاسی حاضر، کاری به نسبه مشکل می نماید. ولی جا همواره برای گمانه زنی هایی که بتوانند دورنمایی کلی را پیش روی قرار دهد همواره باز خواهد بود.

اینکه دست اندرکاران انحصار فعلی در اندرونی قدرت فراتر از منافع و مطامع پنهان و آشکاری که در تسلط بر قدرت برای خویش جسته و فراهم می بینند (به عنوان نمونه از جهت اقتصادی) حاضر باشند که مصالح دراز مدت سیاسی را در نظر گرفته و تحلیلی عقلایی از امکانات رقابت در ساختار سیاسی را در نظر آورند چندان تضمینی نداشته است. چنانچه می توان این عدم مصلحت جویی سیاسی را از آنچه این جناح در انتخابات پیشین در ابعاد مختلف به انجام رسانید و از نتیجه ای که از هم آن هزینه ها حاصل آورد، تا حدی زیادی دریافت.

اما با فرض عبرت یابی اصولگرایان از هزینه ها و فایده های به عمل آمده خویش بخصوص در سه سال اخیر، در حالت انحصار قدرت، و مصلحت جویی که می تواند بر آن مترتب باشد می توان در مورد حضور احتمالی آتی اصلاح طلبان در قدرت بخصوص از بابت مزایایی که اصولگرایان می توانند از این حضور بدست آورند به بیان فرض هایی پرداخت. حال سؤال اساسی را می توان بدین صورت عنوان کرد: اصولاً مزایا و محاسن حضور اصلاح طلبان در بازی قدرت و ساختار سیاسی برای جناح اصولگرا چیست؟

در پاسخ به پرسش فوق می تواند چنین مواردی را برشمرد:

۱- بازیابی تشکل و وحدت و انسجام داخلی از دست رفته: این نکته بدیهی است که همواره وجود و حضور یک رقیب و همآورد و به عبارتی دشمن بیرونی، خود انگیزه و انگیزانند تشکل نیروها و انسجام درونی ای تواند بود که ممکن است دستیابی بدان به نحو مطلوب در شرایط عدم حضور و وجود این رقیب و دشمن بیرونی، سخت و دشوار بنماید. همانطور که آشکار بوده و هست در دو دور حضور اصلاح طلبان در عرصه سیاسی، همین رقابت و مخالفت ها، بستر مناسبی را برای حفظ تشکل و سعی وافر در عدم بروز گسست های کلان و بنیادی در میان نیروهای اصولگرا فراهم ساخته بود. بعد از آن نیز به رغم اشتباهات فاحش خرد و کلان دولت احمدی نژاد در چهار سال نخست آن به رغم انتقادات و اعتراضاتی که می توانست در این خصوص در خود جناح اصلاح طلب و جود داشته باشد و بعضاً وجود داشت، دورنمای احتمال حضور گسترده دوباره اصلاح طلبان در صحنه سیاسی که محتمل و گاه محتوم می نمود مانع از بروز به آن حد و اندازه های بی سابقه امروزی گشت. نقطه اوج این تلاش و تقلا بر حفظ انسجام و وحدت نسبی انتخابات دروه پیشین ریاست جمهوری بود که جناح مسلط هم امکانات خویش را در این راستا به کار برد. تا آنجا که این قدرت نمایی منسجم به نظر از حد گذشته به حذف قاهرانه طرف مقابل از حوز قدرت

انجامید و گویا از همین نقطه بود که این جناح به تدریج محرک انسجام و اتحاددرونی خویش را رفته رفته وافته و نهاد و تا به حد بی سابقه کنونی نایل آمد. در شرایطی که در نبود یک رقیب، رقابت طبیعی قدرت به حوزۀ درونی بازگشته و اسباب انفکاک و انشقاق مخربی را برای جناح مسلط بی رقیب به دنبال آورد. به طور خلاصه جناح حاکم بیشترین تجربۀ گسست و تشنج داخلی را درست در دورۀ عدم حضور رقیب داشته است.

حال این امکان می تواند دوباره از سوی بخش اصولگرا مورد گمانه زنی قرار گیرد تا این محرک بیرونی بار دیگر به کار افتد. با حضور دوبارۀ اصلاح طلبان در ساختار سیاسی اصولگرایان این فرصت و فراقیت را خواهند داشت که به بازیابی انسجام از دست رفته پرداخته و از انگیزه ای که حضور رقیب به وجود خواهد آورد در جهت فراموشی دوباره و پرده پوشی بر گسست ها و اختلافات داخلی استفاده نماید.

۲- فرافکنی معضلات و مشکلات داخلی و تقسیم مسئولیت: در حال حاضر هیچ عرصه ای را نمی توان یافت که حتی با قیاس با دولت های پیشین در جمهوری اسلامی از آفات مخرب دولت احمدی نژادی و به طور کلی نابخردی ها و عدم کفایت جناح اصولگرا مصون مانده باشد. در دوره های حضور اصلاح طلبان، اصولگرایان همواره این فرصت و بهانه را در اختیار داشتند که برخی از معضلات به وجود آمده و بعضاً ذاتی نظام جمهوری اسلامی را گاه و بیگاه به گردن رقیب انداخته و یا حداقل با بودن رقیب در مسئولیت های اجرایی و دست کم امکانات صوری و فرمایشی تصمیم گیری و لذا مسئولیت، اصولگرایان خود را پشت آنها پنهان نموده و مسئولیت خویش را در معضلات حاضر تا حدودی با رقیب تقسیم نمایند. این امکانی بوده و هست که به هر حال برغم تهدیدات و جار و جنجال های یک جریان اصلاح طلبی که خود در ترسیم برنامه، خواست و چشم انداز از بحران های حیاتی رنج برده است، برای جناح اقتدارگرا وجود داشته است تا از زیر بار عاملیت و مسئولیت اصلی خویش در معضل آفرینی ها در زمینه های گریخته یا نگاه ها و افکار را تا حدودی منحرف گردانند.

۳- تسهیل در تصمیمات در شرایط تنگنا و محذوریت: این مورد را می توان با یک مثال تاریخی ملموس و آشنا توضیح داد. در سال ۱۳۸۲ در زمان حضور اصلاح طلبان و دولت خاتمی جمهوری اسلامی در شرایطی بحرانی، غنی سازی اورانیوم را تحت فشارهای بین المللی به حالت تعلیق در آورد. این تصمیم همچنان که برخی از مقامات اصلاح طلب در آن دروه همچون «حسن روحانی» متذکر گردیده اند، بنا بر تأیید

رهبری و سران نظام و هماهنگی هایی که از این جهت به عمل آمده بود، به مورد اجرا گذاشته شد و بدیهی بود که چنین تصمیم خطیر و بسیار مهمی نمی توانست تنها ریشه در اراده و خواست و توانایی های دولت اصلاح طلب خاتمی داشته باشد. اما در عین حال حضور اصلاح طلبان در مناسبات اجرایی در تصمیم به تعلیق غنی سازی اورانیوم، امکانات بیشتری را برای نظام و جناح اقتدارگرا برای یک اقدام تاحدی با واسطه فراهم آورده، چنانچه می توانست در مقطعی دیگر تحت فشار افکار عمومی و بخش هایی از هوادارن سنتی خویش این اقدام را که در موقعیتی اضطراری و در محذوریت های بسیار صورت گرفته بود، به طرف مقابل احاله داده و با بودن این امکان، خود را از اتهامات در این راستا مبرا سازد، همانگونه که بعداً دولت احمدی نژاد که به ادامه لجاجت آمیز طرح های هسته ای همت گماشت، مسئولیت تعلیق غنی سازی را در ۱۳۸۲ متوجه اصلاح طلبان دانسته و آن را حاصل ترس و انفعال آنها قلمداد نمود.

به نظر می رسد اتخاذ برخی از تدابیر و تصمیمات مورد خواست و ارادۀ اصولگرایان بخصوص با توجه به برخی از تنگناهای مخاطره آمیز بتواند با حضور و شراکت یک رقیب سیاسی سهل تر گردیده و اصولگرایان را از پاره ای از فشارها و معذوریت ها که اتخاذ یک جانبی تصمیمات می تواند در پی داشته باشد رها ساخته و به این ترتیب این سود و مزیت دوگانه را برای آنها در پی داشته باشد.

۴- محبوبیت نسبی و وجاهتی که نظام اسلامی می تواند از ادعای رقابت در عرصۀ سیاسی از جهت داخلی و بین المللی کسب نماید: این نکته با اندک مقایسه ای که می توان میان دو دورۀ خاتمی و احمدی نژاد و تسلط اصلاح طلبان و اصولگرایان بر دولت و مجلس به عمل آورد، به خوبی آشکار می گردد. بلند شدن بانگ و صلابت اصلاح طلبی در ایران با روی کار آمدن خاتمی توجه جهانی و حتی بزرگترین مخالفان جمهوری اسلامی را در جهان به خود متوجه نمود. بسیاری از محدودیت های پیشین برداشته و رفته رفته امتیازاتی در سایه حضور دولت اصلاح طلب به جمهوری اسلامی واگذار گردید. برخی از گروه های اپوزیسیون جمهوری اسلامی تحت فشار و برخی مورد بی مهری و کم توجهی قرار گرفتند. بهانه های فشار و مخالفت یا حمایت از مخالفان تا مدتی و تا حد زیادی برای نظام اسلامی کمرنگ گردید. همه آنچیزی که با تسلط انحصارطلبانه بخش اقتدارگرا از دست رفته و تا مرحله تنش های عمیق کنونی سوق یافته است. از جهت داخلی نیز در واقع همانگونه که خاتمی صراحتاً عنوان و منظور داشت، بسیاری از مخالفان که تا آن

مقطع در دشمنی و مخالفت جدی می نمودند، به صلاح آمده و ردای انتقاد را به امید گشایشی در اوضاع برتن نمودند. به طور کلی می توان گفت که حضور اصلاح طلبان و هیاهوی پیرامون حضور آنها و وجود رقابت در عرصه سیاسی، بهانه را از برخی دشمنان نظام گرفت و بعضاً آنها را نزد بسیاری در مظان اتهام به کارشکنی و لجاجت قرار داد.

صد البته مزیت های نسبی و فواید فوق را می توان در پرتو هزینه هایی بررسی نمود که شاید در حالی که اصلاح طلبان در سایه شرایط بیرونی و تدابیر و رویکردهای درونی خود چندان قادر به تغییر اوضاع هم نیستند، چندان هم زیاد نخواهند بود، نکته این است که رویکرد اصلاح طلبی خواه با توجه به شرایط دشوار و عقیم سازنده پیش روی هر حرکت اصطلاحی در فضای سیاسی و چنبر بستن اقتدارگرایان در حال حاضر یا خواه به دلیل سردرگمی ها، ابهامات در تعیین حدود و ثغور خواسته هایش، تنها بیان گرایش ها و تمایلات، کلی گویی ها و اهدافی ناهماهنگ بوده، این جناح اصلاح طلب هرگز نتوانسته است برای آنچه می گوید و می جوید رهیافت مشخص، ملموس، روشن و طرح و برنامه کارا و عملی تدوین نموده و بستری برای شکل و تجمیع نیروی خویش فراهم آورد. مثلاً خواست اجرای بی تنازل قانون اساسی را می جوید اما از توجه و یا تشخیص تناقضات درون ذاتی همین قانون اساسی، که می تواند در سایه ابهامات مواد و قیدها و تبصره هایی که بر آنها بسته شده است به اصطلاح هر رشته ای را از سوی آنها پنبه کند، سر باز زده و یا عاجز می نماید. به طور کلی جریان اصلاح طلب جدا از گرایش و بیان اصلاح و تغییر، در طول حیات خویش، حال به هر دلیلی نه تصور روشن و درستی از اهداف و مقاصد خویش داشته است و نه از ابزارها و راهکارهای عینی که در صورت وجود اهداف مشخص و مدون بتوانند مثمر ثمر واقع گردند، همانطور که دست کم در برهه هایی یا حتی هنوز حدود و ثغور افکار، گروهها و جرایان های موجود در این طیف و مرزها و هویت های مشخص آنها تصویر مشخصی نداشته است، هرگز از قدرت و جرأت لازم برای تعیین تکلیف خویش با ارکان اقتدارگرای رویاروی خویش برخوردار نبوده است، آنچه بیان داشته است نیز خالی از تناقض نبوده است، معتقد به حفظ نظامی است که خود آمیزه ای است تناقض و ناهمسازی دو رشته از عناصر: عناصری ناظر بر مناسبات دموکراتیک که در تناقض و تاکنون مغلوب و مقهور عناصری به شدت خودکامه و اختناق آمیز که در نهادها، ترتیبات و رویه های نهادینه شده ای در ساختار سیاسی جلوه گر شده اند، بوده است.

به طور کلی باید گفت تصور این که بدون متعرض شدن به دایره

اختیارات نهادهای استبدادی و خودکامه، در رأس هم آنها رهبری نظام و حذف این نهادها و بدون تغییر در قانون اساسی و سایر قوانین که دستمایه ای برای مناسبات استبدادی حاضر بوده اند و نیز بدون دگرگون ساختن رویه های مضمومی که در ساختار فعلی شکل و تدوین یافته اند، بتوان به تغییر و اصلاحی لازم و ضروری آنگونه که استبداد را از ساحت سیاسی زایل گردانیده و کشور را به سامان بایسته و شایسته ای در راستای تحقق اراد ملت رهنمون گردد، تصویری است بیهوده و بی سرانجام خواهد بود. بدیهی است که تغییرات لازمی از این دست مستلزم اراده و تدبیر و توانی بسیار بیشتر از آنچه چیزی است که تا کنون اصلاح طلبان از خود نشان داده اند، چیزی که بیشتر به یک انقلاب شباهت خواهد داشت تا اصلاح، چرا که تضادها و ترتیبات لازم التعمیر فوق تنها زوائدی مختل کننده بر یک اصول و پایه های درست نیستند، بلکه خود اصل و اساس ساختار کنونی و مناسبات استبدادی بوده و در نتیجه هر تغییر لازمی در آنها، تغییری اساسی و ساختاری است که چشم انداز آن بسیار فراتر از افق دید اصلاح طلبان خواهد بود. اگر چه همان اندازه از تلاش های نابسنده از سوی اصلاح طلبان نیز با واکنش در هم کوبنده استبداد حاکم روبرو گردیده است.

بنابراین اصلاح طلبی با رویه و روحیه تاکنون آن (منهای دور) ملت‌هت کوتاهی بعد از انتخابات و منهای آن دسته از اصلاح طلبانی که متوجه نابسندگی اراد اصلاح طلبی تاکنونی گشته اند و دیگر چندان در خیل اصلاح طلبان به شمار نمی روند) و از آن دست که به نظر از سوی اصلاح طلبان هنوز باقی مانده در محدود تنگ چانه زنی قدرت منظور و مورد خواست بوده و خواهد بود، با هر گام در ناکامی و شکست خویش در تحقق اصلاح و تغییر به گونه ای بایسته و لازم، در موقعیت احتمالی که آنها بتوانند در آینده میزانی از قدرت سیاسی را به خود اختصاص دهند، تنها هم مزایایی را برای حریفی فراهم خواهند آورد که می تواند از حضور بی اثر و تلاش های عقیم این چنین اصلاح طلبانی تا حد لازم بهرمنند گردد و هم از دیگر سو بر دامنه یأس و مأیوسان از اصلاح طلبی و اصلاح نظام کنونی بیش از پیش خواهد افزود.

تحمیل خود به دیگری مانع از همگرایی سیاسی است!

گفتگوی نشریه شهروند با دکتر مهرداد درویش پور در باره بروز [*](#) تنش در تظاهرات استکهلم

هر تلاشی از هر سو که بکوشد رنگین کمان سیاسی در ایران را به نفع یک رنگ و محور رنگ های دیگری زائل سازد، با شکست روبرو خواهد شد. خویشتن داری، مصالحه و مدارا و پذیرش پلورالیسم تنها راه پیمودن این مسیر دشوار است.

مهرداد درویش پور، جامعه شناس مقیم سوئد است. دکتر درویش پور در دانشگاه به تدریس جامعه شناسی مشغول است. او از نظریه پردازان و فعالان شکل بخشیدن به بدیل جمهوری خواهی و از پایه گذاران جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران است و به لحاظ سیاسی تمایلات سوسیال دموکراتیک دارد. درویش پور در حوزه های نظری و سیاسی از جمله در جنبش زنان، ضد نژادپرستی، صلح، دانشجویی و حقوق بشر فعال بوده است و تاکنون از وی مطالب متعددی در این زمینه ها به چاپ رسیده است. در آغاز دهه نود عضو رهبری اتحادیه سراسری ضد نژادپرستی و همچنین از فعالان جنبش صلح و ائتلاف ضد جنگ در سوئد بود. از آغاز جنبش دانشجویی 18 تیر 1378 همراه با دیگر یارانش با پایه ریزی "جنبش همبستگی با دانشجویان" و "جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران" که حرکت های اعتراضی بزرگ را در قالب تظاهرات در استکهلم سازمان دادند، فعالیت خود را بیشتر در زمینه حقوق بشر متمرکز کرد

آقای درویش پور لطفا از آخرین تظاهراتی که در تاریخ ۲۴ جون ۲۰۱۲ در شهر شما در پیوند با حمایت از زندانیان سیاسی در ایران صورت گرفت بگویید؟ کدام نیروها آن را فراخوان داده بودند؟

این تظاهرات همزمان با تعداد دیگری از شهرهای جهان در دفاع از زندانیان سیاسی صورت گرفت. فراخوان دهنده گان آن " [www.iraniansolidarity.org](#) " و " [www.iraniansolidarity.org](#) " در استکهلم بودند. برخی از نیروهای چپ گرا و دمکرات نیز رسماً از آن حمایت کرده بودند.

آیا نیروها و گروه های فعال سیاسی دیگر هم بودند که به عنوان برگزار کننده در این مراسم شرکت نکرده بودند؟ چرا؟

گرچه مسئولان تلاش زیادی کردند که گروه های گسترده تری در این اکسیون شرکت کنند، اما تا آن جا که من می دانم تعداد گروه های حمایت کننده از آن چندان زیاد نبود. علت عدم حمایت آنها را باید

از خودشان پرسید. آیا علت آن دل نگرانی از حضور برخی از احزاب تندرو چه در این تظاهرات بود که تنها در برگزاری اکسیون با هواخواهان سلطنت معتدل عمل می کنند؟ آیا دل نگرانی از حضور برخی از گروه های راست افراطی هوادار رضا پهلوی که در سو استفاده از تظاهرات دیگران در این شهر سابقه دارند، علت این امر بود؟ و یا شاید باید دلیل دیگری برای خودداری آنها جستجو کرد. برآستی من پاسخ آنرا نمیدانم. تنها میدانم که برخی از دوستان من نیز از پیش اصلا موافق نبودند که این دعوت را بپذیریم. احتمالا به دلایلی مشابه همان دلایل بالا که به نظر آنان مانع از استقبال گسترده مردم از این تظاهرات می شد. من البته مردد بودم که شرکت کنم. اما به خاطر دفاع از آزادی زندانیان سیاسی مایل بودم ادای سهمی کنم و بدلیل اعتمادی ضمنی که به برگزارکنندگان این تظاهرات داشتم در آن شرکت کردم.

یکی از سخنرانان این برنامه شما بودید، چرا سخنرانی تان را اجرا نکردید؟

اکثر سخنرانان یا حضور نیافتند و یا رسماً اعلام کردند سخنرانی نخواهند کرد. اردلان شکرآبی رئیس پیشین سازمان جوانان حزب سوسیال دمکرات سوئد، امینه کاکاوا به نماینده پارلمانی حزب چپ سوئد، ماریا رشیدی از فعالان تشکل زنان در استکهلم، بهزاد بارخدایی از فعالان جنبش کارگری، شهین پویا از کانون زندانیان سیاسی در تبعید از جمله افرادی بودند که نام آنها به عنوان سخنران در لیستی که من شب قبل دریافت کرده بودم وجود داشت که یا اصلا در تظاهرات حضور نیافتند و یا به عنوان اعتراض سخنرانی نکردند. من هم یکی از این سخنرانان بودم که گرچه در این تظاهرات حضور یافتم اما سخنرانی نکردم. من در اعتراض به رفتار هواداران رضا پهلوی که عکس ایشان را بالا برده بودند و تلاش میکردند از تظاهرات برای آزادی زندانیان سیاسی بهره برداری شخصی و گروهی کنند، اعلام کردم نه تنها سخنرانی نخواهم کرد بلکه ایستادن در آن محیط را جایز نمیدانم و به همراه تعدادی از دوستان محل را ترک کردم. به این گروه از سوی مسئولین تذکر داده شد که نه مسئولین، نه سخنرانان و نه بسیاری از تظاهرکننده گان مایل نیستند مورد بهره برداری تبلیغاتی رضا پهلوی قرار گیرند و درخواست شد عکس ها پائین آورده شود. اما آنها وقعی به خواست برگزارکننده گان ننهادند. مسئولین گرچه می توانستند از پلیس کمک بجویند، اما بردباری به خرج داده و تنها در برابر بی اعتنائی سرکردگان این گروه، تظاهرات را به عنوان اعتراض برای مدت

کوتاهی تعطیل می کنند تا شاید این افراد به خواست آنها احترام گذارند. بخشی از جمعیت در اعتراض به این حرکت محل را ترک کرد. سرکردگان این گروه اما نه تنها اهمیتی به اعتراضات ندادند بلکه در انتها با تهیه ویدیو کلیپی واقعا اسف بار نشان دادند نه تنها در پی سو استفاده از تظاهرات برآمده اند بلکه مرز هر نوع حرمت انسانی را زیر پا گذاشته اند. آنان با سو استفاده از نیاز برخی پناه جویان به گرفتن اقامت، به دست آنان عکس های رضا پهلوی را داده و سپس از تک تک آنان می پرسند چرا در این تظاهرات شرکت کرده اید؟ که تقریبا جملگی آنان به جای حمایت از زندانیان سیاسی می گویند برای حمایت از رضا پهلوی آمده اند! از بد حادثه خودشان این ویدیو کلیپ را با افتخار هم پخش کرده اند و حواسشان هم نیست که این صحنه ها چنان رقت آور و موجب رسوایی طیف هواداران رضا پهلوی شده است که سر و صدای برخی از آنها نیز در آورده است. برخی از آنان در بیانیه های و کمنت های خود این عمل را محکوم کرده اند و نوشته اند که این گونه تبلیغات آبروی طیف هوادار رضا پهلوی را برده است. البته معلوم نیست اگر آقای رضا پهلوی مخالف رفتار این گروه های فشار است چرا در این باره سکوت کرده اند؟ همچنین گرچه برخی از گروه های هوادار پادشاهی در تماس های تلفنی ضمن مشکوک خواندن این اعمال آنها محکوم کرده اند، اما روشن نیست چرا رسماً اطلاعیه نمی دهند؟ من رسماً تا زمانی که آقای رضا پهلوی و یا دفتر ایشان اطلاعیه ای در محکوم کردن این اقدام منتشر نکنند، سکوت ایشان را حمایت ضمنی از این گونه حرکات برای پیش برد اهدافشان تلقی خواهم کرد. نمیدانم آیا رفتارهای شبه فاشیستی آن دسته از هواداران رضا پهلوی که شبانه روز به ترور سیاسی و شخصی مخالفان سلطنت و تحمیل شعار "امروز فقط اتحاد" به دیگران مشغولند در راستای پروژه رضا پهلوی برای تامین همگرایی سیاسی در اپوزیسیون قرار دارد و یا نشانه ای است از گرایش به توتالیتاریسمی که هانا آرنه از آن به عنوان اتحاد نخبگان و اوباشان نام می برد؟

به عنوان یک کوشنده اجتماعی و سیاسی فکر می کنید چه باید کرد که نیروهای سیاسی اجتماعی این فرهنگ را بیاموزند که با حفظ اختلاف نظرهایشان در پروژه های مشخص با هم شرکت کنند بدون آن که مجبور شوند هویت خود را پنهان و یا انکار کنند؟

سؤال پیچیده ای است و من پاسخ ساده ای برای آن با توجه به دشواری و حساسیت شرایط سیاسی جامعه ایرانی ندارم. شاید باید در باره آن بیشتر اندیشید. تنها چند ملاحظه به نظرم می آید. نخست آن

که باید به توافقات احترام گذاشت. اگر مسئولین یک برنامه توافق کرده اند شرکت کننده گان در تظاهرات مجازند تا عکس هر فرد و رهبری را از رهبر جندالله و پژاک گرفته تا افرادی چون رجوی، پهلوی، موسوی و یا هر کس دیگری را حمل کند، باید رسماً آنرا اعلام کنند تا مردم تلکیف خود را بدانند که آیا اصلاً پا به آن تظاهرات بگذارند یا نه. اگر هم چنین قراری گذاشته نشده است، باید به درخواست برگزارکننده گان که مسئولیت سیاسی، اخلاقی و قانونی تظاهرات را بر عهده دارند، احترام گذاشت. نه آن که با فشار خود را به دیگران تحمیل کرد. سوم آن که باید اخلاق سیاسی ای را رواج داد که حتی در صورت حضور پرچم و عکس این و آن تلاش نکرد تظاهرات دیگران را به نام خود مصادره کرد. مردم تمایلی ندارند در تظاهراتی که برای اهداف عمومی همچون آزادی زندانیان سیاسی برگزار می گردد اما بهره برداری گروهی سیاسی خاصی قرار می گیرد شرکت کنند و به محض مشاهده آن بی اعتماد می شوند. ما خود در سوئد بارها تظاهرات چند هزار نفری سازمان داده ایم، اما هرگز آنرا به ابزار تبلیغ جمهوری خواهی بدل نساخته ایم. همواره از همه هم خواسته ایم شرکت کنند. روشن است که حزب دمکرات کردستان مایل است با پرچم خود، سلطنت طلب با پرچم خود، و کمونیست ها و اصلاح طلبان نیز با پرچم خود شرکت کنند. اما تا کنون تنها یک درایت مشترک پنهان و یا آشکار توانسته است و می تواند موجب گردد که کسی در پی تحمیل خود به دیگری و یا مصادره کردن کل تظاهرات به نفع خود بر نیاید. رنگین کمان بسیار زیبا است اما هر تلاشی از هر سو که بکوشد رنگین کمان سیاسی در ایران را به نفع یک رنگ و محور رنگ های دیگری زائل سازد، با شکست روبرو خواهد شد. خویشتن داری، مصالحه و مدارا و پذیرش پلورالیسم تنها راه پیمودن این مسیر دشوار است. مدیریت اختلاف بخشی از این راه است. اما با تهمت و افترا و تولید انزجار و خصومت این گره گشوده نمی شود. باید با خطاها نیز بدور از جو انگ و افترا برخورد انتفادی کرد. اما در جو ترور کسی به سخن دیگری گوش نخواهد داد. گروه های افراطی و فشار تنها روند ایجاد فضای سالم را تخریب می کنند. به آنها نباید میدان داد و باید برای طرد آنها و ایجاد دیالوگ بین گروه های معتدل تر کوشید. در ضمن جمهوری اسلامی نیز در دامن زدن به این تنش ها و یا استفاده از آن ها سخت علاقه مند است. کما این که دست گل این گروه در تظاهرات استکهلم سخت مورد بهره برداری سایت های حکومت قرار گرفت. هشپاری سیاسی و دیالوگ سالم انتقادی راه برون رفتن از تنش زدایی در اپوزیسیون و جامعه ایرانی خارج از کشور است.

زندندان خانگی، دوری از واقعیت جهان

متن سخنرانی "آنگ سان سوچی" برنده‌ی جایزه‌ی صاح نوبل در سال ^x 1991، در سالن شهرداری اسلو، در شانزدهم ماه جون 2012

برگردان: عباس شکری

در حین زندان خانگی بودن‌ام، اغلب این احساس را داشتم که دیگر بخشی از واقعیت جهان نیستم. خانه‌ام انگار که جهان من بود. جهانی هم بود که در آن جا آزادی نبود و مردم نیز در زندانی بزرگ و همه‌گانی زندگی می‌کردند. دنیایی هم بود که در آن آزادی بود و دموکراسی؛ هر یک از این دنیاها، سیاره‌های مختلفی بودند که در مسیر خود در جهان بی‌تفاوت در حرکت بودند.

عالی‌جنابان، اعلیحضرت، اعضای محترم کمیته‌ی صلح نوبل، دوستان گرامی؛

سال‌ها پیش که انگار عمری می‌نماید، در آکسفورد نشسته بودم و همراه با پسر «آلکساندر» به برنامه رادیو Desert Island Discs گوش می‌دادم. برنامه شناخته شده‌ای که هنوز هم ادامه دارد و در آن شخصیت‌های مشهور از جامعه‌های گوناگون دعوت می‌شدند تا در مورد «هشت لوح» صحبت کنند. کتابی در کنار انجیل و آثار برجسته‌ی «شکسپیر»، کتابی که مانند وسیله‌ای ضروری و نجات‌بخش، حتی در سواحل جزیره‌ای متروک هم باید به همراه داشت. در پایان برنامه که ما هر دو از آن لذت برده بودیم، «آلکساندر» پرسید: "آیا ممکن است که روزی «من» به این برنامه رادیویی دعوت شوم؟" بدون آن که فکر کنم، پاسخ دادم: "چرا نه؟" از آنجا که او می‌دانست تنها افراد مشهور به این برنامه دعوت می‌شوند، با علاقمندی خالصانه‌ای پرسید، به چه دلیلی باید مرا به این برنامه دعوت کنند. در مورد این پرسش کمی فکر کردم و پاسخ دادم: "شاید به این خاطر که من برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات شده باشم". در پی این پاسخ، هر دو به خنده افتادیم. چشم‌انداز چنین جایزه‌ای شادی‌آور بود اما با احتمال بسیار

ناچیز. (نمیدانم چرا چنین پاسخ دادم. شاید به این دلیل که در همان زمان کتابی خوانده بودم که به وسیله‌ی یکی از برندگان جایزه‌ی نوبل ادبیات نوشته شده بود یا نویسندگانی مشهور که به این برنامه دعوت شده بود).

در سال 1989 که مرحوم همسرم، زنده یاد، «مایکل آریس» برای دیدار با من در اولین دوران زندان خانگی، آمده بود، برایم تعریف کرد که یکی از دوستان، «جان فینیس» مرا برای جایزه‌ی صلح نوبل، کاندید کرده است. آن زمان هم انگار می‌بایست بخندم. یک لحظه، حیرت بر چهره‌ی «مایکل» نشست و گویا که علت خنده‌ی مرا دریافته بود. جایزه‌ی صلح نوبل؟ چه اندیشه‌ی زیبایی، اما نسبتن خیالی دور و نامحتمل. بنابراین، وقتی که خبر برنده شدنم را شنیدم، چه احساسی داشتم، پرسشی است که در این سالها هزاران بار شنیده‌ام. این جایزه، وسیله‌ای شد تا بی‌تردید به بازتاب معنای جایزه صلح نوبل برای «من» و معنای صلح برای «من»، فکر کنم.

چنانچه بارها در مصاحبه‌ها هم گفته‌ام، خبر اعطای جایزه‌ی صلح نوبل به خودم را شبی از رادیو شنیدم. چیزی که در آن زمان، خیلی هم برایم شگفت‌انگیز نبود. چرا که از چند هفته پیش، در برنامه‌های گوناگون رادیو و تلویزیون‌ها، مرا به عنوان شانس اول مطرح می‌کردند. در اثنای تهیه متن این سخنرانی، به شدت برای یادآوری اولین واکنش‌ها، بعد از شنیدن برنده‌ی جایزه‌ی نوبل تلاش کردم. فکر می‌کنم، اگرچه مطمئن هم نیستم، واکنش من چنین بود: "آه، سرانجام تصمیم گرفتند که جایزه را به من بدهند". در مجموع، کمی غیرواقعی می‌نمود، زیرا من در آن زمان احساس کردم که انگار خودم غیرواقعی‌ام.

در حین زندان خانگی بودنم، اغلب این احساس را داشتم که دیگر بخشی از واقعیت جهان نیستم. خانه‌ام انگار که جهان من بود. جهانی هم بود که در آن جا آزادی نبود و مردم نیز در زندانی بزرگ و همه‌گانی زندگی می‌کردند. دنیایی هم بود که در آن آزادی بود و دموکراسی؛ هر یک از این دنیاها، سیاره‌های مختلفی بودند که در مسیر خود در جهان بی‌تفاوت در حرکت بودند. آنچه جایزه‌ی صلح نوبل انجام داد، این بود که من بار دیگر به جهان دیگری که انسان‌ها خارج از سلول خانگی من زندگی می‌کردند، بازگشتم و احساس واقعی‌ام را بازیافتم. البته که این روند، به یکباره انجام نشد. اما به تدریج که روزها و ماه‌ها می‌گذشتند و اخبار واکنش‌های مربوط به اعطای این جایزه از طریق رادیو به من هم می‌رسید، فهمیدم که جایزه

صلح نوبل چه معنای گسترده‌ای برای من دارد. این جایزه مرا یک بار دیگر به جامعه‌ی مشترک انسانی کشاند. از این مهم‌تر، توجه جهانیان به مبارزه‌ی مردم برمه (میانمار) برای دست یافتن به آزادی، دموکراسی و حقوق بشر بود و این که ما فراموش نخواهیم شد.

فراموش شدن! فرانسوی‌ها می‌گویند که جدایی مثل مردن است. فراموش شدن هم نیز انگار مردن است. فراموش شدن، انگار از دست دادن پیوندی است که ما را به سایر انسان‌ها گره می‌زند. وقتی که آخرین، مددکاران مهاجرت و پناهندگان برمه، را در تایلند دیدار کردم، خیلی‌ها بانگ می‌زدند: "ما را فراموش نکن". منظور آنها این بود که: "تلاش‌های ما را فراموش مکن، فراموش نکن که چه می‌توان انجام داد تا کمک و یاری برای ما باشد. فراموش نکنید که ما هم به جهان شما تعلق داریم". آن‌گاه که کمیته‌ی صلح نوبل، جایزه را به من داد، در واقع شناسایی این بود که ظلم دیدگان و در انزوا قرار گرفته‌ها در برمه هم بخشی از جهان‌اند و انسانیت واحدی است یک‌دست که مصداق بنی آدم اعضای یکدیگرند، می‌باشد. معنای دریافت جایزه‌ی صلح نوبل، برای من شخص این هست که مبارزه‌ی ام برای دموکراسی و حقوق بشر، به کرانه‌های دور، فراتر از مرزهای ملی، گسترش می‌یابد. جایزه‌ی صلح نوبل دریچه‌ای را در قلب من گشود.

تصور و کارایی برمه‌ای از صلح را می‌توان، کامیابی و تبدیل رؤیا به واقعیت توصیف کرد. کامیابی، آن‌گاه که فاکتورهای مخالف هماهنگی، زندگی در سایه آرامش و صلح و نیکی، نابود شده باشند. معنای دقیق و کامل واژه‌ی «*nyein-chan*»، سرد کردن و آرام کردن محل آتش‌سوزی است پس از عملیات اطفای حریق. آتش‌ها به صورت درد و قهر جهان پیرامون ما را ویران می‌کنند. در سرزمین من، هنوز دشمنی در شمال و غرب در جریان است. خشونت بین گروه‌های مختلف که منتهی به آتش‌سوزی‌های مرگ‌آور شده و مرگ. این شوربختی، حتا چند روز پیش که من برای سفر به اینجا آماده می‌شدم، نیز ادامه داشت. اخبار زشتی و پلشتی و خشونت در گرداگرد جهان، لحظه‌ای قطع نمی‌شود. پیام‌های گرسنگی، نیاز به لقمه‌ای نان، بیماری، آوارگی، بیکاری، فقر، بی‌عدالتی، تبعیض، پیشداوری، دورویی و دروغ، چاشت هر روزه‌ی زندگی امروز ما است. نیروهای منفی در همه‌جا هستند که پایه‌های صلح را تضعیف می‌کنند. همه‌جا شاهد تنش و ستیزانندیشیده نشده‌ای هستیم با منابع مادی و انسانی که حیات و بقای آنها برای ادامه‌ی توازن، هم‌سازی و کامیابی در جهان، الزامی است.

جنگ جهانی اول، ستیز وحشتناک بود با شرکت جوانان و نیروهای

بالقوه جامعه. جنگی که در آن نیروهای مثبت جامعه بیرحمانه به هدر رفتند. غزل‌های مربوط به آن دوران، برای من معنای خاصی دارند، چون که من آنها را زمانی خواندم که هم سن و سال همان جوانانی بودم که پیش از آن که بتوانند از امکانات بهتر زندگی بهره‌مند شوند، ماشین جنگ آنها را از رسیدن به دنیای بهتر، محروم کرد و راهی دیار مرگشان کرد تا از شکوفایی این همه نیروی بالقوه که می‌توانستند جهانی بهتر را بسازند، جلوگیری کند. یکی از سربازان جوان آمریکایی که همراه با یکی از لژیون‌های فرانسوی می‌جنگیده، نوشته است که او در سال 1916 بارها مرگ را در برابر چشمانش تجربه و دیدار کرده است: "در ستیز با این یا آن باریگارد جنگی"، "در دامنه این کوه یا بلندی آن سلسله جبال"، "نیمه شب در این یا آن شهر که در شعله‌های آتش می‌سوزد". برای تصرف مکان‌هایی بی‌نشان و فراموش شده، جان‌های جوان، عشق‌های دوران جوانی و زندگی نابود شدند. چرا؟ پس از نزدیک به صد سال، هنوز هم برای این پرسش، پاسخی مناسب و راضی‌کننده پیدا نکرده‌ایم.

امروز آیا چنان نیست که به علت غفلت و بی‌دقتی، در مواجهه با آینده و انسانیت، خود را مقصر بدانیم، گرچه کردار امروز ما با خشونت کمتر از صد سال پیش انجام می‌شود. جنگ تنها میدانی نیست که در آن حرف صلح است اما نتیجه‌ای ندارد. همه‌جا، هر جا که درد و رنج نادیده گرفته شود، برای ستیز، دشمنی کاشته می‌شود، زشتی درد و آلام در هم می‌شکند تا خشم و تلخی و ستیز آفریده شود.

یکی از وجه‌های مثبت زندگی در انزوای زندان خانگی، این بود که من وقت کافی داشتم تا بر معنای واژه‌ها و موضوع‌هایی که شناخته بودم و برای همی عمر پذیرفته بودم‌شان فکر کنم: به عنوان یک فرد بودایی، از همان زمانی که کودکی بیش نبودم، در مورد «*dukkha*» که ترجمان آن رنج و عذاب و درد هست، چیزهای زیادی شنیده بودم. تقریباً هر روز اطرافیان‌ام که یا پیر بودند و یا میان‌سال، مدام واژه‌ی «*dukkha, dukkha*» را زمزمه می‌کردند. این واژه‌ی «درد و درد» هنگامی که از ناراحتی‌رها می‌شدند و یا در عذاب بودند، وقتی که کودکان را یاری می‌کردند یا با حادثه‌ای که شوربختی برای‌شان داشت روبرو می‌شدند، ورد زبان مردم بود. در ضمن، برای اول بار، در اثنای زندان خانگی بود که من به طور واقعی با شش «درد» بزرگ مواجه شدم: پیر شدن، بیمار شدن، مردن، جدا شدن از عزیزان، مجبور شدن به زندگی در کنار کسانی، غیر از عزیزان‌ات، وارد دنیای تخیل و پندار شدن. من در مورد هر یک از موارد شش‌گانه دست به اندیشه و

پژوهش زدم. این تحقیق از زاویه‌ی مذهبی نبود که بر اساس زندگی معمولی روزانه‌مان انجام شد. اگر «درد و رنج» بحش اجتناب ناپذیر زندگی ما است، پس باید تا آنجا که ممکن است، از میزان آن کاسته شود که در عمل قابل تحمل باشد. من به تأثیرگذاری برنامه‌های متفاوت پیش و پس از زایمان نیز اندیشیدم: حفاظت و سرپرستی مادر و نوزاد، مراکز و خانه‌های سالمندان برای نگهداری از کهنسالان؛ خدمات همه‌گانی بهداشت و سلامتی، پرستارهای دلسوز و ... به آخرین شکل درد نگاهی عمیق انداختم: جدا شدن از عزیزان و به اجبار در کنار دیگرانی زندگی کردن که عزیزان نزدیک نیستند. بودا چه چیزی تجربه کرده بوده که این دو را بخشی از دردهای بزرگ انسانی نام داده است؟ به زندانیان، پناهندگان، مهاجرین اجباری و سرانجام به قربانیان فروش انسان، فکر کردم، به بشمارانی که از ریشه‌ی خود جدا شده و از خانه و کاشانه‌ی خود رانده شده‌اند، فکر کردم، به همگی آنهایی که از خانواده و دوستان خویش جدا شده‌اند و مجبورشان کرده‌اند تا با کسانی زندگی کنند که همواره هم روی خوشی به همسایه ناآشنایشان نشان نمی‌دهند.

ما خوشوقت هستیم که در دورانی زندگی می‌کنیم که به رفاه اجتماعی و کمک‌های انسانی نه به عنوان کرداری دلخواه که به مثابه‌ی یک ضرورت، نگاه می‌شود. من خوشبختام که در دورانی از هستی، زندگی می‌کنم که سرنوشت زندانیان سیاسی و عقیدتی، دلمشغولی همه‌ی مردم است. در جهانی زندگی می‌کنم که دموکراسی و حقوق بشر، موضوعی است همه‌گانی و مشترک برای انسان‌ها. در حین سال‌هایی که در زندان خانگی بودم، کمتر زمانی بود که توان و انرژی خودم را وام‌دار بخش‌هایی از اعلامیه جهانی حقوق بشر نباشم. وقتی که از یک سو ندیده انگاشته شدن و تنفر از حقوق انسانی منتهی به کرداری برابر با بربریت می‌شود، از سوی دیگر، همین کردار زشت که وجدان انسانی را نیز به لرزه در می‌آورد و پیشرفت جهانی که در آن انسان‌ها دارای آزادی بیان و آزادی عقیده‌اند، جهانی که آزادی‌رهایی از ترس و نیاز بخشی از زندگی روزانه مردم شده و احترام به موازین اعلام شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر، هدف عمومی شده است، را شاهد هستیم.

... حمایت و پشتیبانی قانون از انسان و انسانیت، الزامی است، چرا که انسان مجبور نباشد به عنوان آخرین راه‌کار خود، علیه ظلم و جور زورگویان، دست به شورش بزند.

اگر از من پرسیده شود که چرا من برای حقوق بشر در برمه، دست به مبارزه زده‌ام، پاسخ من در دو بخشی که نام بردم نهفته است. اگر از

من پرسیده شود که چرا برای دموکراسی در برمه مبارزه می‌کنم، علت آن این است که به باور من نهادهای دموکراتیک و کنش برای حفظ حقوق انسانی، ضروری است.

در طی سال‌های گذشته نشانه‌هایی وجود دارند که دال بر تلاش کسانی است که به دموکراسی و حقوق بشر باور دارند، این تلاش به ثمر رسیده و برمه در این راه گام بر می‌دارد. تغییراتی در جهت مثبت رخ داده است؛ گام‌هایی در جهت دموکراتیزه کردن برداشته شده است. وقتی نسبت به آینده با خوشبینی توأم با احتیاط می‌نگرم، به این دلیل نیست که به آن باور ندارم، بلکه برای آن است که من نمی‌خواهم دل ببندم به امیدها و باورهای کور. بدون باور به آینده، بدون اعتقاد به این که ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بنیادین انسانی نه تنها ضروری که برای جامعه‌ی ما امکان‌پذیر هستند، جنبش ما نمی‌توانست در کنار این همه نامردمی سالیان گذشته زنده بماند. بعضی از مبارزین ما در حال انجام وظیفه قربانی شدند، بعضی‌ها از جنبش کناره‌گیری کردند، اما هسته‌ی اصلی این جنبش به راه خود که دشوار بود و ناممکن می‌نمود، ادامه دادند. گاهی اوقات، وقتی که به سال‌های گذشته فکر می‌کنم، به حیرت می‌افتم که چگونه در شرایط بس دشواری که موجود بود، این راه را ادامه دادیم. بدیهی است که این به دلیل باور کور یاران‌مان به هدف کلیمان نبوده، بلکه اساس و بنیان این پایمردی، ارزیابی روشن‌بینانه از تداوم قدرت و احترام عمیق برای امیدهای مردم بوده است.

به خاطر همین تغییرات در کشورم بوده که اکنون من همراه با شما اینجایم و همین تحولات هم مدیون تلاش جهانیان است و سپاس من تقدیم همه‌ی آنهایی که به خاطر آزادی و عدالت کاری کردند که نه تنها توجه مردم عادی، سیاستمداران را هم متوجه بی‌عدالتی و شرایط دشوار مردم سرزمین من کردند. پیش از آن که از این پیشتر بروم و از زندانیان سیاسی/عقیدتی که موسوم‌اند به زندانیان وجدان حرفی بزنم، در وطن من هنوز هم از این دست زندانیان فراوان است. علت هراس من این است که اکنون که بیشترین زندانیان مشهور به خاطر مبارزات مردم جهان در کنار مردم برمه، از بند رها شده‌اند، آن بخش از زندانیان که اسم و رسمی ندارند و از شهرت بهره‌ای نبرده‌اند، به دست فراموشی سپرده شوند. امروز اگر من اینجا ایستاده‌ام، به این علت است که روزی من هم زندانی سیاسی/عقیدتی یا زندانی وجدان بوده‌ام. هرگاه به من می‌نگرید و به حرف‌هایم گوش می‌کنید، فراموش نکنید، آنچه که اغلب می‌شنوید، که حتی یک زندانی وجدان هم اگر در

همه‌ی جهان وجود داشته باشد، زیاد است، حقیقت تلخی است که برای نابودی آن باید تلاش کرد، و دریغا که اکنون بیش از یک زندانی وجدان در پشت دیوارهای بلند و مستحکم اسیر می‌باشند. در سرزمین من، اینان حتا هنوز به دادگاهی عادلانه نیز سپرده نشده‌اند. از شما خواهش می‌کنم که پیش از هر چیز، آنها را فراموش نکنید و دو دیگر آن که، برای رهایی آنها از بند، بیشترین تلاش خود را مبذول دارید تا در دامن عدالت بقیه عمر را به‌سر ببرند.

برمه کشوری است که شامل گروه‌های قومی زیادی است. اگر قرار است به آینده‌ی آن باور داشت، باید این امید بر شانه‌های احساس وحدت و یگانگی سوار باشد. از همان اوایل سال 1948 که ما استقلال خود را به دست آوردیم، هرگز نتوانستیم شاهد صلح کامل در سراسر کشور باشیم. ما در شرایطی قرار نگرفتیم که اعتمادسازی کنیم و درک متقابلی از الزامات برای از بین بردن ریشه‌های درگیری و ستیز، داشته باشیم. با آتش‌بسی که از سال 1990 تا سال 2010 برقرار شده بود، امید برقراری صلح نیز بیشتر شد، آنگاه که این آتش‌بس نیز در هم شکست، امید نیز چون شمعی سوسو زن، به خاموشی گرائید. برای از بین بردن و شکستن آتش‌بس همین بس که یکی از صاحبان قدرت، بی‌فکری کند تا آرامش به طوفانی بزرگ تبدیل شود که خانمان‌سوز هم هست. در چند ماه اخیر پیشرفت‌هایی در مذاکرات بین دولت و نیروهای مسلح مخالف که شامل قومیت‌های زیادی نیز می‌شوند، رخ داده است. امیدوارم که قرارداد آتش‌بس منتهی به راه‌حل سیاسی شود که براساس امیدهای مردم و احساس وحدت و یکدلی به وجود آمده است.

هم حزب من و هم اتحادیه سراسری برای دموکراسی و شخص من، آماده‌ایم و می‌خواهیم هر مسئولیتی که به صلح ملی در برمه کمک کند را بپذیریم و نقش خود را در بازی صلح و دوستی و وحدت بازی کنیم. اصلاحاتی که توسط رئیس‌جمهور «U Thein Sein» آغاز شده است، زمانی امکان موفقیت می‌یابد که همکاری هوشمندانه‌ای هم بین نیروهای درونی رخ داده باشد: نیروهای نظامی، نیروهای قومی و ملی، حزب‌های سیاسی، رسانه‌ها، نهادهای جامعه‌ی مدنی، بخش صنعتی و تجاری و پیش از همه، مردم. تنها اگر زندگی مردم بهتر شود، می‌شود گفت که اصلاحات تأثیرگذار بوده‌اند و در این رابطه، جامعه‌ی جهانی نقش بزرگی را باید در این بازی داشته باشد. توسعه، کمک‌های انسان دوستانه، توافق‌نامه‌های دوجانبه و سرمایه‌گذاری‌ها باید هماهنگ و برنامه‌ریزی شده باشند تا اطمینان حاصل شود که همه‌ی آنها در ترویج اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و رشد متوازن و پایدار، به کار گرفته می‌شوند.

کشور ما از ظرفیت بالایی برخوردار است که باید گسترش بیشتری بیابد تا نه تنها در جهت اقتصاد و بازرگانی توسعه یابد که باید در جهت دموکراتیک نیز گام بردارد تا جامعه و مردم برمه از رفاه اجتماعی بیشتری بهره‌مند شوند، امنیت اجتماعی بیشتری داشته باشند و از آزادی بیشتری برخوردار شوند.

صلح در کشور ما، متاعی است غیرقابل تقسیم. تازمانی که نیروهای منفی بر نیروهای مثبت جامعه پیروز می‌شوند، گذشته از این که در کجا رخ می‌دهد، همه‌ی ما در خطر هستیم.

پرسش این است که آیا انسان می‌خواهد که برای همیشه نیروهای منفی را نابود کند؟ پاسخ ساده، «نه» است. ذات انسان شامل نیروهای منفی و مثبت است. درضمن، انسان این توان را دارد که نیروهای مثبت را تقویت کند و نیروهای منفی را هم یا به حداقل برساند و یا به طور کلی از خود دور کند. صلح مطلق، هدف دست‌نیافتنی در جهان است، اما هدفی است که باید برای نزدیک شدن به آن تلاشی هر روزه داشته باشیم. باید نگاه‌مان را همان‌گونه که یک مسافر در هنگام گذار از کویر و بیابان لحظه‌ای غفلت نمی‌کند، به هدف رسیدن به صلح بیندازیم و نگذاریم که حتا یک آن از دیدرسمان دور شود. باوجود آن که به صلحی کامل و پایدار جهانی، دست نمی‌یابیم، چون صلح پایدار جهانی، متعلق به این جهان نیست، تلاش همه‌گانی برای خلق صلح، می‌تواند اعتماد و دوستی افراد و ملت‌ها را جلب کند و به این ترتیب همه‌گان در امور جمعی انسانی و امن‌تر شدن جامعه شرکت داشته باشند و فضایی دوستانه‌تر ایجاد شود.

واژه‌ی «دوستانه‌تر» را پس از توجه دقیق و بررسی همه‌جانبه، انتخاب کردم و پس از سال‌ها کار در تنهایی، این واژه را به زبان می‌آورم. آن‌گاه که به شیرینی کلام می‌رسیم، بگذارید بگویم که در این شیرینی، تنوع و چندگونگی نیست؛ به باورم بهترین و با ارزش‌ترین شیرینی که تجربه کرده‌ام، چیزی است که از مهربانی و دوستی آموخته‌ام. هر مهربانی و دوستی که در برابر من قد علم کرده است؛ کوچک یا بزرگ، مرا متقاعد کرد که هرگز عشق، دوستی، محبت و مهربانی، هر چه قدر هم که باشد، زیاد نیست. مهربانی و دوستانه عمل کردن، واکنشی است با احساس در برابر امید و نیازهای دیگران. ذره‌ای مهربانی می‌تواند دلی بی‌رحم را هم حتا به رحم آورد و از سنگدلی خارج کند. مهربانی می‌تواند زندگی انسان را تغییر دهد. نروژ با آرایه‌ی خانه و کاشانه‌ای برای رانده‌شدگان از خانه و زندگی خود، نمونه‌ی کاملی از همین نوع مهربانی است. این مهربانی، تبدیل شده است به مکانی برای

همه آنهايي که پيوندهاي امنيتي، آزادي و آسايششان در سرزمين مادريشان قطع شده است.

در سراسر جهان شاهد حضور پناهجويان و پناهندگان هستيم. وقتي که اخيرا، از کمپ پناهندي «ميلا» در تایلند دیدار کردم، شاهد کسانی بودم که در کمپ پناهندي، تلاش هر روزه‌شان فراهم کردن زندگي راحت برای کسانی بود که در زندگي خود، در وطن مادريشان روزهاي دشوار و سختي داشته‌اند. آنها از نگرانی‌هایشان برای «خستگي کمک‌دهندگان» که هم‌چنين می‌تواند ترجمان «خستگي همدردی» باشد، سخن به زبان می‌راندند. «خستگي کمک‌دهندگان» در خود معنای آشکار کاهش یافتن کمک‌های مالی توسط نهادها، دولت‌ها و افراد را دارد در حالی که «خستگي همدردی» معنای کمتر شدن احساس همدردی با کسانی است که نیاز به مهربانی دارند. این دو نوع خستگي، چه خواهیم و چه نخواهيم، به یکدیگر پیوند خورده‌اند. آیا می‌توانيم خود را در شرایط «ناتوانی یا خستگي همدردی» قرار دهيم؟ آیا پوشش هزینه‌های یک کمپ پناهندي بیشتر از مصرف خرید اسلحه است در کشورهایی که مهربانی به دست فراموشي سپرده شده است؟ اگر چشم‌ها را بر هم نگذاريم و وانمود نکنيم که کور هستيم، پاسخ معین است و نیازی نیست که از زبان من یا هر کس دیگری شنیده شود. پس آیا روا است که در برابر درد و رنج دیگران، بی‌تفاوت ماند و کوری را وانمود کرد؟ روی سخنام با همه نهادها، کشورها و افرادی است در جهان که برای پوشش هزینه پناهگاه‌های کسانی که از رنج، درد، ظلم، زور و جور فرار کرده‌اند، تلاش کرده و می‌کنند، می‌باشد؛ تلاش شما بذر مهربانی و دوستی و امنیت را می‌کارد که صلح جهانی برداشت آن است.

در اردوگاه پناهندي «ميلا» با نیروهای امدادی تایلندی، گفتگویی سودمند داشتم. آنها مرا با دشواری‌های جدی برای مراقبت از پناهجويان آشنا کردند. آنها مرا با مشکلاتی که در رابطه‌اند با کمپ‌های پناهندي آشنا کردند؛ نقض قوانین حفظ جنگل‌ها، مصرف غیرقانونی مواد مخدر، مصرف زیاد الکل خانه‌ساز، دشواری کنترل بیماری‌های مالاریا، سل، تب دینگو و وبا. نگرانی کسانی که در بخش کمکرسانی به پناهجويان کار می‌کردند، کمتر از نگرانی خود پناهجويان نبود. کشورهای پناهنده‌پذیر سزاوار توجه بیشتر هستند و باید از نظر عملی هم به آنها کمک بشود تا از پس مشکلات اداری امور پناهندي برآیند.

هدف نهایی ما باید ایجاد جهانی باشد که در آن پناهجو نباشد و کسی از خانه و کاشانه‌ی خود رانده نشود. باید جهانی بیافرینيم که در

آن بی خانه، آواره و انسان‌های بی امید نباشد، جهانی که گوشه گوشه‌ی آن مکانی امن است در سایه‌ی آزادی و امنیت ایجاد شده و صلح پایدار جهانی. هر اندیشه، هر واژه و هر عملی که به جنبه‌ی مثبت کمک کند، کمکی است به برقراری صلح. هر یک از ما توان شرکت در این کار که رسیدن به صلح را نشانه رفته است، داریم. بیایید دست‌ها مان را به هم پیوند بزنیم تا جهانی غرق در صلح و عشق و دوستی بیافرینیم که در آن شب را در امنیت سر بر بالین می‌گذاریم و صبح هم با کامیابی، سر از بالین برمی‌داریم.

کمیته صلح نوبل اعلامیه خود در اکتبر 1991 را با این واژه‌ها پایان داد: "با دادن جایزه‌ی صلح نوبل به «آنگ سان سوچی» کمیته صلح نوبل آرزو می‌کند که این زن را در تلاش خستگی‌ناپذیرش یاری کند و حمایت خود از مردم در سراسر جهان که برای دستیابی به دموکراسی، حقوق بشر و صلح بین قوم‌های مختلف، با به کارگیری راه‌های صلح آمیز و دوستانه، تلاش می‌کنند را اعلام کند". آنگاه که من به جنبش دموکراسی‌خواهانه مردم برمه پیوستام، هرگز فکر نمی‌کردم که روزی چنین جایزه‌ی افتخارآمیزی دریافت کنم. تلاش ما برای رسیدن به جامعه‌ای آزاد، با عدالت و امن بوده و هست. جامعه‌ای که در آن مردم بتوانند ظرفیت کامل خود را در راه رسیدن به صلح و دوستی نشان دهند. تاریخ به ما این امکان را داده است تا در راه رسیدن به آنچه به آن باور داشتیم؛ صلح، تلاش کنیم. کمیته صلح نوبل با پشتیبانی از من، راهی را که خود آزادانه انتخاب کرده بودم، نگذاشت که تنها باشم. همواره مردم صلح دوست جهان را در کنار خودم حس کردم. به همین خاطر هم از کمیته صلح نوبل، مردم نروژ و همه‌ی کسان دیگری که در گوشه گوشه‌ی جهان مرا یاری کرده‌اند، سپاسگزارم. همه‌ی شما با حمایت خویش، باور من به جستجوگری مشترک که همان صلح است را تقویت کردید.

باز هم سپاس از همراهی‌تان

نمایش انتخاباتی ۱۲ اسفند و ترکیب مجلس نهم رژیم

محمود بهنام



نمایش انتخابات نهمین دوره «مجلس شورای اسلامی» در اسفند گذشته برگزار گردید. در این انتخابات نمایشی، بخش عمده ۲۹۰ کرسی مجلس پر شد و تعیین تکلیف باقیمانده کرسی‌های آن نیز به «مرحله دوم» واگذار گردید که آن هم در ۱۵ اردیبهشت برگزار شد.

آنچه در ۱۲ اسفند صورت گرفت، در واقع، اولین مراسم رسمی رأی‌گیری عمومی پس از ماجرای انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۸۸ بود. در این ماجرا، چنان که می‌دانیم، جعل آرا و تقلب انتخاباتی وسیع جناح غالب حکومتی، زمینه ساز بروز نارضایتی و خشم نهفته توده‌های میلیونی و برآمد تازه‌ای از جنبش آزادیخواهان و عدالت‌طلبانه مردم ایران شد که، به رغم دامنه گسترده و استمرار چشمگیر آن، با تهاجم شدید و سرکوب ددمنشانه رژیم حاکم روبرو گشته و نهایتاً به رکود کشیده شد. در این احوال، گردانندگان حکومتی آبروباخته به دنبال آن بوده‌اند که با برپا کردن این رأی‌گیری، صحنه دیگری از «مشروعیت» خود را به نمایش گذاشته و اعتباری جهت بساط حکومت‌شان، در داخل و خارج، دست و پا کنند. در مقابل، اپوزیسیون رژیم بر آن بوده که با تحریم و دعوت مردم به عدم شرکت در این نمایش انتخاباتی، باری دیگر، فقدان مشروعیت و بی‌آبرویی استبداد مذهبی حاکم را برملا سازد. گذشته از این، تداوم تنش آفرینیها و ماجراجوییهای باندهای حکومتی، فشار فزاینده قدرتهای جهانی و تشدید تحریمهای اقتصادی و خطر تهاجم نظامی را به دنبال آورده که، علاوه بر درماندگی و انزوای بیشتر رژیم، تبعات فاجعه‌بار آنها نیز گریبانگیر اکثریت توده‌ها شده است. نمایش انتخابات مجلس نهم در چنین اوضاع و احوال و فضایی به روی صحنه آمد.

مسئولان رژیم، طبق معمول، از «حضور با شکوه» مردم و خلق «حماسه‌ای دیگر» در این انتخابات سخن گفتند. رسانه‌های حکومتی نیز، به تبع آنها، درباره این «حماسه حضور» به سخن پراکنی و قلمفرسایی پرداختند. از جمله، روزنامه «کیهان» که در فردای رأی‌گیری عنوان کرد: «ایران در مسابقه مشروعیت جهان را جا گذاشت». آنها

می‌توانند بر خود ببالند که این بار، با سر و صدای کمتر و یا نسبتاً «بی‌دردسر» توانستند صندلیهای مجلسشان را پرکرده و به «مطلوب» خود برسند. اما آنها نمی‌توانند واقعیت‌های نهفته در پس این ظواهر را کتمان نمایند. رویگردانی مردم از این نمایش تکراری، واقعیتی بود که سناریونویسی و رقم‌سازیهای حکومتگران نیز نمی‌تواند آن را بپوشاند. حتی همین نمایش سیاسی نیز، به نوبه خود اختلافات و تناقضات درون خود رژیم، و تعارض کلیت آن با واقعیات امروز جامعه ما را به روشنی آشکار می‌سازد. پیش از پرداختن به شرح و بررسی نمایش انتخاباتی اخیر و مجلس برآمده از آن، و به منظور درک و ارزیابی دقیقتر آنها، لازم است نگاهی گذرا به مقوله «انتخابات» در رژیم حاکم و تغییرات آن طی سالیان گذشته بیندازیم.

جمهوری اسلامی و «مسئله انتخابات»

«انتخابات» نیز همچون «مجلس قانونگذاری» و خود «جمهوری» و بسیاری دیگر از عناوین و مقولاتی که برخاسته از موازین و احکام شرعی و فقهی نیستند، به هر ترتیب و «مصلحت»، به وسیله بنیانگذاران حکومت اسلامی پذیرفته شد و در قانون اساسی آن نیز قید گردید. و این تازه آغاز ابهامات و تناقضات رو در روی رژیم تازه به دوران رسیده بود.

انتخابات در جمهوری اسلامی هیچگاه دمکراتیک نبوده و بلکه با خواست، اراده و انتخاب آزاد اکثریت وسیع مردم بیگانه بوده است. با اینهمه، آنچه با عنوان انتخابات و یا شبه انتخابات برگزار شده، غالباً برای خود رژیم نیز «مسئله ساز» بوده است. این انتخابات‌ها، در عمل، تضادها و تناقضهای درونی حکومت و همچنین ناسازگاریها و درماندگیهای آن را در مقابل مقتضیات و خواستههای کنونی جامعه و جهان، بیش از پیش، برملا ساخته است. انشعابات متعدد در میان دستجات حاکم، در مقطع انتخابات، از جمله نمونه‌ها و نشانه‌های بروز و یا تشدید این تناقضات درونی بوده است (انشعاب در روحانیت حاکم در آستانه انتخابات مجلس سوم، انشعاب «کارگزاران» رفسنجانی در مقطع انتخابات مجلس پنجم و ...). به علاوه، در مواردی نیز بخشهایی از مردم با ورود در رخنه و شکافی که در میان «بالاییها»، خصوصاً در دوره رقابتهای انتخاباتی میان آنها، ایجاد شده بود، کاسه و کوزه آنها را بر هم زده و موجبات رسوایی بیشتر برای حکومتگران و یا صف بندیهای جدید در بین آنها را فراهم کرده‌اند. یکی از این موارد انتخابات دوم خرداد ۷۶، و البته بارزترین آنها در مقطع انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ بود که تناقض و شکاف درون رژیم را به عریانترین شکلی آشکار کرد.

طی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، انتخابات دارای دو کارکرد مختلف برای رژیم بوده است: یکی کشاندن گروه‌های بیشتری از مردم به پای صندوقهای اخذ رای، از طریق گرم کردن «تنور انتخابات» با شگردهای گوناگون، و نمایش «مشروعیت» رژیم برای ناظران داخلی و خارجی، و دیگری تقسیم کرسیهای مجلس، و یا دیگر مناصب و موقعیتهای حکومتی و سیاسی در میان دستجات رقیب درون حکومت و یا در بین «خودها». اما تعقیب همزمان این دو هدف نیز عملاً تعارضات و مشکلات تازه‌ای را برای حکومتگران به وجود می‌آورد. زیرا که داغ شدن «تنور انتخابات» گاهی به افشاگریهای رسوا کننده برای مجموعه رژیم، درگیری و زد و خورد و کشتار، و وقوع اعتراضات و تظاهرات گسترده، نه تنها در حوزه‌های مناطق عشیره‌ای و روستایی، بلکه حتی در شهرهای بزرگ منجر می‌شود. این گونه رویدادهای پیش‌بینی نشده، گردانندگان حکومتی را که همواره مراقب و نگران «امنیت» نظام هستند، سخت هراسان می‌سازد. گذشته از این، اگرچه همه جناحهای حکومتی در مورد نمایش «مشروعیت» همداستانند، ولی همواره «قواعد بازی» و یا سناریوی مورد توافق را تا انتها رعایت نکرده و با حذف و بیرون کردن بخشی از رقیبان، باعث برهم خوردن نمایش و بی‌آبرویی بیشتر می‌شوند.

در اینجا، این سوال می‌تواند مطرح شود که با وجود همه این مشکلات، مخاطرات و افتضاحات، چرا جمهوری اسلامی خود را ناگزیر به برگزاری انتخابات می‌بیند؟ چرا، به جای آن، مثلاً خود «ولی فقیه» رأساً مبادرت به نصب ۲۹۰ نماینده مجلس نمی‌کند؟ و یا چرا «رهبر»، «شورای نگهبان» و دیگر گردانندگان اصلی حکومت، فهرستی از نامزدهای مورد توافق خود را قبلاً تعیین نمی‌کنند تا همانها را از صندوق رأی بیرون آورده و خیال خود را آسوده کنند؟ در پاسخ به این که چرا انتخابات غیردموکراتیک کاملاً فرمایشی نشده است، نخست باید یادآور شد که جمهوری اسلامی، با توجه به ترکیب دستجات درون آن، تاکنون قادر به انجام این کار نشده است. یعنی هنوز در بین جناحهای رقیب اولیگارش‌ی حاکم توازن قوای نسبتاً پایداری به وجود نیامده است تا از قبل بر سر تقسیم صندلیهای مجلس (و یا دیگر مناصب) توافق کنند و یا به حکم مرجع معینی در این مورد تن دهند. در همین حال باید افزود که رژیم حاکم، و یا جناحهای مسلط آن در هر مقطع، در برخورد با همان مشکلات و تناقضات، تلاشهای زیادی را هم طی سه دهه گذشته در جهت تحدید و کنترل بیشتر این نمایشهای سیاسی دوره‌ای به عمل آورده‌اند.

پس از سرکوب و قلع و قمع نیروهای چپ، دموکرات و دیگر مخالفان و

معارضان حکومت اسلامی، بستن مطبوعات مستقل یا منتقد، و اعدام یا حبس و تبعید روشنفکران، نویسندگان و فعالان سیاسی، که امکان برگزاری انتخابات آزاد و سالم و عادلانه را اساساً منتفی می‌کرد، انتخابات عملاً محدود به جرگه حکومتیها شد. بعد از انتخابات مجلس اول، در اسفند ۱۳۵۸، که در آن تعداد معدودی از اعضای «نهضت آزادی ایران» و یا نامزدهای مستقل توانستند وارد مجلس شوند، همه نیروها و جریان‌ها «غیرخودی» از مجالس بعدی حذف گردیدند. از آن پس رقابت‌های انتخاباتی صرفاً محدود به جناح‌ها، احزاب و یا عناصر حکومتی، یعنی «خودیها» بوده است، اما همین رقابت بین «خودیها» نیز با توسل به ترفندهای گوناگون، رفته رفته محدودتر شده است.

به منظور اعمال کنترل افزون‌تر بر روند انتخابات و جلوگیری از رویدادهای احتمالی که می‌توانند «امنیت» نظام و یا سلطه جناح غالب را به خطر انداخته و یا معضلات تازه‌ای برای کلیت رژیم بیافرینند، انواع تشبثات قانونی و غیرقانونی طی سه دهه گذشته به کار گرفته شده است. مثلاً در مورد حداقل سن انتخاب‌کنندگان، که در آغاز «۱۶ سال تمام» تعیین شده بود، بعداً بر مبنای ملاحظات و مصلحت‌های دستجات غالب، به دفعات تغییر یافته و، در حال حاضر «۱۸ سال تمام» مقرر گشته است. در همان آغاز، شیوه دو مرحله‌ای انتخابات (ظاهراً با عنوان جلوگیری از انتخاب شدن کاندیدانها با نسبت پائین آرا) در پیش گرفته شده و حداقل نسبت آرا برای انتخاب در مرحله اول، اکثریت نصف به علاوه یک، تعیین شده بود که، باز هم، بر پایه مصلحت «خودیها»، این حد نصاب، در مورد انتخابات مجلس، اکنون به ۲۵ درصد کاهش یافته است.

از جمله شرایطی که برای انتخاب شونده‌گان، در مجلس اول، مقرر شده بود، «اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی» و «ابراز وفاداری به قانون اساسی» بود، ولی چنان که پیداست، این شرایط تدریجاً شدیدتر و غلیظتر شده و به «اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی» و «ابراز وفاداری به قانون اساسی و اصل متری ولایت مطلقه فقیه» رسیده و عملاً وسیله‌ای برای رد و حذف بخشی از «خودیها» شده است. نمونه‌ای دیگر از محدود شدن انتخاب شونده‌گان، شرط «سواد» آنهاست که در ابتدا «سواد خواندن و نوشتن به حد کافی» قید شده بود ولی، به تدریج، به داشتن حداقل «مدرک کارشناسی ارشد» تبدیل شده است. جالب توجه است که گروهی از نمایندگان مجلس هشتم، در خرداد سال گذشته، طرحی را برای «اصلاح» این شرط ارائه کردند که به موجب آن مدرک کارشناسی ارشد داوطلبان نمایندگی مجلس باید «فقط

مدارکی باشد که به تأیید حوزه علمیه و یا وزارت علوم رسیده باشد و نه مدارک دیگر». این طرح، با این عنوان که «می‌تواند ایثارگران را از حقی محروم کند» مورد مخالفت وزارت کشور واقع شد. این در حالیست که افشاگری متقابل در مورد مدارک تحصیلی جعلی و قلابی وزیران و وکیلان، یکی از سوژه‌های رایج رسانه‌های حکومتی در سالهای اخیر بوده است.

اما فراتر از همه اینها، شورای نگهبان و نقش تعیین کننده آن در همه انتخاباتها (به استثنای انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا) است که آن را، عملاً، همه کاره ترتیبات و مراسم و نتایج انتخاباتی رژیم کرده است. نظارت این «شورا» بر انتخابات، که در اصل ۹۹ قانون اساسی قید شده ظاهراً برای تأمین مراعات قوانین انتخابات، صحت شمارش آرا و نهایتاً «داوری» در میان رقابتهای انتخاباتی جناحهای حکومتی بود. اما با تفسیری که خود این «شورا» از آن اصل به عمل آورد (که در مجلس چهارم هم در قوانین ناظر بر انتخابات گنجانده شد) این امر به «نظارت استصوابی» یعنی «نظارت عام و در همه مراحل انتخابات» تبدیل گردید. کوششهای برخی جریان‌های حکومتی، از جمله در مجلس ششم، در جهت تغییر و حتی تعدیل این «نظارت استصوابی» به جایی نرسید و بلکه، همان طور که در رد «صلاحیت» فله‌ای بخش بزرگی از نمایندگان همان مجلس، در آستانه انتخابات مجلس هفتم نیز مشاهده شد، دامنه اختیارات و دخالتهای شورای نگهبان در این عرصه گسترده‌تر شد. سخنان عبدالله نوری، وزیر اسبق کشور در دولتهای رفسنجانی و خاتمی و نامزد نمایندگی در انتخابات مجلس پنجم، در این باره کاملاً گویاست: «اول قرار بود که شورای نگهبان نظارت کند که کسی در انتخابات دخالت نکند و بعداً این طور تفسیر شد که تنها کسی که حق دخالت در انتخابات را دارد شورای نگهبان است... الان تصویری که از نظارت استصوابی می‌رود این است که یک مجموعه‌ای هست که می‌تواند بگوید چه کسی می‌تواند در انتخابات شرکت کند، چه کسی نمی‌تواند. می‌تواند انتخابات را متوقف کند، ابطال کند یا نکند» (عصر ما، ۱۸/۱۱/۷۴).

با وجود همه این محدودیتها و کنترلهایی که برای محکم کردن چفت و بست روند انتخابات به کار گرفته می‌شود، باز هم دلمشغولی و هراس گردانندگان حکومتی در این زمینه مرتفع نشده، و آنان را به اتخاذ تدابیر بیشتر سوق داده، که از جمله آنها طرح «تجمیع انتخابات» است. این طرح که ابتدا در مجلس هفتم عنوان شد بر آنست که با برگزاری همزمان انتخابات دو یا سه نهاد حکومتی، «هزینه‌ها» یا

«مخاطرات» انتخابات را کاهش دهد، زیرا که «هر انتخاباتی هزینه‌های اداری، سیاسی و اجتماعی دارد و زمانی که کشور در موج و تلاطم انتخابات قرار می‌گیرد، به صورت طبیعی روی روال کار اداری کشور اثر می‌گذارد». مصطفی پورمحمدی، وزیر کشور احمدی نژاد در دولت نهم، با ارسال نامه‌ای به خامنه‌ای، ضمن ارائه گزارشی از «مسائل انتخابات کشور» و با تأکید بر «عدم تناسب ادامه روند فعلی انتخابات با شاکله نظام»، پیشنهاد تجمیع انتخابات را نیز مطرح می‌کند (آفتاب یزد، ۲۴/۱۲/۸۸). این پیشنهاد، به ویژه پس از اوجگیری اعتراضات مردم در سال ۸۸، به طور جدی پیگیری و از سوی خامنه‌ای به «مجمع تشخیص مصلحت نظام» ارجاع می‌شود. پس از جر و بحث‌های بسیار، این «مجمع» در فروردین ۱۳۸۹، طرح برگزاری انتخابات ریاست جمهوری با انتخابات شوراهای اسلامی، و همچنین انتخابات مجلس شورای اسلامی با انتخابات مجلس خبرگان رهبری را تصویب می‌کند. مجلس رژیم نیز، در تیرماه همان سال، با تمدید دوره فعلی «شوراهای اسلامی شهر و روستا» به مدت ۲۲ ماه، مقرر می‌دارد که انتخابات دوره چهارم این شوراها همزمان با انتخابات دوره یازدهم ریاست جمهوری (خرداد سال آینده) برگزار گردد. در ادامه این قبیل تدابیر، هرگاه پیشنهاد خامنه‌ای (در مهر سال گذشته) مبنی بر احتمال تبدیل «نظام ریاست جمهوری» به «نظام پارلمانی» نیز زمینه و شرایط «مساعد» جهت تصویب و اجرای خود را بیابد، در آن صورت یکی از این انتخابات‌های حکومتی هم کلاً حذف می‌شود.

مجموعه ملاحظات اجمالی فوق گویای آنست که انتخابات زیر حاکمیت جمهوری اسلامی، که از همان ابتدا غیردمکراتیک و فارغ از نیازها و خواسته‌های واقعی اکثریت توده‌ها بوده است، در روند تغییرات و دگردیسی‌های خود طی سالیان گذشته، هرچه بیشتر محدود، بسته و انحصاری شده است. اگر در اوایل رقابتی جدی در میان دستجات «خودی» جاری بوده، به واسطه روند درونی تشدید استبداد مذهبی، در این اواخر بیش از پیش «خودی» و «خودیت‌تر» گشته است. هرگاه این نمایش‌های سیاسی ادواری کاملاً فرمایشی نبوده، مجموعه اقدامات و تمهیدات گردانندگان رژیم در جهت صحنه گردانی، دخالت در اجرا و دستکاری در نتایج، آنها را گام به گام در مسیر فرمایشی شدن پیش برده است. چنان که انتخابات مجلس خبرگان، که اساساً توجه و اعتنای کمتر کسی را برمی‌انگیزد، در سه دوره اخیر با سر و صدای کمتر و به شکلی فرمایشی انجام گرفته است، و همان طور که نمایش انتخابات مجلس نهم نشان‌دهند □ گام بلند دیگری در همان مسیر بوده است.

شاید یادآوری این نکته هم بی‌فایده نباشد که همزمان با روند خالی شدن مقوله انتخابات از هرگونه مضمون واقعی و متعارف، مجلس (و به طور کلی همه نهادهای انتخابی) رژیم نیز تدریجاً همان اعتبار و اقتدار موجود خود را نیز از دست داده است. نهادی که، برخلاف گفته خمینی، هیچوقت «در راس امور» نبوده است، طی همان سالها بخش بزرگی از اختیارات قانونگذاری خود را، قانوناً یا عملاً، به رهبر، شورای نگهبان، مجمع تشخیص و دیگر نهادهای حکومتی غیرانتخابی واگذار کرده است. کار به جایی رسیده که برخی نمایندگان ناراضی مجلس را به «شعبه‌ای از دفتر رهبری» تشبیه می‌کنند، رهبر به نوبه خود مجلس را به «رذالت» متهم می‌کند، و دولت رسماً و علناً بسیاری از مصوبات آن را زیر پا می‌گذارد. بنا به «توصیه»، و در واقع حکم خامنه‌ای، مجلس در سال گذشته طرح «نظارت مجلس بر رفتار نمایندگان» را تصویب کرد تا گفتار و رفتار نمایندگان نیز، هرچه بیشتر، تحت کنترل قرار بگیرد. نمایشی و فرمایشی شدن انتخابات، طبعاً، مجلس را هم به «مهر لاستیکی» برای تأیید تصمیماتی که در جای دیگری اتخاذ می‌شود، تبدیل می‌کند.

آرایش صحنه انتخابات

تدارک و برگزاری انتخابات مجلس نهم، به دلایل مختلف، برای جناح غالب حکومتی، یا جناح «خامنه‌ای، احمدی نژاد و پاسداران»، از اهمیت و حساسیت بسیاری برخوردار بود؛ اولاً، پس از سرکوب جنبش آزادیخواهان مردم و حذف، حبس و یا حصر خانگی گروه زیادی از فعالان و رهبران این جنبش و اصلاح طلبان حکومتی، و با به تعویق انداختن انتخابات «شوراهای اسلامی شهر و روستا» (که قاعدتاً بایستی در اواخر ۸۸ یا اوایل ۸۹ انجام می‌گرفت) این نخستین «آزمون» رأی‌گیری عمومی بود. ثانیاً، خاموش کردن «فتنه» که همراه با آبروریزی بسیار و ریزش بخشی دیگر از پایگاه اجتماعی این جناح بود، برگزاری نمایش انتخاباتی «باشکوه»ی را برای آن ضروری می‌نمود، درحالی که حذف و طرد وسیع گروه‌هایی از رقبای درون حکومتی نیز گرم کردن بازار این انتخابات رادشوارتر ساخته بود. ثالثاً، گرم کردن «تنور انتخابات» نیز باید به ترتیب و اندازه‌ای صورت می‌گرفت که، احیاناً، از جاری شدن خروش و خشم توده‌ها در خیابانها و تبدیل آن به یک «تهدید امنیتی» برای نظام جلوگیری کند. بنابراین، کشاندن دسته‌های انبوه‌تری از رأی‌دهندگان به حوزه‌ها، ضمن حفظ «آرامش و امنیت»، دغدغه‌های اصلی گردانندگان جناح حاکم در این زمینه بود.

علاوه بر اینها، چگونگی تقسیم کرسیهای مجلس جدید، و سپس اشغال

مسند ریاست جمهوری در انتخابات بعدی، از مسائل عمده مورد کشمکش دستجات مختلف درون این جناح بود. به ویژه که این بار، بعد از قلع و قمع عمده اصلاح طلبان حکومتی و با تضعیف و به حاشیه راندن رفسنجانی (خصوصاً پس از کنار زدن وی از ریاست مجلس خبرگان) و کارگزاران وی، رقابت بالفعل در میان همین دستجات بوده که هرکدام خود را «فاتح» اصلی سرکوب «فتنه» قلمداد کرده و هریک برای عقب زدن رقیبان و تصرف مواضع بالاتر در هرم قدرت تلاش می‌کردند. انتخابات مجلس نهم، اساساً صحنه ستیز این دستجات بوده که، گذشته از ولی فقیه و «بیت» او، نهایتاً در دو دسته اصلی «جبهه متحد اصولگرایان» و «جبهه پایداری انقلاب اسلامی» (حامیان و طرفداران احمدی نژاد) گرد آمده‌اند.

کشاکش در این زمینه، در بین دستجات بالا، از بیش از یکسال پیش شروع شده بود. اما رفته رفته چنان شدت و وسعتی یافت که بسیاری از موضوعات دیگر را هم، که ارتباط مستقیمی با مقوله انتخابات نداشتند، در بر گرفت.

دار و دسته احمدی نژاد، از مدتها پیش، با ایجاد نهادهای وابسته به خود (مانند «جامعه وعاظ ولایی» و کانونهای «دانشگاهی» و «دانشجویی») و برگزاری جلسات در شهرستانها، اقدام به یارگیری و تدارک انتخاباتی کرده بود. تعویض استانداران و فرمانداران نیز، به منظور هدایت جریان انتخابات در جهت دلخواه، صورت گرفته بود. اما تلاش برای جا به جایی وزیران، تهاجم تازه‌ای بود که از جانب این دسته در بهار سال گذشته ظاهر گشت. هرچند که کاهش تعداد وزارتخانه‌ها (از ۲۱ به ۱۷) در «برنامه پنجم توسعه» رژیم پیش بینی و تصویب شده است، اما احمدی نژاد در یک دهن کجی آشکار دیگر به مجلس، و در راستای تقویت بیشتر اقتدار فردی خود در قوه مجریه، راساً ادغام ۸ وزارتخانه در ۴ وزارت جدید و تغییر وزیران آنها را ابلاغ کرده و به اجرا گذاشت. این کار، با واکنش شدید اکثریت مجلس روبرو شده و، پس از مجادلات فراوان و در پی مداخلات خامنه‌ای و شورای نگهبان، سرانجام تکلیف چهار وزارتخانه جدید مشخص گردید. اما مهمترین بخش این تهاجم که مربوط به برکناری وزیر اطلاعات بود ناکام مانده و بلکه به تعرض متقابل دسته‌های رقیب منجر شد.

با توجه به نقش گسترده وزارت اطلاعات رژیم در غالب زمینه‌ها، و از جمله در مورد انتخابات و تهیه و ارائه گزارش به شورای نگهبان درباره «صلاحیت امنیتی» نامزدهای انتخاباتی، احمدی نژاد به قصد اعمال کنترل انحصاری بر این وزارتخانه، در اوایل ۱۳۹۰، حیدر

مصلحی را عزل کرد. و این یک مقابله آشکار با خامنه‌ای بود، زیرا که در نظام ولایت مطلقه فقیه، و بر اساس قانون نانوشته، نصب و عزل وزیر اطلاعات، مثل برخی دیگر از وزرا، طبق نظر و تأیید ولی فقیه صورت می‌گیرد. خامنه‌ای با صدور حکمی در ۲۸ فروردین مصلحی را در سمت خود ابقا کرد که منجر به «خانه نشینی ۱۱ روزه» احمدی نژاد گشته و تشدید حملات علیه وی از سوی رقیبان را به دنبال آورد.

به همراه این تلاشها، رئیس جمهوری و معاونان و مشاوران وی چون رحیمی، مشایی و بقایی به اقداماتی دست یازیدند که اگرچه مقاصد دیگری را تعقیب می‌کردند ولی بی‌ارتباط با تدارکات انتخاباتی آنها نیز نبودند. در اسفند ۱۳۸۹، حدود دو میلیون عدد لوح فشرده (سی.دی) فیلمی با عنوان «ظهور بسیار نزدیک است» در سطح کشور، به وسیله عوامل این دسته پخش شد که در آن، با تأکید بر ظهور قریبالوقوع «امام غایب» و تعیین مصادیق مشخص «یاران امام» در افرادی چون خود خامنه‌ای و احمدی نژاد، ضمناً اعلام می‌شد که، در واقع، تاریخ مصرف همه «نواب امام زمان» یعنی مراجع تقلید شیعه نیز به پایان خود نزدیک می‌شود. این کار که با اعتراض شدید بسیاری از آیت‌الله‌ها و ملایان، در قم، نجف و جاهای دیگر، مواجه شد، با بازداشت موقت چند تن از آن عوامل در آن مقطع، بعداً مسکوت ماند. طرح و تبلیغ عناوین و موضوعات دیگری نظیر «مکتب ایرانی اسلام»، «تجلیل بسیجی از کوروش»، بزرگداشت «بین‌المللی نوروز»، مسئله «حجاب» و یا حضور زنان به عنوان تماشاگر در ورزشگاه‌ها، از جمله مانورها و ترفندهای تبلیغاتی این دسته در جهت همان مقاصد بوده است. گذشته از اینها، تأسیس شرکتهای اقماری و مالی متعدد تحت عناوین گوناگون، از جانب عوامل و عناصر این دار و دسته، در جهت گسترش امکانات مالی و اقتصادی ویژه آن، و یا تصرف غیرقانونی و سو استفاده از اموال و امکانات عمومی برای مقاصد خاص خود نیز، طی دو سال گذشته، رواج بیشتری یافته است (سایت «روز» ۱۲/۲/۹۰ و سایت «الف» ۱۳/۲/۹۰). پخش و توزیع مستقیم پول و یا دیگر انواع صدقه دهی و گداپروری، از محل بودجه و منابع دولتی، که در دوره گردیهای استانی مرسوم احمدی نژاد باب شده، در این دوره نیز ادامه یافت. یک قلم دیگر از این خاصه خرجیها، تقسیم پول بین ائمه جمعه (جدا از بودجه رسمی آنها) بوده است. احمدی نژاد در جلسه‌ای با گروهی از هواداران دولت (که گزارش آن بعداً در سایت «رها پرس» بهمن ۱۳۹۰ بازتاب یافت) در این باره گفت: «گفتند که مشایی به ائمه جمعه پول داده است. اولاً من داده‌ام، ثانیاً مگر پول دادن به ائمه جمعه خلاف است؟ کجا مهمتر از ائمه جمعه است؟ ائمه جمعه مراجعات مردمی

دارند، دفترشان شلوغ است و هزینه دارد. خیلی‌هایشان درخواست پول داشتند و کسی نگفت که ما نمی‌خواهیم. بین ۲۰ تا ۵۰ میلیون بسته به وسعت شهر به هم ائمه جمعه پرداخت شد و هیچکس بجز دو سه نفر هم آن را پس ندادند».

مجموعه تشبثات و تمهیدات احمدی‌نژاد و دسته او، که نمونه‌هایی از آن در بالا برشمرده شد، نه صرفاً در راستای تدارک تصرف مجلس نهم و یا حفظ قوه مجریه در دست خود، که فراتر از اینها، تلاشی به قصد پایه ریزی و سازماندهی یک «جریان سوم» (علاوه بر «اصولگرا» و «اصلاح طلبان») بوده که بعضاً از آن به عنوان «خط رییس جمهور» نام برده می‌شود. لکن این تلاش، در همان جریان تدارک نمایش انتخاباتی مجلس جدید، با شکست سنگینی روبرو گشت.

امتناع احمدی نژاد از پذیرش فوری حکم ابقای وزیر اطلاعات و عدم حضور ۱۱ روزه او در جلسات هیات دولت، که روزنامه «کیهان» (۱۵/۲/۹۰) از آن به عنوان «عصیان در مقابل ولی فقیه و سرپیچی از اوامر رهبری» یاد کرد، فرصت و بهانه مناسبی را در اختیار رقیبان و مخالفان رئیس جمهوری رژیم، در مجلس، دستگاه قضایی و دیگر نهادهای حکومتی، گذاشت تا حملات پی در پی گسترده‌ای را علیه وی و دسته‌اش سازمان دهند. این حملات چنان شدت یافت که عملاً غالب مسئولان، فرماندهان و دیگر عوامل حکومتی را وارد معرکه کرده و حتی بسیاری از اینان را، که تا دیروز خود را حامیان دولت احمدی نژاد خوانده و به آن افتخار می‌کردند، مجبور به مرزبندی علنی با آن کرد.

تهاجم علیه باند رئیس جمهوری، که عمدتاً به وسیله برادران لاریجانی (رؤسای قوه مقننه و قضائیه)، گروهی از نمایندگان مجلس (و از جمله توکلی، مطهری و باهنر)، محسنی اژه‌ای (وزیر اطلاعات سابق دولت احمدی نژاد و دادستان کل کشور) و پورمحمدی (وزیر کشور معزول دولت نهم و رئیس فعلی سازمان بازرسی کل کشور)، آیت‌الله جنتی، قالیباف و دسته او، و رسانه‌های وابسته به آنها، هدایت و پیش برده می‌شد، بیش از پیش روی اطرافیان و همکاران نزدیک احمدی نژاد متمرکز شده بود که به آن عنوان «جریان انحرافی» داده بودند. ماه‌های مدیدی طی سال گذشته، مطبوعات حکومتی آکنده از «اتهامات»، «تخلفات» و یا «انحرافات» گوناگون اخلاقی، مالی، فرهنگی، سیاسی و عقیدتی «جریان انحرافی»، و یا تحلیل‌های پیرامون «شاخصه»‌های آن بود. از جمله، جنتی در خطبه‌های نماز جمعه تهران (۲۳/۲/۱۳۹۰) با شرح اقدامات «جریان انحرافی»، ضمن اعلام این که «اینها به راه‌های

ناجور و طلسم و کارهای رمالی متوسل می‌شوند و دشمنان این را دست گرفته‌اند، فکر می‌کنند در نظام این کارها انجام می‌شود»، گفت: «اینها مقدار زیادی از کارهایی که می‌کنند مقدمه انتخابات است، این پولهای کلان که جذب و توزیع می‌کنند از دید مردم مخفی نیست و یک روز همین نظام و مردم به حساب اینها می‌رسند» و افزود: «اینها محدود و انگشت شمارند و بال و پرشان دارد قیچی می‌شود، فکر نمی‌کنم بتوانند خیلی دوام بیاورند». اشاره جنتی به «قیچی شدن پر و بال» مربوط به صدور حکم بازداشت چند تن از افراد «جریان انحرافی» بود.

آیت‌الله مصباح یزدی، از حامیان پر و پا قرص احمدی نژاد، که خود تولیت چاه و مسجد جمکران قم را نیز در دست دارد، با اعراض و انتقاد شدید از «جریان انحرافی» که وانمود و تبلیغ می‌کنند که «امام زمان خود جامعه را اداره می‌کند»، هشدار داد که «اگر این جریان ادامه یابد و یک روز دیدیم که سید علی محمد باب دیگری به دست خودمان و با ثمره خون شهیدان و مقاومتهای فراوان به وجود آمده است، تعجب نکنیم» (روز، ۲۱/۲/۹۰). یکی از نمایندگان مجلس، که قبلاً طرفدار دولت بوده، اظهار داشت: «جریان انحرافی به دنبال گرفتن حداقل ۲۰۰ کرسی مجلس است و در این راه از بذل و بخششهای مالی بسیار استفاده می‌کند» و نماینده دیگر، که ضمناً دبیر کل «جمعیت ایثارگران» نیز هست، اظهار کرد که «مگر می‌شود فردی بگوید اصولگرا هستم، ولی در یک شهر کوچک یک میلیارد خرج تبلیغاتی داشته باشد» (ماهنامه «نسیم بیداری» آبان ۹۰).

تعرض بعدی دسته مخالفان دولت، بر عرصه «مبارزه با مفسد اقتصادی» متمرکز شد که عمدتاً به وسیله گردانندگان دستگاه قضایی رژیم پیش برده می‌شود. فساد مالی و اقتصادی واقعیتی فراگیر و در ارتباط تنگاتنگ با استبداد مذهبی حاکم است که، با اوج گیری دعوای درون حکومتی، گاهی گوشه‌ای از آن برملا می‌شود. این بار این حربه متوجه دارودسته احمدی نژاد گشته که خود یکی از مدعیان اصلی «مبارزه با مفسد اقتصادی» بوده است. افشای اختلاس سه هزار میلیارد تومانی در تعدادی از بانکها، در تابستان گذشته، مهمترین حملات در این زمینه بود. این ماجرا مربوط به یکی از شبکه‌های مافیایی موجود است که با حمایت و توصیه برخی از مقامات دولتی و نمایندگان مجلس، تعدادی از واحدهای اقتصادی دولتی را، در جریان خصوصی سازی، صاحب شده، مبالغ کلانی را از منابع بانکی، به صورت غیرقانونی، به دست آورده و خود در صدد تأسیس یک بانک خصوصی بوده که مجوز آن هم، از سوی بانک مرکزی، صادر شده بود. رسیدگی به این پرونده، مثل پرونده‌های دیگر،

همچنان ادامه دارد ولی مقصود اصلی از گشودن آنها، که عقب راندن حریفان بوده، تا حدود زیادی حاصل آمده است.

در تداوم ای حملات، گروهی از مخالفان، با طرح تخلفات خود دولت، در پی برکناری احمدی نژاد بودند، و این، مسلماً رسوایی تازه‌ای برای جناح حاکم و خصوصاً رهبر رژیم می‌بود که، طی آن افشاح انتخاباتی خرداد ۸۸، وی را بر مسند ریاست جمهوری نشانده بودند. اما نظر خامنه‌ای حفظ احمدی نژاد بوده که، از جمله، در جمعی از مسئولان نظام گفته است: «حتی اگر او خواست خودش را از پرتگاه پایین بپندازد، نباید گذاشت» (جزوه «جبهه پایداری»). از این رو نیز کوششهای رقیبان برای حذف وی تاکنون به جایی نرسیده است. سوال ۷۹ تن از نمایندگان از رئیس جمهوری برای حضور در مجلس و پاسخ به اقدامات غیرقانونی و یا عدم اجرای قوانین به وسیله دولت، که بیشتر به صورت ابزاری برای تبلیغات انتخاباتی درآمده بود، پس از ماهها کش و قوس و جر و بحث، سرانجام به آنجا رسید که پس از برگزاری دور اول رأی گیری، در جلسه ۲۴ اسفند مجلس حاضر شده و پرسشهای نمایندگان را با ریشخند و شوخی جواب داد. به گفته رئیس «سازمان بازرسی کل کشور»، «ایشان را پذیرفته‌ایم و باید تا پایان دوره قانونی تحمل کنیم»، ضمن آن که، طبق ارزیابی او، «حامیان دولت و جبهه پایداری هم نمیتوانند جریان سومی راه بیندازند» (آفتاب نیوز، ۱۴/۱/۹۱).

انشعاب در بین «اصولگرایان»

در این دوره نیز، مانند دوره تدارک انتخابات مجلس هشتم، تلاشهای زیادی در جهت «وحدت» و احیاناً ارائه فهرست واحد از سوی «اصولگرایان»، یعنی مجموعه باندها و گرایشهای مختلف درون جناح «خامنه‌ای، احمدی نژاد و پاسداران»، صورت گرفت. در آغاز، سه تن از «ریش سفیدان» این مجموعه، عسگر اولادی، ولایتی و حداد عادل، مأمور پیگیری وحدت، حول محور «جامعتین»، یعنی «جامعه روحانیت مبارز» و «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم»، شدند. اما این بار، جناحهای رقیب اصلی کنار زده شده بودند و، از این لحاظ، انگیزه برای وحدت، مفقود و، برعکس، زمینه‌های تشدید اختلاف و منازعه برای کسب سهم افزونتری از قدرت، موجود بود. بروز بحران در بالای هرم، و درگیریهایی شدید متعاقب آن که وصف آن در بالا گذاشت، امکان تفاهم آنها در این زمینه را اساساً منتفی کرد.

در دوره پیش، گروهی ۱۱ نفره، متشکل از دو بخش (۶ + ۵)، درست کرده

بودند. در این دوره، گروهی ۱۵ نفره (۸ + ۷) تشکیل دادند که در برگیرنده نمایندگان همه دستجات و جریانات جناح مسلط بود. جمع ۸ نفره آن وظیفه بررسی و تدارک لیست واحد، و جمع ۷ نفره نیز کار «حکمت» در مورد تنظیم فهرست مشترک نهایی را برعهده داشتند. این بار هم آیت‌الله مهدوی کنی را، که اکنون علاوه بر سمت دبیرکلی «جامعه روحانیت»، ریاست مجلس خبرگان را نیز دارد، به میدان آوردند تا شاید توافقی در میان آن دستجات حاصل شود. ولی حامیان احمدی نژاد، با عناوینی از این گونه که چرا باید کسانی چون لاریجانی و قالیباف، رأساً نمایندگان در میان گروه (۸ + ۷) داشته باشند، از حضور در این گروه و پذیرش «حکمت» آن در مورد فهرست مشترک کاندیداها، امتناع کردند. انشعاب در میان «اصولگرایان»، که نشانه‌های آن در همان زمان انتخابات مجلس هشتم نمایان شده، ولی در جریان حمایت یکپارچه آنها از احمدی نژاد در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری مکتوم مانده بود، در دو سال اخیر کاملاً علنی گردیده و در حین تدارک صحنه انتخابات مجلس نهم رسمیت یافت. خود رئیس مجلس خبرگان در نهایت اعتراف کرد که «خواستیم اصولگرایان را یکی کنیم، شدند سیزده تا» (روزنامه «فرهنگ آشتی»، ۹۰/۱۲/۱۱). طرفداران و حامیان احمدی نژاد با لیست «جبهه پایداری انقلاب اسلامی»، و بخش عمده منتقدان و مخالفان وی با فهرست «جبهه متحد اصولگرایان»، وارد این معرکه شدند.

در پی افشاگریها و تعرض علیه «جریان انحرافی» و متوقف کردن مقاصد جاه‌طلبانه دار و دسته احمدی نژاد، باقی مانده باندها و جریانات مدافع دولت گرد هم آمده و «جبهه پایداری انقلاب اسلامی» را ایجاد کردند. از جمله این جریانات، «فراکسیون انقلاب اسلامی»، متشکل از حدود ۳۰ نماینده، درمجلس هشتم است که عناصر اصلی آن ملایانی چون روح‌الله حسینیان، مرتضی آقا تهرانی و حمید رسایی و مکلاهایی مانند علی اصغر زارعی و مهدی کوچک زاده هستند. مصباح یزدی و «بیت» و وابستگان او در مؤسسات گوناگون مذهبی، سیاسی و مطبوعاتی، نیز از مهمترین حامیان این جبهه محسوب می‌شوند. صادق محصولی، از نزدیکان احمدی نژاد و وزیر سابق کشور، علی اکبر جوانفکر، مدیر عامل «ایرنا» و باقری لنگرانی از جمله گردانندگان آن هستند، و پیداست که بسیاری از عوامل و عناصری که طی ۶-۷ سال گذشته به وسیله احمدی نژاد بر مناصب مختلف دولتی و غیردولتی گمارده شده‌اند، در جرگه نیروهای این جبهه جای می‌گیرند.

«جبهه پایداری»، با انتشار جزوه‌ای ۸۰ صفحه‌ای با عنوان «استقامت

در منطقه ممنوعه: پاسخی به شبهات و سیاه‌نمایی‌ها علیه جبهه پایداری»، و با امضای «جبهه دانشجویی حامی پایداری»، در دیماه گذشته، ضمن توضیح روند شکل‌گیری این جبهه و مواضع سیاسی آن، با انتقاد شدید از دیگر «اصولگرایان» صراحتاً وحدت با «جبهه متحد» را هم رد می‌کند. در این جزوه، با اعلام تبعیت کامل از ولایت فقیه، گفته شده که تشکیل این جبهه با اجازه و تایید «مقام معظم رهبری» بوده، و ورود آن به عرصه انتخابات هم، از جانب وی نهی نشده است. نارضایتی رهبر از برخی مصوبات و یا رفتارهای نمایندگان و هیات رئیسه مجلس، از جمله در مورد «اهانت به رئیس‌جمهور»، «بساط‌هوچیگری در مجلس» و یا «نشان دادن رذالت» در جلسه رای اعتماد به وزیر ورزش، نیز در این جزوه نقل شده است. اما شدیدترین انتقادات این نوشته، متوجه «ساکنین فتنه» یعنی آن دسته از «اصولگرایان» است که «متهم» به عدم مقابله کافی با معترضان به انتخابات ریاست جمهوری دهم هستند (که افرادی چون لاریجانی، قالیباف، باهنر و مطهری را دربر می‌گیرد) و یا «برخی از اصولگرایان که ... از اصلاح‌طلبان به مراتب بدتر عمل کرده‌اند». در توضیح دلایل رد ارائه فهرست واحد نیز، با اشاره به این که «طبیعتاً انتخاباتی سرد و با حضور حداقلی مطلوب نظام نخواهد بود»، گفته می‌شود که، برخلاف تحلیل «جبهه متحد» درباره ضرورت وحدت، «در جبهه پایداری با این تحلیل که حضور اصلاح‌طلبان و جریان انحرافی در انتخابات چندان جدی نخواهد بود، مسئله ارائه لیست جداگانه جدی‌تر شد».

در جزوه «استقامت در منطقه ممنوعه»، نقش عمده آیت‌الله مصباح یزدی در راه اندازی این جبهه نیز کاملاً آشکار می‌گردد: نه فقط تأکید می‌شود که «جهت‌گیریهای اساسی جبهه پایداری دقیقاً همان جهت‌گیریهای استاد است» بلکه با این نقل قول از مصباح یزدی در جمع اعضای جبهه، که: «بنده پیشنهاد می‌کنم بگویید جبهه پایداری انقلاب اسلامی، یعنی کسانی که از جریان کذایی انحرافی زاویه گرفتند، تا نشانه این باشد که شما دارید آنها را نفی می‌کنید»، معلوم می‌شود که حتی انتخاب نام جریان هم به پیشنهاد شخص وی بوده است. حجت‌الاسلام جلالی، رئیس دفتر مصباح یزدی نیز، در مصاحبه‌ای، ضمن تأکید بر این که آیت‌الله همواره از این جبهه حمایت کرده و به آن مشورت می‌دهد، می‌گوید: «ایشان خودشان را سرباز رهبر معظم انقلاب اسلامی میدانند و بر همین اساس می‌گویند که به عنوان یک سرباز نمی‌توانند لیدر هیچ جریان و جبهه‌ای باشند» (ماهنامه «نسیم بیداری»، آبان ۹۰). در هر صورت، پیداست که آیت‌الله، که خواست او برای کسب ریاست مجلس خبرگان پوشیده نیست، علم دیگری در مقابل

مهدوی کنی و محمد یزدی برافراشته است.

اما «جبهه متحد اصولگرایان»، در این دوره، متشکل از گروهها، نهادها و احزابی است که بعضاً بسیار با سابقه و از بازیگران همیشگی صحنه سیاسی جمهوری اسلامی هستند و برخی نیز، بنا به مصلحتهای مقطعی یا باندی، در دوره‌های اخیر شکل گرفته‌اند: «جامعه روحانیت» و «جامعه مدرسین»، که «محور» و یا اعضای پرنفوذ این جبهه را تشکیل می‌دهند، و «جبهه پیروان خط امام و رهبری» که خود دربرگیرنده «حزب موتلفه اسلامی» و گروه‌های «همسو» مانند «اتحادیه انجمنهای اسلامی بازار و اصناف تهران»، «جامعه اسلامی» مهندسان و پزشکان و ... است، و جریانات نسبتاً جدیدی چون «جمعیت ایثارگران» و «جمعیت رهپویان انقلاب اسلامی» و صرفنظر از تبعیت کامل از ولایت فقیه، وجه اشتراک این احزاب و دستجات، در این مقطع، انتقاد از دولت احمدی نژاد و یا مخالفت با آن، به درجات متفاوت، است. اینان، مثلاً در مورد سرکوب جنبش آزادیخواهان و حذف اصلاح طلبان حکومتی، با دار و دسته احمدی نژاد و سپاه همداستان بودند، ولی در مورد شدت و دامنه سرکوب، با آن دسته اختلاف داشتند و، در عین حال، نگران بودند که گسترش دامنه آن نهایتاً دامنگیر رفسنجانی و برخی از خود این «اصولگرایان» هم بشود. مثال دیگر، اجرای سیاست حذف یارانه‌هاست که همه در این باره متفق‌القولند، اما در مورد چگونگی و روند اجرای آن با دولت اختلاف دارند. علاوه بر اینها، تعقیب شیوه‌های اجرائی و اداری «بسیجی» و «ضربتی» از جانب احمدی نژاد، مورد پذیرش اینان نیست زیرا که، فارغ از مسئله حیف و میل منافع، پیشبرد این روشها می‌تواند نان برخی از اینها را هم آجر کند.

در هرحال، کوششهای «جبهه متحد» هم، با وجود پادرمیانی آخوندها و عناصر سرشناس، نتوانست همه افراد و جریانات باقی مانده «اصولگرا» را (بعد از انشعاب «جبهه پایداری») زیر چتر خود و در لیست واحد سراسری گرد آورد. چه برخی از نامزدهای انتخاباتی مربوط به همین جناح و به اصطلاح اصولگرا، به ویژه در شهرستانها، ترجیح دادند که در این لیست قرار نگیرند و به عنوان «مستقل» وارد میدان شوند، و بعضی دیگر هم که، در رقابت شدید درون گروهی، از فهرست نهایی کاندیدها کنار گذاشته شده بودند، چاره کار خود را در آن دیدند که راساً به تنظیم و انتشار فهرست جداگانه‌ای مبادرت کنند. به عنوان مثال، در تهران، علی مطهری (ظاهراً به دلیل مواضع انتقادی‌اش) و حسن غفوری فرد (به واسطه نبودن جا) که در لیست سی نفره «جبهه متحد» جای نداشتند، لیستهای جداگانه‌ای در این حوزه

منتشر کردند. در حوزه تهران، علاوه بر دو لیست «جبهه متحد» و «جبهه پایداری»، پانزده فهرست دیگر، بعضاً با عناوین و اسامی نوظهور و یکبار مصرف، ارائه شده بود که از جمله آنها «جنبش عدالت و مهرورزی»، «جبهه بصیرت و بیداری اسلامی»، «حزب تمدن اسلامی»، «صدای ملت» و «جبهه ایستادگی» بود.

بر پایه فهرست رسمی منتشر شده در آستانه روز رأی گیری، «جبهه متحد» ۲۴۳ نفر کاندیدا برای ۱۵۴ حوزه از ۳۰ استان کشور معرفی کرده بود، در حالی که تعداد نمایندگان مجلس ۲۹۰ نفر (که ۵ تن آنها مربوط به اقلیتهای مذهبی هستند) و شمار حوزه‌های انتخابیه اصلی ۲۰۷ در ۳۱ استان کشور است. دلیل عدم معرفی نامزد در کلیه حوزه‌ها، ظاهراً عدم حصول توافق در میان دستجات تشکیل دهنده این جبهه، و یا واگذاری این امر به گروهها و محافل با نفوذ محلی در برخی حوزه‌ها، و اعلام کاندیداتوری بعضی از افراد به صورت «مستقل» بوده است. اما «جبهه پایداری» هم، بر مبنای فهرست رسمی آن، در مجموع ۱۷۹ نامزد از ۱۲۳ حوزه انتخابیه از ۲۷ استان معرفی کرده بود که حدود صد نفر از آنها با لیست «جبهه متحد» مشترک بودند. در حوزه تهران بزرگ (شامل تهران، ری، شمیرانات و اسلامشهر)، هرکدام از این جبهه‌ها ۳۰ نفر نامزد داشتند که فقط ۵ تن از آنها مشترک بودند.

در میان سایر جناحها و جریان‌ات درون و یا در حاشیه رژیم، رفسنجانی و کارگزاران وی ضمن اعلام شرکت در انتخابات و اینکه «به دنبال حضور حداکثری در انتخابات» هستند، رسماً نامزدهایی معرفی نکرده بودند. محمد هاشمی، برادر رفسنجانی و عضو شورای مرکزی «حزب کارگزاران»، در مصاحبه‌ای با ارائه ارزیابی خود از نتایج آرای مرحله اول، اظهار داشت که این حزب «در حال حاضر و بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ هیچ جلسه‌ای در سطح شورای مرکزی و کمیته سیاسی نداشته و ندارد و هم اکنون در عرصه سیاست کشور فعال نیست» (خبر آنلاین، ۳۰/۱/۹۱). «خانه کارگر»، از نهادهای حکومتی طرفدار رفسنجانی، در حوزه تهران لیستی ۱۵ نفره با عنوان «جبهه مردمسالاری (اصلاح طلب)» عرضه کرده بود که از جمله علیرضا محبوب و سهیلا جلودارزاده هم در آن جای داشتند. این دو، که به مرحله دوم انتخابات راه یافتند، به همراه مطهری و غفوری فرد و کسان دیگر، «ائتلاف راه ملت و پیروان ولایت» را جهت رقابتهای انتخاباتی در این مرحله، تشکیل دادند.

در بین طیف اصلاح طلبان درون نظام نیز، مسئله شرکت یا عدم شرکت و

معرفی یا عدم معرفی کاندیدا در این انتخابات، اختلاف و دودستگی تازه‌ای پدید آورد. از ماه‌ها پیش از مراسم انتخابات، بسیاری از آنها، ضمن انتقاد از نبود فضای مناسب، پیش شرط‌هایی چون آزادی زندانیان سیاسی و یا آزادی احزاب و رسانه‌ها را مطرح کرده بودند. از جمله آنها، محمد خاتمی با تأکید بر این نکته که «برای اینکه در انتخابات مشارکت کنیم باید شرایط فراهم باشد» گفته بود: «این بار اگر شرایط فراهم نشد حتماً در انتخابات شرکت نمی‌کنیم» (روزنامه «مردم سالاری»، ۱۹/۱۲/۹۰). در همان حال، گردانندگان جناح مسلط، همراه با ممنوع کردن فعالیت علنی نهادهای وابسته به اصلاح طلبان، پاسخ داده بودند که احتیاجی به مشارکت آنها نیست و در صورت معرفی کاندیدا هم «صلاحیت» آنها رد خواهد شد! با اینهمه، چند هفته قبل از آغاز ثبت نام داوطلبان، گروه‌هایی از اصلاح طلبان، و خصوصاً نمایندگان این جریان در مجلس هشتم مانند کواکبیان، خباز و تابش، به صرافت شرکت در این انتخابات افتاده و فهرستی را هم در حوزه تهران ارائه کردند و یا به شکل «منفرد» در برخی شهرها نامزد شدند. علاوه بر این، شرکت محمد خاتمی و برخی دیگر از چهره‌های سرشناس دیگر از «مجمع روحانیون مبارز» در رأی‌گیری ۱۲ اسفند نیز، موجبات بحث و جدلهای فراوانی در میان فعالان و طرفداران این جریان را، در داخل و خارج، فراهم آورد. رئیس سابق جمهوری، در جواب انتقادات، با صدور بیانیه‌ای، با اعلام اینکه «من از موضع اصلاحات و در جهت نگاهداشت روزه‌های اصلاح طلبی... و نیز برای دفع مخاطرات و تهدیدهای درونی و بیرونی اقدام کرده‌ام»، نوشت: «تعیین استراتژی عدم معرفی نامزد و ارائه لیست هیچگاه به معنی تحریم انتخابات نبود و می‌بایست این امر را در عمل اثبات کنیم...» (اطلاعات، ۱۵/۱۲/۹۰).

میرحسین موسوی، زهرا رهنورد و مهدی کروبی، که از بیش از یک سال پیش در حصر خانگی به سر می‌برند و ذکر نام و نشانی از آنها در مطبوعات داخل غدغن شده است، از طریق بستگان‌شان، پیام خود را مبنی بر عدم شرکت در انتخابات اعلام کرده بودند. بیانیه شماره ۳ «شورای هماهنگی راه سبز امید» درباره انتخابات، ضمن اشاره به رویدادهای دو سال و نیم گذشته و این که «انتخابات دوره نهم مجلس شورای اسلامی... فرصتی مغتنم به شمار می‌آمد تا حاکمیت کنونی در صورت پی بردن به خطاهای فاحش خود، با استفاده از آن به تصحیح و جبران گذشته پرداخته و امکان اصلاح امور را با کمترین هزینه و خسارت ممکن فراهم آورد»، و با تأکید به اینکه «آنچه قرار است به نام انتخابات در این کشور برقرار شود فاقد تمامی استانداردها و ضوابط

لازم برای یک انتخابات «آزاد و منصفانه» است»، اظهار می‌دارد: «شورا پس از رایزنی‌های گسترده با بخش‌های مختلف جنبش سبز... و به ویژه آگاهی از نظرات آقایان کروی و موسوی، انتخابات مجلس آینده را غیرقانونی و ناعادلانه اعلام می‌نماید و شرکت در این نمایش انتخاباتی را مغایر با مصالح ملت و کشور می‌داند».

«دفتر تحکیم وحدت» نیز، که در برخی از انتخابات‌های پیشین رسماً کاندیداهایی معرفی و یا از لیست مشخصی حمایت کرده بود، با صدور «بیانیه تحلیلی» در ۲۵ بهمن ماه، با مروری بر رویدادهای گذشته و تاکید بر اینکه «فضای سیاسی کشور پس از انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸ به کلی با پیش از آن تفاوت کرد»، اعلام می‌کند که «این دور از انتخابات مجلس انتخاباتی است غیرآزاد، ناعادلانه و غیر رقابتی و لذا امری صرفاً نمایشی و فرمایشی است» و «فعلاً جز افرادی که دقیقاً راه و مسیر دیکته شده از سوی نهادهای نظامی و امنیتی و در راس آن بیت رهبری را در پیش بگیرند مجال برای حضور دیگران در ساختار قدرت در جمهوری اسلامی وجود ندارد» و ، بنابراین، «اساساً دل بستن به سرانجام چنین انتخاباتی و شرکت در آن بلاموضوع است». این بیانیه ، در پایان، با اعلام اینکه «فعالان دانشجویان به مثابه چشم بیدار و روح آزاده ملت به ستوه آمده از این همه فشار و خفقان و ظلم، گریبان حاکمان و مسببان این شرایط را رها نخواهند کرد»، از دانشجویان می‌خواهد که «با مشارکت در فضای تبلیغاتی انتخابات مجلس، مطالبات بر زمین مانده مردم را بار دیگر به عرصه عمومی بکشانند» و با مطرح کردن مسائل و بحرانهای موجود «کاندیداهای این شبه انتخابات را به پرسش و چالش بطلبند».

«تنور» گرم یا «امنیت» سرد

تعداد کل ثبت نام کنندگان، برای انتخابات مجلس نهم، طبق گزارشهای رسمی، نزدیک به ۵۳۰۰ نفر بوده که حدود هزار تن از آنها فقط مربوط به حوزه «تهران بزرگ» (دارای ۳۰ نماینده) بوده است (خبرآنلاین، ۱۰/۱۰/۹۰). حدود دو هزار نفر از آن تعداد، به وسیله «هیاتهای اجرایی» وزارت کشور و «هیاتهای نظارت» شورای نگهبان، رد «صلاحیت» شدند. «صلاحیت» بیشتر این افراد هم از سوی شورای نگهبان رد شد که، در تداوم و تشدید «نظارت استصوابی» اش، تشکیلات وسیعی را جهت بررسی سوابق و صلاحیت داوطلبان (گذشته از گزارشهای وزارت اطلاعات، دادگستری و ...) برای خود ایجاد کرده است. برخی از «انصراف» دهندگان هم از جمله رده‌شدگان هستند که شورای نگهبان برای «حفظ آبرو» از آنها می‌خواهد که پیش از اعلام عدم «صلاحیت» شان، رسماً

کناره گیری کنند (اطلاعات ۹/۱۲/۹۰). سی و سه نفر از نمایندگان مجلس فعلی (و از جمله، شهاب‌الدین صدر، نایب رئیس دوم مجلس و رئیس «سازمان نظام پزشکی کشور») نیز از کسانی هستند که «صلاحیت»شان برای نمایندگی مجلس بعدی رد شد. با توجه به رد یا تایید «صلاحیت» برخی از داوطلبان و یا اعلام انصراف آنها در آخرین روزهای پیش از رای گیری، آمار دقیق «تایید» شدگان نهایی مشخص نشد، ولی بر مبنای ارقام مختلف ذکر شده، تعداد آنان بین ۳۳۰۰ و ۳۴۰۰ نفر بوده است. بر پایه گزارش «ایسنا» (۸/۱۲/۹۰) از میان ۳۳۱۳ نامزد از ۲۰۷ حوزه در ۳۱ استان، که در مرحله اول رقابتهای انتخاباتی حضور داشتند، بیشترین تعداد مربوط به استان تهران (۶۲۵ نفر) و کمترین آنها (۲۵ نفر) در استان بوشهر بوده است. نزدیک به نیمی از تعداد کل نامزدهای «تایید» شده نیز مربوط به حوزه‌های انتخابیه مراکز استانها بوده است. به طوری که مثلاً تعداد آنها در مشهد بالغ بر ۱۲۹، در شیراز ۸۵، در اصفهان ۷۹ و در تبریز ۷۸ نفر بود و در حوزه «تهران بزرگ» هم بیش از ۵۵۰ کاندیدا به صحنه آمده بودند.

ترکیب شغلی و حرفه‌ای این نامزدها، طبق گزارش «ایسنا» مذکور در بالا، نیز شامل: ۹۶۲ نفر «کارمند»، ۵۳۱ «استاد دانشگاه»، ۴۳۶ «فرهنگی»، ۳۹۵ «مشاغل آزاد» ۲۰۵ «پزشک»، ۱۲۰ «وکیل و قاضی»، ۹۲ «روحانی»، ۴۲ «بیکار»، ۳۰ «بازنشسته» و ۱۳۵ نفر هم «نامشخص» بوده است. قابل توجه است که به واسطه تسلط دستجات جناح حاکم بر دانشگاه‌های دولتی و نیز گسترش بی‌حساب و کتاب دانشگاه‌های خصوصی، بسیاری از وزیران، وکیلان، سرداران و دیگر مقامات حکومتی، عنوان «استادی دانشگاه» را نیز یدک می‌کشند. علاوه بر اینها، مطابق این گزارش، ۱۴۱ نفر از کاندیداهای این دوره نیز «کسانی هستند که قبلاً نظامی بوده‌اند». ولی، در واقع، حضور این گروه بیشتر از اینهاست، زیرا که برخی از نامزدهایی هم که زیر عنوان «کارمند»، «استاد دانشگاه»، «مشاغل آزاد» و غیره آمده‌اند سوابق کار و فعالیت در ارگانهای نظامی و امنیتی رژیم را داشته‌اند. هرچند که حضور پاسداران و مسئولان امنیتی در مناصب و موقعیتهای سیاسی و اقتصادی، در دوره‌های اخیر، چشمگیر شده اما ورود این دسته به عنوان «نماینده» به مجلس رژیم از حدود بیست سال پیش آغاز گردیده و، در این دوره هم، بیشتر شده است. به ارقام فوق باید ۲۲۴ نفر نماینده مجلس هشتم (از مجموع ۲۸۵ نفر موجود) را نیز افزود که برای مجلس آتی هم کاندیدا شده‌اند و ۴۲ نفرشان نیز، این بار، در حوزه «تهران بزرگ» حضور یافته‌اند. گذشته از ۳۳ نماینده رد شده، ۲۷ یا ۲۸ نفر از آنها هم در این دوره نامزد نشده‌اند.

تعدد و تراکم داوطلبان، البته اختصاص به این دوره ندارد. در برخی از دوره‌های قبلی (و از جمله دوره‌های پنجم، ششم و حتی هفتم) شمار آنها بیش از اینها بوده است. گروهی از نوکیسه‌گان و یا افراد گمنام که جویای نامند و پول و امکانات کافی نیز دارند ولی، در ترتیبات حاکم، هیچ بختی هم برای ورود به مجلس ندارند، از این فرصت جهت ابراز وجود و خودنمایی بهره می‌گیرند. در همین فرصت کوتاه تبلیغات انتخاباتی، در و دیوار کوی و برزن شهرها و صفحات روزنامه‌ها از عکس، آگهی و پوسترهایی انتخاباتی آنها پر می‌شود، به طوری که هر گزارشگر یا ناظر ناآشنا را هم می‌تواند مشتبه کند که «در شهر خبری هست!» این شیوه هیاهو و تبلیغات تحت کنترل، در عین حال، به بازار گرمی انتخابات حکومتی و آرایش صحنه آن یاری می‌رساند. گروهی دیگر از نامزدهای انتخاباتی هم، به گفته خود مسئولان شورای نگهبان، کسانی هستند که از ثبت نام و اخذ «تاییدیه» این شورا، برای مقاصد و کارهای دیگری استفاده می‌کنند.

اما شعارها و تبلیغات این کاندیداها، اعم از شناخته و ناشناخته، نیز نتوانست «تنور انتخابات» این دوره را چندان گرم کند. تکیه کلام مشترک همه این کاندیداها در مورد ابراز وفاداری به ولایت فقیه و یا پاسداری از نظام و اسلام، اگر باعث بیزاری بیشتر اکثریت توده‌ها هم نشده باشد، طبعاً نمی‌توانست شور و شوق تازه‌ای برانگیزد. وعده‌های این یا آن نامزد نمایندگی از فلان شهرستان درباره «کاهش نرخ تورم به صفر»، «ایجاد شغل برای جوانان» و یا «حل فوری مشکل بیکاری» هم، گرچه بی ارتباط با گرفتاریهای روزمره مردم نیست، ولی همگان می‌دانند که از دست نمایندگان، در این باره، عملاً کاری ساخته نیست. مثلاً اجرای سیاست حذف یارانه‌ها، که از حدود یکسال پیش شروع شده و امواج بزرگ دیگری از گرانی و بیکاری پدید آورده است، مورد توافق همه جناحها و دستجات حکومتی است و انتقاداتی که از جانب کاندیداها و رقیبان متوجه دولت می‌شود، اساساً ناظر به نحوه اجرای آنست. اما شعارها و قولهای مربوط به نیازمندیهای حوزه انتخابیه، مانند آبرسانی به فلان روستا، تعمیر یا احداث پل و جاده و یا اخذ اجازه حفر چاه، در این یا آن شهر، از بس تکرار و نخ نما شده است که غالباً کمتر امیدی به انجام آنها می‌رود و، در صورت تحقق هم، سالیان زیادی طول می‌کشد. در برخی مناطق روستایی و حوزه‌های کوچک، در آمیختن چشم و هم‌چشمیهای محلی و قبیله‌ای با رقابتهای انتخاباتی، گاهی موجب گرمی بازار انتخابات و بعضاً بروز درگیریهای عشیره‌ای می‌شود. در این دوره، این گونه موارد هم کمتر محسوس بود چرا که، جدا از عوامل دیگر، گسترش

ارتباطات و اطلاعات، این مناطق را هم، بیش از پیش، تحت تاثیر فضای عمومی جامعه قرار می‌دهد.

در مورد مسائل عمده گریبانگیر جامعه در حال حاضر، نظیر پرونده اتمی جمهوری اسلامی، تحریمهای فزاینده برخاسته از ماجراجوییهای رژیم، خطر تهاجم نظامی و جنگ و به طور کلی سیاست خارجی کشور، اکثر مردم آگاهند که نه این یا آن نماینده و نه مجموعه نمایندگان و مجلس شورای اسلامی، عملاً اختیار بحث آزاد و تصمیم‌گیری ندارند و تصمیمات در این عرصه‌ها عمدتاً در جاهای دیگر و توسط کسان دیگر گرفته می‌شود که نه انتخابی هستند و نه پاسخگو. بر اثر تشدید تحریمها و تنش روزافزون در مناسبات خارجی رژیم، از دیماه گذشته سیر صعودی شدید بهای ارزهای خارجی آغاز شد که از جمله قیمت هر دلار به رقم بی‌سابقه دوهزار تومان رسید و گروهی از دلان و عوامل حکومتی هم، در این میان، سودهای کلانی به جیب زدند. این امر مصادف با تحرکات و تلاشهای حکومتی برای چیدن صحنه انتخابات بود. لکن مسئله‌ای به این حدت و شدت، و ریشه یابی و چاره جویی آن، اساساً جایی در تبلیغات انتخاباتی کاندیداها نداشت. حداکثر این که گروهی از رقبان به دولت تاختند که وضعیت بازار ارز را به این روز انداخته است، گروهی دیگر آن را به «توطئه بیگانگان» و یا «جریان مرموز» نسبت دادند و دولت هم متقابلاً منتقدان خود و یا رسانه‌ها را به دامن زدن به این بحران متهم کرد.

در واقع، کار جناح مسلط برای گرم کردن «تنور انتخابات» این بار دشوارتر بود. خاطره سرکوبگریهای دهشتناک بعد انتخابات ۸۸ هنوز در اذهان بسیاری از مردم، خاصه جوانان، زنده است و تقریباً تمامی نیروهای اپوزیسیون و حتی بخشی از مدافعان جمهوری اسلامی هم انتخابات مجلس نهم را تحریم و یا عدم شرکت خود را در آن اعلام کرده بودند. تبلیغات و وعده‌های تکراری نامزدهای دستچین شده نیز شور و حرارتی ایجاد نمی‌کرد و، علاوه بر اینها، ملاحظات امنیتی خود رژیم مطرح بوده که، به هر ترتیب، از بروز اعتراضات و تظاهرات خودجوش مخالفان و برآمد دوباره جنبش آزادیخواهان مردم جلوگیری کند. در عمل نیز همان «ملاحظات امنیتی» چیره گشت.

در دوره های قبل، به منظور رونق بخشیدن به انتخابات حکومتی و به صورت مقطعی و مصلحتی، گشایش اندکی در فضای سرکوب و سانسور انجام می‌گرفت. اما در این دوره، از ماهها پیش از موعد رای گیری، فشار و خفقان افزونتر شد. موج تازه‌ای از دستگیری فعالان جنبشهای اجتماعی و سیاسی راه افتاد، زندانیان سیاسی با تضییقات مضاعفی مواجه

شدند، محدودیتها و سانسور رسانه‌ها و از جمله شبکه‌های ماهواره‌ای، بستن سایتها، کنترل بیشتر ارتباطات و تهدید وبلاگ‌نویسان شدت بیشتری یافت، چنان که بسیاری از جریان‌های درون نظام هم با محدودیت‌های فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و حتی برگزاری تجمعات مذهبی روبرو گشتند. در آستانه انتخابات، حدود ۵۰ روزنامه نگار و وب‌نگار در بند بودند.

با نزدیک شدن روز موعود، این فضای پلیسی سنگین‌تر شده و اخلاقی در ارتباطات و خبررسانی شدت بیشتری یافت. در حقیقت موضعگیریها و اقدامات گردانندگان حکومتی گویای آن بود که موضوع انتخابات برای آنها به یک مسئله کاملاً «امنیتی» تبدیل شده است. قوه قضائیه رژیم، با صدور اطلاعیه‌ای «انتشار هرگونه محتوا با هدف ترغیب و تشویق مردم به تحریم و یا کاهش مشارکت در انتخابات، دعوت به تجمع اعتراض‌آمیز، اعتصاب، تحصن، انتشار و تبلیغ علائم تحریم انتخابات گروه‌های ضد انقلاب و معاند و انتشار هجو یا هجویه و یا هرگونه محتوای توهین‌آمیز در فضای مجازی علیه انتخابات» را «جرم» اعلام کرد. وزیر اطلاعات رژیم هم، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی، با بیان این که «دشمنان تمام ظرفیت خود را به کار بردند که نظام را با یک چالش امنیتی در موضوع انتخابات مواجه کنند»، و با ذکر «اهم محورها و برنامه‌های دشمنان» در این زمینه مانند «بسترسازی نافرمانی مدنی... تلاش برای زمینه‌سازی اعتراضات مردمی... تلاش برای معرفی و حمایت از کاندیداهای دارای گرایشات قومی... راه اندازی رقابت ناسالم انتخاباتی و برنامه ریزی در راستای ایجاد تنش برای ایجاد بحران از طریق ایجاد نزاعهای قومی و...» [کذا فی الاصل] و بعد از شرح اقدامات این وزارتخانه برای مقابله با آنها، یادآور شد: «رقابت سالم به این معناست که مجموعه‌های پایبند به انقلاب و نظام در رقابت‌های خود مواظب مجموعه اقداماتشان باشند و در راستای گفتمان ارزشمندی که رهبر معظم انقلاب طراحی کرده‌اند، حرکت کنند» (آفتاب نیوز، ۲۷/۱۱/۹۰).

چگونگی برخورد به گزارشگران خارجی، برای پوشش خبری مراسم انتخابات، نشانه‌ای دیگر از تناقض‌گریبانگیر حکومتگران بود که از یک سو در تقوای گرم کردن این تنور و نمایش «مشروعیت» نظامشان بودند و از سوی دیگر دغدغه‌های «امنیتی» آنها بر همه چیز پیشی می‌گرفت. خبرگزاری «فارس» (۱۱/۱۲/۹۰) از قول مدیرکل رسانه‌های خارجی وزارت ارشاد، از «حضور ۳۵۰ خبرنگار خارجی در ایران برای پوشش انتخابات مجلس» خبر داد. اما دقت در متن این خبر آشکار

می‌کند که تنها ۶۰ نفر خبرنگار تا روز پیش از رای‌گیری وارد ایران شده‌اند و باقیمانده آنها خبرنگاران رسانه‌های خارجی مقیم کشور هستند. در عمل، جمهوری اسلامی از صدور روایت برای بسیاری از رسانه‌ها و غالب روزنامه‌های معتبر بین‌المللی امتناع کرده بود. ولی، گذشته از اینها، همان گروه محدود گزارشگران خارجی هم که اجازه سفر یافته بودند، از آزادی عمل برای خبرگیری و تهیه گزارش محروم شدند. چنان که مثلاً خبرنگار «سی. ان. ان.»، در پایان روز رای‌گیری گزارش کرد که «آنها را با اتوبوس فقط به حوزه‌های مورد نظر برده و حق هیچگونه حرکت آزادانه‌ای نداشته‌اند» و گزارشگر بین‌المللی دیگری نوشت که «همه روزنامه نگاران را به هتلشان فرستاده و به آنها گفته‌اند که از آنجا خارج نشوند» (لوموند، ۵-۴/۰۳/۲۰۱۲). جدا از مشاهدات عینی مردم و صرفنظر از تعداد محدود گزارشهای مستقل، عملاً خبررسانی درباره انتخابات ساخته و پرداخته رژیم نیز، به صورت انحصاری، در دست آن بوده است.

در روز رای‌گیری، که همراه با «آماده باش صد درصدی» نیروهای انتظامی بود، فضای جامعه و به ویژه شهرهای بزرگ کاملاً «امنیتی» شده بود. وزیر کشور رژیم با اعلام این که بیش از ۷۰۰ هزار نفر از مسئولان و مأموران و بسیجیها در برگزاری انتخابات شرکت کردند، آن را «مانور ملی نشان‌دهنده سلامت و اقتدار ایران» نامید. (اطلاعات ۱۳/۱۲/۹۰). رئیس «کمیته امنیت انتظامی ستاد انتخابات استان تهران»، در نشستی خبری در همان روز، نیز از «حضور حداقل سه مأمور امنیتی» در هر شعبه خبر داد و گفت که فقط در تهران ۱۶ هزار «نیروی محافظ» مشغول به کار بوده‌اند.

اما نقش نیروهای امنیتی و نظامی حکومت صرفاً محدود به «محافظت» از نمایش انتخاباتی آن نبوده است. دخالت‌های مستقیم یا غیرمستقیم سرداران سپاه و مسئولان امنیتی و اطلاعاتی رژیم در روند برگزاری انتخابات که عملاً از انتخابات دوره پنجم مجلس آغاز شده، رفته رفته بیشتر و آشکارتر شده است. به طوری که بعد از انتخابات ریاست جمهوری در سوم تیر ۱۳۸۴، برخی از مطبوعات داخلی نیز از آنها به عنوان فعالیتهای «حزب پادگانی» نام برده‌اند. در این دوره هم، اظهارات برخی از مسئولان سپاه، و از جمله نمایندگان «ولی فقیه» در آن، مبنی بر این که «مجلس باید دست انسانهای اصولگرا باشد» و یا اینکه «ما در تقابل اصولگرایی و اصلاحات لیبرالیستی حتماً طرفدار اصولگرایی هستیم و اصولگراتر از سپاه هم کسی نیست»، واکنشهایی را از جانب برخی دیگر از دستجات جناح غالب به وجود آورد. در پاسخ به

این انتقادات، سخنگوی سپاه پاسداران، در ۱۰ اسفند، اعلام کرد که «سپاه هیچگاه خود را در دایره تنگ و محدود جناحها و جریانهای سیاسی تعریف نکرده و همواره خود را پاسدار و مدافع آرمانها و ارزشهای انقلاب اسلامی میدانند» (روز، ۲۲/۱۲/۹۰)

به رغم این موضعگیری رسمی، یکی از مداخلات مستقیم و آشکار فرماندهان سپاه، که طبعا بدون اجازه و اطلاع خامنه‌ای نبوده، انتشار لیست انتخاباتی جداگانه بوده است. دو روز مانده به رأی گیری مرحله اول، سپاه پاسداران با ترکیب و نوعی سهمیه بندی کاندیداهای معرفی شده به وسیله دو جبهه اصلی و برخی نامزدهای دیگر، فهرستی را با عنوان «اصولگرایان اصلح» در تیراژ میلیونی منتشر کرد، که این کار، بعداً، مورد انتقاد حامیان «جبهه پایداری» و کسان دیگر قرار گرفت. به گزارش سایت «دیگربان» (۲۲/۱۲/۹۰) دبیر «جامعه اسلامی دانشجویان» دانشگاه شیراز صراحتاً از دخالت «غیرقانونی» سپاه در این انتخابات خبر داده است، مهدی تهرانی، مسئول «بسیج دانشجویی» دانشگاه تربیت مدرس و عضو «شورای تبیین مواضع بسیج دانشجویی»، که ظاهراً به دلیل طرفداری از «جبهه پایداری»، از سمت خود برکنار شده، در این باره از سوءاستفاده «از بیت‌المال به نفع یک جبهه انتخاباتی» انتقاد کرده و محمد حسن روزی طلب، از روزنامه نگاران هوادار این جبهه هم، در یادداشتی، بدون اشاره به نام سپاه ولی با اشاره به «کثیف کاری» آن نوشته است که «نیروهایی که نباید در سیاست دخالت کنند»، با استفاده از «بیت‌المال» در شب آخر تبلیغات انتخاباتی، فهرست «اصولگران اصلح» را منتشر کردند. این موضوع، در مصاحبه اسدالله بادامچیان، قائم مقام «حزب مؤتلفه»، نماینده مجلس هشتم و نامزد «جبهه متحد» از تهران برای دوره نهم، نیز با سایت «خبرآنلاین» (۱۳/۲/۹۱) بدون اشاره به عنوان سپاه، مطرح می‌شود ولی او از پاسخ صریح طفره می‌رود. در برابر سوال مکرر خبرنگار مبنی بر این که «قبول دارید که برخی مجموعه‌ها در میان اصولگرایان، رأی مرحله اول را با لیستهایی تحت عنوان «اصلح» به گونه‌ای هدایت کردند»، وی می‌گوید: «آن مسئله دیگری است» و، در نهایت، اظهار می‌دارد که «کسانی که این لیستهای اصلح را دادند، آدمهای مخلص هستند و اهل خلاف نیستند... منتها به فهرست جبهه متحد اصولگرایان ایراد داشتند».

این گونه مانورها و اقدامات در جریان رقابتهای درون جناحی، عملاً مورد بی‌اعتنایی و مایه دلسردی بیشتر مردم بوده که اکثراً با مشکلات فزاینده کار و زندگی روزمره‌شان مواجه و مشغولند. با

اینهمه، مسئولان و ارگانهای حکومتی، که جلب «مشارکت حداکثری» را ورد زبان خود ساخته بودند، آخرین تمهیدات و ترفندهای خود را برای گرم کردن «تنور انتخابات» به کار گرفتند. به همین منظور، و همچنین برای مقابله با حریفان، احمدی نژاد کوشید که با آغاز اجرای «فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها» و ریختن پولی به حساب خانوارها، ظاهراً شور و شوقی به وجود آورد، ولی این کار با مخالفت رقیبان در مجلس، ناکام ماند، خود وی، در مصاحبه‌ای تلویزیونی در آستانه نروز، در این باره اظهار تأسف کرد که «اگر اجازه می‌دادند مرحله دوم هدفمندی یارانه‌ها را اجرا می‌کردیم ۷۰-۸۰ هزار تومان تو جیب مردم می‌گذاشتیم تا سفر بروند، اما نشد. سخت شد اجرای مرحله دوم» (آفتاب نیوز ۲۹/۱۲/۹۰). چنان که سایت «کلمه» گزارش داد، وزارت ارشاد رژیم به روزنامه‌ها ابلاغ کرده بود که باید تیترهای اصلی خود را به موضوع انتخابات اختصاص بدهند و بر «شور انتخاباتی» بکوبند. طبق معمول، «آیات عظام» و «علمای اعلام» وابسته به حکومت هم وارد معرکه شده و مومنان را به شرکت در انتخابات و انجام «تکلیف الهی» فراخواندند.

مقامات و نهادهای حکومتی هم، یکی پس از دیگری، از طریق مصاحبه و سخنرانی و یا با صدور بیانیه‌هایی، از همگان خواستند که پای صندوقهای رأی حاضر شوند. گذشته از انجمنها، مجامع و محافل گوناگون حکومتی، همه ارگانهای نظامی و امنیتی آن، و علاوه بر سپاه پاسداران و نیروهای سه‌گانه آن، «سازمان بسیج مستضعفین» و سازمانهای «بسیج پیشکسوتان»، «بسیج طلاب و روحانیون»، «بسیج دانشجویی» و ... «ستاد کل نیروهای مسلح»، «ارتش جمهوری اسلامی»، «نیروهای انتظامی» و ... هرکدام جداگانه بیانیه‌هایی را در این زمینه منتشر کردند.

تلاش برای تحریک احساسات ملی‌گرایی و تأکید بر «شرایط جنگی»، یکی از شگردهای حکومتگران است که در این نمایش انتخاباتی برجستگی بیشتری داشت و در غالب اظهارات و اطلاعیه‌های آنها کاملاً مشهود بود. شدت و غلظت این تأکیدات و پافشاریها، در واقع نشان می‌داد که نه انتخابات بلکه چیز دیگری در کار است. رهبر رژیم، در سخنرانی خود در آستانه روز رأی‌گیری تأکید کرد: «ملت در انتخابات روز جمعه، سیلی سخت تری به چهره استکبار می‌زند» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۱/۱۲/۹۰). آیت‌الله جوادی آملی، در این باره گفت: «دفاع از خون شهدا و میراث انقلاب ایجاب می‌کند که همه در انتخابات شرکت کرده و دشمن را مأیوس کنیم» (اطلاعات، ۹/۱۲/۹۰). بیانیه «شورای

هماهنگی تبلیغات اسلامی» نیز، ضمن دعوت مردم به «خلق حماسه» ای دیگر و «زدن مشت محکمی بر دهان ائتلاف شیطانی بدخواهان»، معنای انتخابات را روشنتر ساخته و اعلام کرد: «حضور مردم در پای صندوقها، رأی به ولایتمداری، رأی به شهدای هسته‌ای، رأی به بی‌اثر بودن تحریمها و ایستادگی و اقتدار ایران اسلامی است» (اطلاعات، ۹۰/۱۲/۹). نیروی دریایی سپاه پاسداران هم در بیانیه خود در این خصوص یادآور شد: «فرزندان این مرز و بوم در نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز ضمن دعوت از آحاد مردم غیور و انقلابی، همصدا با همه اقشار این دریای خروشان ملت، با فریادی رسا و دشمن شکن در پاسخ به ندای رهبر فرزانه خویش در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت خواهند کرد و ... با عزمی استوار از هر برگ رأی خود تیری خواهند ساخت بر قلب دشمنان قسم خوردن این انقلاب» (روزنامه «هفت صبح»، ۹۰/۱۲/۱۱).

«صدا و سیما»ی جمهوری اسلامی، علاوه بر تبلیغات مستمر خود، از چند روز پیش از ۱۲ اسفند شروع به پخش آهنگهای رزمی و نظامی، سرودهای «میهنی» مانند «ای ایران» و نیز تصاویری از «دفاع مقدس» یعنی جنگ هشت ساله ایران و عراق، کرده بود. آخرین ترفند تبلیغاتی هم در روز قبل از رأی گیری این بود که، برخلاف گفته‌ها و تأکیدات مرسوم سران حکومتی که همواره از ناتوانی دشمنان در «تهاجم نظامی» به جمهوری اسلامی حرف می‌زنند، پیامک‌هایی به تلفنهای همراه افراد، با این مضمون که در صورت مشارکت پایین مردم در انتخابات، خطر حمله خارجی افزایش می‌یابد، ارسال می‌گردید.

سرانجام مراسم رأی گیری، در چنین فضای تبلیغاتی و «امنیتی»، روز جمعه ۱۲ اسفند در ۴۶ هزار و ۹۲۴ شعبه اخذ رأی برگزار گردید. همزمان با انتخابات مجلس نهم، انتخابات میان‌دوره‌ای دوره چهارم مجلس خبرگان در دو استان هم انجام گرفت. ساعات اخذ رأی که از ۸ صبح تا ۱۸ بعدازظهر تعیین شده بود، در چهار مرحله، و جمعاً به مدت ۵ ساعت تمدید شد. صندوقهای «سیار» اخذ رأی در این انتخابات هم به کار گرفته شد.

میزان مشارکت

مسئله مهم و بلکه مهمترین مسئله در این نمایش سیاسی، هم برای رژیم و هم از نظر اپوزیسیون، تعداد رأی دهندگان یا میزان مشارکت بود. اپوزیسیون، با توجه به اعلام عدم شرکت و یا تحریم گسترده در این دوره، در انتظار نسبت مشارکت بسیار پایین بوده، در حالی که

رژیم، به دلایل مذکور بالا، در صدد نمایش «پرشور» دیگر در انتخابات بوده است.

از چند هفته پیش، همراه با تشدید تلاشهای تبلیغاتی عوامل و ارگانهای رژیم، «مظنه زنی» و یا پیش بینیهایی در این رابطه انجام گرفته بود. مثلاً نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران، ظاهراً بر مبنای «نظرسنجیها»، از مشارکت ۶۰ تا ۶۵ درصدی مردم در این انتخابات صحبت کرده و خبرگزاری «فارس» (نزدیک به سپاه) نیز، در دهم اسفند، نسبت مشارکت را ۵/۶۵ درصد اعلام کرده بود. این قبیل اظهارات، طبعاً جزئی از تقلاهای آنان برای رونق بخشیدن به نمایش انتخاباتیشان و، در عین حال، زمینه سازی برای ارقام و آمار رسمی بعدی بوده است.

فردای روز رأی گیری، مصطفی محمد نجار، وزیر کشور و سردار سابق سپاه، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی و تلویزیونی، با «تشکر از ملت ایران که حماسه دیگری آفریدند» و «بار دیگر سیلی محکمی» به «دشمنان نظام که از مدتها قبل در صدد به چالش کشیدن انتخابات مجلس نهم بودند» زدند، میزان مشارکت در این انتخابات را در سطح کشور ۲/۶۴ درصد اعلام کرد که بالاترین نسبت آن هم ۸۸ درصد مربوط به استان کهگیلویه و بویراحمد بوده، و در حوزه «تهران بزرگ» هم ۴۸ درصد بوده است. در همین روز، روزنامه «کیهان» هم نسبت رأی دهندگان را بیش از ۶۵ درصد واجدین شرایط در سراسر کشور، و در «تهران بزرگ» حدود ۴۰ درصد برآورد کرد. خبرگزاری دولتی «ایرنا» هم در ۱۴ اسفند، از «افزایش حدود ۱۳ درصدی در سطح کشور و ۱۷ درصدی در حوزه انتخابیه تهران بزرگ»، نسبت به دوره قبلی، خبر داد.

پس از اعلام این نتایج، حال باری دیگر نوبت گردانندگان و سخنگویان حکومتی بود که به صحنه آمده و به تعریف و تمجید و تفسیر این «حماسه حضور» پردازند: احمدی نژاد، در جلسه هیات دولت در ۱۴ اسفند، از «مردم مومن، انقلابی و حماسه ساز ایران» قدردانی کرد که «بار دیگر و به هنگام، دفاع جانانه خود را از نظام مقدس جمهوری اسلامی، در برابر دیدگاه جهانیان به نمایش گذاشتند»، خامنه‌ای نیز، در دیدار با اعضای مجلس خبرگان در ۱۸ اسفند، ضمن تشکر «از همه دست اندرکاران انتخابات مجلس نهم، به ویژه شورای نگهبان، دولت، وزارت کشور، مسئولان و دستگاه‌های امنیتی، دستگاه‌های تبلیغاتی و صدا و سیما [که] واقعا کار بزرگ و برجسته‌ای انجام دادند»، اظهار داشت: «رأی اکثریت قاطع مردم در انتخابات مجلس نهم، در واقع رأی به اصل نظام اسلامی و نشان دهنده اعتماد کامل آنان به نظام بود».

آیت الله جنتی هم، در خطبه‌های نماز جمعه بعد از انتخابات، در این باره گفت: «باید دست این مردم را بوسید. هر رأی مردم یک سیلی محکم بود که به صورت دشمن نواخته شد». رفسنجانی، که در این دوره نمایش انتخاباتی بیشتر حاشیه نشین بوده، پس از انداختن رأی خود به صندوق در جماران، ضمن تأکید بر «مشارکت مؤثر مردم» و «همراهی و همدلی ملت و مسئولان»، اظهار امیدواری کرد که «نتیجه انتخابات همانی که مردم می‌خواهند و رأیی که مردم به صندوق می‌اندازند باشد و اگر همان باشد، مجلس خوبی خواهیم داشت» (اطلاعات، ۱۳/۱۲/۹۰). این حرفهای دو پهلو، البته موجب خشم رقیبان و از جمله «کیهان» (۱۳/۱۲) شد که به «اکبر هاشمی» تاخت که چرا طعم «انتخابات پرشور» را «تلخ» می‌نماید!

اما میزان واقعی مشارکت از چه قرار بوده است؟ پیداست که نسبت مشارکت بر مبنای جمعیت واجد شرایط شرکت در انتخابات و تعداد شرکت کنندگان در آن محاسبه می‌شود. ولی این محاسبه ساده، از همان ابتدا، بنا به سائقه عملکرد جمهوری اسلامی در انتخاباتهای گذشته، با دشواری مضاعف روبرو می‌شود و تقلب گسترده در نتایج کلی رأی گیری نیز از همین جا آغاز می‌گردد؛ گردانندگان رژیم، به منظور بالابردن نسبت مشارکت، از یکسو تعداد واجدین شرایط را پایین می‌آورند و، از سوی دیگر، تعداد شرکت کنندگان (تعداد آرای مأخوذه) را رأساً افزایش می‌دهند. در این دوره نیز، خصوصاً، همین شیوه مورد عمل آنها بوده و، بنابراین، رقم ۲/۶۴ درصد اعلام شده نیز، اساساً، رقمی ساختگی و غیرواقعی است.

برپایه اعلام رسمی وزارت کشور، جمعیت واجد شرایط در این دوره (افراد بالای ۱۸ سال) بالغ بر ۴۸ میلیون و ۲۸۸ هزار و ۷۹۹ نفر بوده است. حدود سه میلیون و ۹۶۰ هزار نفر از آن جمعیت، برای نخستین بار حائز شرط سنی شرکت در انتخابات شده است (آفتاب نیوز، ۱۲/۱۲/۹۰). گفتنی است که کل جمعیت کشور، بر مبنای آخرین سرشماری (آبان ۱۳۹۰) حدود ۷۶ میلیون نفر اعلام شده است.

در مقطع انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۸۸، تعداد کل دارندگان حق رأی (بالای ۱۸ سال) از سوی وزارت کشور حدود ۲/۴۶ میلیون نفر اعلام شده بود، در حالی که طبق برآورد کارشناسان مستقل بیش از ۵۰ میلیون نفر بوده است. (سایت «۷ تیر»، ۱۷/۱/۸۸).

اما در انتخابات دوره هشتم مجلس در سال ۱۳۸۶ نیز ارقام متفاوتی در مورد کل افراد واجد شرایط ارائه شده بود. سازمان ثبت احوال

کشور، تعداد آنها را در حدود ۷/۴۳ میلیون نفر برآورد کرده بود که علاوه بر آن حدود یک میلیون نفر دارای شرایط رأی دادن بوده ولی هنوز «کارت ملی» خود را دریافت نکرده بودند (ایسنا، ۱۵/۱۰/۸۶). در مقابل، برآوردهای کارشناسان مستقل حاکی از آن بود که بر اساس آمارهای قبلی خود سازمان ثبت احوال، تعداد واجدین شرایط (بالای ۱۸ سال) حداقل ۶/۴۵ میلیون نفر، و بر پایه ارقام ارائه شده از سوی مرکز آمار حدود ۷/۴۹ میلیون نفر بوده است (تابناک، ۱۵/۱۰/۸۶). در هر حال، در این دوره، رقم اعلام شده از جانب وزارت کشور نیز حدود ۳/۴۴ میلیون نفر بوده که، آشکار، کمتر از تعداد واقعی آنها بوده است.

در نبود جداول توزیع سنی جمعیت مربوط به آخرین سرشماری نفوس، بر مبنای ۶۸ درصد جمعیت بالای ۱۸ سال (طبق سرشماری سال ۸۵) و با احتساب جمعیت ۷۶ میلیونی کشور در سال ۹۰، تعداد افراد حائز شرط سنی برای شرکت در انتخابات مجلس نهم به حدود ۷/۵۲ میلیون نفر بالغ می‌گردد.

در مورد تعداد شرکت کنندگان در این انتخابات، وزیر کشور در همان مصاحبه فردای روز رأی گیری اعلام کرد که «کل آراء مأخوذه ۲۶ میلیون و ۴۷۲ هزار و ۷۶۰ رأی بوده است» (اطلاعات، ۱۳/۱۲/۹۰). بعد از آن نیز، وزارت کشور هیچگونه آمار رسمی راجع به تعداد کل شرکت کنندگان منتشر نکرده، همان طور که از اعلام تعداد آرای باطله در سطح کشور نیز امتناع کرده است. لکن در همین جا معلوم می‌شود که، با فرض صحت رقم ۲۶ میلیون شرکت کننده و رقم ۴۸ میلیون نفر واجد شرایط، میزان مشارکت ۵۴ درصدی حاصل می‌شود و نه ۶۴ درصدی.

این تنها مورد رقم سازیهها و تناقض گوییهای مسئولان رژیم در این باره نیست. سید صولت مرتضوی، رئیس «ستاد انتخابات کشور»، در یک گفتگوی مستقیم تلویزیونی روز شنبه ۱۳ اسفند، از نسبت مشارکت «۳۴ درصدی» در کل کشور صحبت کرده و بعد، با «عرض معذرت»، آن را به «۴/۶۴ درصد» تصحیح کرده است! عباسعلی کدخدایی، سخنگوی شورای نگهبان، در مصاحبه‌ای با خبرگزاری «مهر» (۱۳/۱۲/۹۰) گفته است: «میزان مشارکت مردم در انتخابات نسبت به مجلس هشتم ۸ تا ۹ درصد بیشتر شده است». در همین حال، وزارت کشور از افزایش «۱۱ درصدی» مشارکت مردم، و «ایرنا»، در روز بعد، از افزایش «۱۳ درصد» در مقایسه با دوره پیشین خبر داده است. یکی از دلایل این تناقضات آنست که نه فقط در مورد انتخابات اخیر بلکه در مورد میزان مشارکت در انتخابات مجلس هشتم نیز هنوز رقم رسمی واحدی ارائه نمی‌شود. در

آن دوره، ابتدا رقم ۵۵ درصد را اعلام کردند و سپس به ۵۱ درصد رضایت دادند و حالا هم مسئولان و مطبوعات حکومتی، گاهی از این و گاهی از آن رقم استفاده می‌کنند (روز ۲۵/۱۲/۹۰).

دستکاری در ارقام و اعلام آمارهای متناقض و، در نتیجه، دشواری برآورد میزان واقعی مشارکت، در مورد استانها و شهرهای پرجمعیت کشور نیز وجود دارد، مثلاً در مورد استان ایلام، که تنها دو حوزه انتخابیه و سه نماینده در مجلس دارد و کل جمعیت آن (طبق سرشماری ۸۵) حدود ۵۴۵ هزار نفر است، در این انتخابات بر پایه نتایج اعلام شده حوزه‌ها (اطلاعات ۱۳ و ۱۴/۱۲/۹۰) بیش از ۳۲۰ هزار نفر رأی داده‌اند، در صورتی که طبق خبری که خبرگزاری «مهر» منتشر کرده بود از مجموع ۳۷۳ هزار ایلامی واجد شرایط ۳۸۰ هزار رأی جمع آوری شده بود (روز، ۱۸/۱۲/۹۰). در حوزه «تهران بزرگ» (شامل تهران، ری، شمیرانات و اسلامشهر)، رقم رسمی واجدین شرایط ۴/۵ میلیون نفر، برای این دوره اعلام شده (خبرگزاری مهر، ۲/۱۲/۹۰) و تعداد کل آرای مأخوذه در آن از سوی وزارت کشور دو میلیون و ۳۳۵ هزار و ۱۲۴ رأی گزارش گردیده که از میان اینها هم تعداد دو میلیون و ۱۱۹ هزار و ۶۸۹ رأی «صحیح» بوده است (آفتاب نیوز، ۱۵/۱۲/۹۰). هرگاه این ارقام را درست فرض کنیم، نسبت مشارکت در این حوزه حدود ۴۳ درصد می‌شود و نه، آنچنان که وزیر کشور و «ایرنا» مدعی شده‌اند، ۴۸ درصد. لکن واقعیت اینست که این ارقام رسمی اعلام شده نیز نادرست و غیرواقعی است. باید یادآور شد که تعداد واجدین شرایط در این حوزه بسیار بیشتر از رقم اعلام شده و متجاوز از ۷ میلیون نفر است. در مقطع انتخابات مجلس هشتم، دارندگان حق رأی در تهران بزرگ، طبق آمار وزارت کشور، حدود ۵/۶ میلیون نفر و نسبت مشارکت در آن فقط ۲۷ درصد بوده است (روزنامه «سرمايه» ۲۲/۱/۸۷). مثال دیگر حوزه رشت است که، طبق نتایج رسمی، تعداد شرکت کنندگان در آنجا بیش از ۱۶۵ درصد افزایش یافته، یعنی از کمتر از صد هزار در انتخابات دوره هشتم به بیش از ۲۶۵ هزار نفر در این دوره رسیده است. در حالی که در همین حوزه، نامزدهای اصلی همان سه نماینده فعلی بودند که، در نهایت، دو تن از آنها دوباره وارد مجلس شدند (خبر آنلاین، ۱۵/۱۲/۹۰).

بدیهی است که قیودات، محذورات و کنترل‌های گوناگون، به ویژه درحوزه‌های کوچک، که گروه‌هایی از مردم را ناگزیر به حضور در پای صندوق‌های رأی می‌کند، در این دوره هم معمول بوده است. به طوری که وسیعاً شایع شده بود که پرداخت یارانه نقدی به خانوارهایی که رأی

ندهند قطع خواهد شد و یا اینکه جوانانی که شناسنامه شان مهر انتخابات نخورده باشد، از امکان ورود به دانشگاهها محروم خواهند گشت. با اینهمه، باید خاطر نشان کرد که برخلاف انتخابات دوره هشتم که در آن اصلاح طلبان حکومتی، به رغم حذف بخش عمده‌ای از نامزدهایشان، و حتی برخی جریانات و نهادهای غیرحکومتی نیز شرکت داشتند، انتخابات این دوره با تحریم گسترده مواجه بود. بنابراین، حتی اگر بپذیریم که این تحریمها بی‌تأثیر بوده است، ادعای افزایش میزان مشارکت نسبت به دوره قبلی، اساساً، نامعقول و بی‌پایه است.

اما مشاهدات عینی، گزارشهای مردمی و ارزیابیهای ناظران غیروابسته به جناح غالب حکومتی، حاکی از آنست که نسبت مشارکت در این دوره نه فقط افزایش نیافته بلکه، در واقع، کاهش یافته است. در حالی که عباس عبدی، بدون ارائه اعداد و ارقام، مدعی است که میزان مشارکت در این انتخابات به همان اندازه دوره پیشین و، بنابراین، تحریم آن از جانب اپوزیسیون و بخش بزرگی از اصلاح طلبان، بی‌اثر بوده است، حمیدرضا جلائی پور، یکی دیگر از چهره‌های اصلاح طلبان، در مصاحبه‌ای می‌گوید: «مقامات ارقامی اعلام می‌کنند ولی آنها که شاهد بوده‌اند، حرفهای دیگری می‌زنند، می‌گویند ۱۸ درصد این آمار جای بحث دارد... عده‌ای که شاهد بوده و پیگیری کرده‌اند می‌گویند چنین احساسی [احساس یک انتخابات پرشور] وجود نداشته است، نه در تهران نه در شهرستان» (روز ۱۶/۱۲/۹۰).

سایت «کلمه»، در روزهای بعد از ۱۲ اسفند، درباره «استقبال سرد مردم از این انتخابات»، بر پایه گزارشهای شاهدان عینی در تهران نوشت که، به غیر از چند شعبه در جنوب و شرق تهران، که عمدتاً برای بازدید خبرنگاران خارجی تدارک و سازماندهی شده بود، در اغلب شعبه‌های اخذ رأی حضور مردم بسیار پایین بوده، به طوری که در مناطق شمال و غرب شهر «در برخی از صندوقها حتی یک رأی ریخته نشده که موجبات نگرانی مسئولان کشور را فراهم کرده است»، این سایت، همچنین، گزارش داد که «براساس آماری که در بولتنهای محرمانه ارائه شده، میزان مشارکت در شهر تهران به قدری پایین است که مسئولان ستاد انتخابات وزارت کشور را با شوک روبرو کرده است». «شورای هماهنگی راه سبز امید» نیز در تحلیل خود از «نمایش انتخاباتی ۱۲ اسفند» (۱۸/۱۲/۹۰)، ضمن اظهار سپاس از «حرکت فراگیر جنبش حبس در خانه در روز ۱۲ اسفند» و نیز ابراز «مراتب احترام خود نسبت به حق انتخاب کلیه شهروندان به ویژه کسانی که تحت تأثیر جو سازیهای تبلیغاتی، نسبت به حفظ کیان کشور احساس مسئولیت

کردند»، اعلام کرد: «هرچند مهندسان انتخابات سعی کردند با پایین آوردن تعداد رأی دهندگان واجد شرایط از ۵۵ میلیون نفر به ۴۸ میلیون نفر، اعلام سطح مشارکت ۶۴ درصدی یک ماه پیش از برگزاری انتخابات، اعلام خطر حمله قدرتهای بیگانه در صورت پایین بودن میزان مشارکت و مانند آن، به جای اقناع افکار عمومی به عدد سازی و خبرسازی متوسل شوند، اما گزارشهای میدانی فعالان سبز نشان داد که میزان استقبال از پیشنهاد عدم شرکت در انتخابات بسیار گسترده تر از آن بود که حاکمیت و حتی فعالان جنبش انتظار داشتند» و افزود: «عدم حضور گسترده واجدین شرایط رأی در سراسر کشور و به ویژه در شهرستانها و شهرهای بزرگ، فرصت دیگری بود که منتقدان و معترضان خودکامگی، بیشمار بودن خود را تجربه کنند و به رخ بکشند، و به اقتدار گرایان نشان دهند که در راه رسیدن به حقوق از دست رفته خود مصمم و استوارند».

«سحام نیوز» (سایت وابسته به حزب اعتماد ملی کربوی) نیز در پنجم اردیبهشت گزارشی منتشر کرد که جعلی بودن ارقام مسئولان حکومتی را به روشنی نشان می‌دهد. بر پایه این گزارش «دو نفر از حقوقدانهای شورای نگهبان در دیدار نوری با یکی از مقامات عالیرتبه کشور (که گفته می‌شود رفسنجانی است) میزان مشارکت مردم در انتخابات نهمین دوره مجلس شورای اسلامی اسفند ۱۳۹۰ را به شرح زیر اعلام کرده‌اند: نرخ مشارکت در کل کشور: ۳۸ درصد - نرخ مشارکت در تهران: ۱۸ درصد- میزان آراء سفید و باطله ۸ درصد آرای اخذ شده».

جدا از این تقلب بزرگ در تعداد آرا و میزان مشارکت، نمایش انتخاباتی این دوره نیز البته از انواع تقلبات و تخلفات قانونی مبرا نبوده، که گوشه‌ها و نمونه‌هایی از آنها نیز در رسانه‌ها بازتاب یافته است. نشریات طرفدار احمدی نژاد نوشتند که «جبهه متحد» از وانتهای شهرداری تهران برای نصب پوسترهای انتخاباتی خود استفاده کرده است (خبرآنلاین، ۱۱/۲/۹۱). دار و دسته قالیباف که عضو و حامی این «جبهه» هستند، در عین حال مشغول زمینه سازی نامزدی وی برای انتخابات آتی ریاست جمهوری هستند. چنان که سایت «دیگربان» (۵/۱/۹۱) به نقل از سایت «نسیم آنلاین» نوشته، رئیس «مرکز فعالیتهای دینی شهرداری تهران»، زیر عنوان «رسیدگی به امور مساجد» از اعطای «کمک ۱۰۰ میلیارد تومانی شهرداری به مساجد تهران در سال ۱۳۹۱» خبر داده است. متقابلاً، غلامرضا مصباحی مقدم، عضو «جامعه روحانیت مبارز»، نماینده مجلس و نامزد «جبهه متحد»، عنوان کرده است که «طیف آقای مشایی و کسانی که با وی کار می‌کنند، برخلاف

قانون از منابع عمومی [و از جمله «بودجه‌های فرهنگی»] برای انتخابات مجلس هزینه می‌کنند» (آفتاب نیوز، ۱/۲/۹۱).

در حالی که کواکبیان، نماینده اصلاح طلب سمنان (که در این دوره هم نامزد و تأیید شد ولی از ورود به مجلس نهم بازماند) از «شیوه‌های تخریبی رقیبان» انتقاد و از تعداد بیشتر آرای خود در این دوره صحبت می‌کند (روزنامه «هفت صبح»، ۱۷/۱۲/۹۰)، یک نماینده شکست خورده کرمانشاه نیز با اشاره به «دخالت‌های انتخاباتی رییس سازمان تبلیغات اسلامی و اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی» در این حوزه، اظهار می‌دارد: «چشم پوشی از تخلفات آشکار انتخاباتی از سوی مسئولان اجرایی انتخابات، نمونه بارز این حادثه مهم بود. اما من به عنوان سرباز ولایت می‌گویم که خار در چشم و استخوان در گلو، در برابر این جریان‌های منحرف که برای مردم شهر شناخته شده‌اند، ایستاده‌ام» (خبرآنلاین، ۱۵/۱/۹۱). نماینده فعلی گرمسار هم، ضمن اعلام «خرید آرا در این شهر با مبالغ ۴۰ تا ۱۰۰ هزار تومان»، خواستار «ابطال انتخابات» این حوزه می‌شود (کلمه، ۱۷/۱۲/۹۰). اما امیر طاهرخانی، نماینده تاکستان در نطق خود، با گلایه از شورای نگهبان که باید «بررسی دقیقتری در مورد نتایج انتخابات صورت می‌دادند تا حقایق قربانی مصلحت‌ها نمی‌شد»، چنین می‌گوید: «مگر صندلی مجلس چقدر می‌ارزد که برخی این چنین دست به کارهای ضد قانونی می‌زنند؟ متأسفانه بازار انتخابات به یک بازار کاسبکارانه تبدیل شده و انتخابات از مسیر عادی خود خارج شده است» (خبرآنلاین، ۳۰/۱/۹۱).

در مرحله نخست رای گیری، پس از «بررسی‌های» شورای نگهبان، از مجموع ۲۰۷ حوزه انتخابیه، انتخابات ۲۰۵ حوزه «تأیید» و فقط دو حوزه «ابطال» گردید. این دو حوزه عبارتند از «تنکابن و رامسر و عباس آباد» و «دماوند و فیروزکوه» (همان حوزه‌ای که خاتمی رأی خود را به صندوق انداخت)، که تعیین تکلیف آنها، به علاوه حوزه‌های ابطال شده احتمالی بعد از مرحله دوم، به انتخابات میان‌دوره‌ای موکول می‌شود. در دو حوزه دیگر، «سمیرم» و «زابل و هیرمند»، نیز که انتخابات در آنها به دور دوم کشیده شده بود، با دخالت آشکار شورای نگهبان و ابطال آرای برخی نامزدها، ترکیب افراد مرحله دوم تغییر یافت ولی نهایتاً انتخابات آنها هم در مرحله دوم انجام گرفت. در این دوره، احتمالاً به دلیل تدارک و سازماندهی قبلی بیشتر و همکاری نزدیکتر شورای نگهبان و وزارت کشور در کسب نتایج مورد نظر، تعداد حوزه‌های ابطال شده خیلی کم بود. جدا از انتخابات اولین دوره مجلس در جمهوری اسلامی که در آن نتایج ۳۰ حوزه باطل

اعلام شد، در اغلب انتخابات‌های بعدی هم معمولاً ۱۰ تا ۱۵ حوزه مشمول ابطال شورای نگهبان قرار می‌گرفتند.

در هر حال، در همان مرحله اول نمایش انتخاباتی، تکلیف اکثر حوزه‌ها و عمده کرسی‌های مجلس بعدی مشخص گردید. هرچند که در تهران، از مجموع ۳۰ نماینده، تنها ۵ نفرشان در این مرحله تعیین شدند و در بعضی از شهرهای بزرگ مثل اصفهان، تبریز، مشهد و شیراز هم تعیین تعدادی از نمایندگان آنها به دور دوم کشیده شد. مرحله دوم رأی‌گیری، در ۳۳ حوزه انتخابیه از ۱۸ استان، جهت مشخص کردن تکلیف ۶۵ کرسی باقیمانده مجلس، در ۱۵ اردیبهشت برگزار گردید. در این نوبت نیز گردانندگان حکومتی، از خامنه‌ای و رفسنجانی گرفته تا ائمه جمعه و مقامات دولتی، مردم را به «حضور پرشور» دعوت کردند. اما بر پایه شواهد موجود و ملموس، پرده دوم این نمایش انتخاباتی بسیار بیرونق بود، به طوری که مثلاً سرمقاله نویس «اطلاعات» هم انتقاد و اعتراف می‌کند که «در این مرحله نه چهره شهرها و نه تبلیغات صدا و سیما و نه صفحات مطبوعات و فضای رسانه‌ای کشور از شور و شوقی که باید وجود داشته باشد برخوردار نیست» (اطلاعات، ۱۳/۲/۹۱).

ترکیب مجلس جدید

بر اساس نتایج رسمی اعلام شده دو مرحله رأی‌گیری، از مجموع ۲۲۴ نماینده مجلس هشتم که در این دوره هم نامزد و تأیید شده بودند، تنها نزدیک ۹۰ نفرشان توانسته‌اند به مجلس نهم راه پیدا کنند. به بیان دیگر، از کل ۲۸۸ نماینده تعیین شده این مجلس، حدود ۲۰۰ نفر «چهره‌های جدید» یعنی کسانی هستند که در مجلس قبلی حضور نداشته‌اند. تغییر چهره‌ها در شهرستانها بسیار بارزتر از تهران است. چنان که از مجموع ۳۰ نماینده «تهران بزرگ» فقط ده نفر عوض شده است. این تغییر و تعویض چهره‌ها می‌تواند ناظران ناآشنا را به اشتباه اندازد و یا به تحلیلهای نادرست درباره ماهیت رژیم و مجلس آن دامن بزند. اما باید یادآور شد که این گونه «پوست انداختن»ها و جایگزینیها اصلاً تازگی ندارد؛ جدا از مجالس ششم و هفتم که، با آمدن و رفتن اصلاح طلبان حکومتی، ترکیب آنها دچار تغییرات کلی شد، در مجالس چهارم و پنجم نیز، به ترتیب حدود ۱۸۰ نفر و ۱۲۰ نفر از نمایندگان، نسبت به دوره قبل عوض شده بودند، وانگهی آنها که در مجلس نهم «چهره جدید» محسوب می‌شوند، در ارتباط با حاکمیت، جدید و ناشناخته نیستند؛ گروهی از آنان در مجالس پیش از دوره هشتم نیز حضور داشته‌اند، تعداد زیادی از آنان قبلاً مدیر کل ادارات دولتی و

یا رییس نهادهای حکومتی در شهرستانها و یا از فرماندهان سپاه و مقامات امنیتی رژیم بوده‌اند. گذشته از اینها، همان طور که قبلاً اشاره شد، «صلاحیت» عده‌ای از نمایندگان مجلس قبلی نیز به وسیله شورای نگهبان رد شده و، نتیجتاً، افراد جدیدی جای آنها را گرفته‌اند. با اینهمه باید افزود که در این نوبت نمایش انتخاباتی که جدالی میان جناحهای عمده حکومتی جاری نبوده و، در واقع، مجلسی «اصولگرا» جای خود را به مجلس «اصولگرای» دیگری داده است، تغییر و جابجایی مهره‌ها، اساساً، در درون جناح غالب رژیم به وقوع پیوسته است.

در مرحله نخست رأی‌گیری، طبق نتایج رسمی (و با حذف دو حوزه‌ای که انتخابات آنها ابطال گردید) در مجموع ۲۲۳ نماینده مجلس جدید تعیین شدند، یعنی نامزدهایی که حداقل یک چهارم کل آرای مأخوذه را کسب کرده بودند راهی این مجلس گردیدند و تعیین تکلیف ۶۵ کرسی باقیمانده آن به دور دوم رأی‌گیری موکول شد که از جمله اینها، ۲۵ کرسی مربوط به «تهران بزرگ» بود. با فرض صحت آرای ریخته و شمارش شده، قابل توجه است که در این حوزه، از میان ۵۰ کاندیدایی که به دور دوم راه یافته بودند، نزدیک به نیمی از آنها کمتر از ۱۲ درصد آرای مأخوذه را به دست آورده بودند و آخرین نفر آنها که به دور دوم رسیده بود، فقط حدود ۷ درصد آرا را کسب کرده بود. از کل آرای شمارش شده در «تهران بزرگ» که حدود دو میلیون و ۳۳۵ هزار رأی اعلام شده بود، غلامعلی حداد عادل، نامزد مشترک دو «جبهه» و «نماینده اول» تهران نزدیک به یک میلیون و ۱۲۰ هزار رأی، یعنی حدود ۴۸ درصد کل را به دست آورده بود. با قبول این تعداد رأی ریخته شده و بر مبنای حداقل ۷ میلیون دارندگان حق رأی در «تهران بزرگ»، نسبت آرای «نماینده اول» حداکثر ۱۶ درصد می‌شود، این رقم می‌تواند شاخصی از سقف پایگاه اجتماعی کل «اصولگرایان» یعنی جناح حاکم رژیم نیز به حساب آید. چنان که نفر دوم تهران، علیرضا مرنندی، وزیر اسبق بهداشت و درمان و کاندیدای مشترک دو «جبهه» نیز فقط حدود ۷۱۰ هزار رأی کسب کرده بود که نسبت به کل واجدین شرایط در این حوزه از ده درصد هم فراتر نمی‌رود. این نیز جالب توجه است که، با در نظر گرفتن کلیه کاندیداها و مجموع آرای ریخته شده در این حوزه، متوسط تعداد نامزد هر رأی‌دهنده تهرانی حدود ۱۲ نفر بوده، یعنی رأی‌دهندگان از میان لیستهای ۳۰ نفره نامزدها، به طور متوسط، تنها ۱۲ نفر از آنها را در برگه رأی خود گنجانده‌اند.

از میان ۲۲۳ نماینده‌ای که در همان مرحله اول تعیین شدند، بر اساس

فهرست رسمی کاندیداهای معرفی شده از جانب جریان‌های مختلف ۵۳ نفر از نامزدهای اختصاصی «جبهه متحد»، ۴۷ نفر از نامزدهای مشترک هر دو جبهه، ۶ نفر از کاندیداهای اختصاصی «جبهه پایداری»، ده نفر از سایر «اصولگرایان»، ۱۸ نفر مربوط به اصلاح طلبان و نزدیک به ۹۰ نفر هم کاندیدای «مستقل» بودند. در همین مرحله، پیداست که این نتایج شکست فاحشی برای «جبهه پایداری» و طرفداران احمدی نژاد است که از دو سال پیش در تدارک تصرف مجلس نهم بوده‌اند. در همین حال، گروهی از عناصر سرشناس حکومتی نیز حتی به مرحله دوم نرسیده و از رفتن به مجلس بازماندند که از جمله آنها می‌توان از احمد ناطق نوری، محمد مهدی مفتاح، حسین جلالی (رئیس دفتر مصباح یزدی) و خباز و کواکبیان (از اصلاح طلبان) نام برد.

اما تعیین تعداد دقیق نمایندگان وابسته به هر کدام از جبهه‌ها و جریان‌های حکومتی، در مجلس جدید، با دشواری تازه‌ای مواجه می‌شود، زیرا که در فاصله میان مرحله اول و دوم، تلفیقات و تغییراتی در فهرستهای دو جبهه در تهران و شهرستانها صورت گرفت. مثلاً در «تهران بزرگ»، «جبهه متحد» (که سه تن از نامزدهای خاص آن به مرحله دوم هم نرسیدند) دو نفر از کاندیداهای اختصاصی «جبهه پایداری» را در مرحله دوم وارد فهرست خود کرد. به گزارش «آفتاب نیوز» (۸/۲/۹۱) جریان مشایی در این مرحله فهرست انتخاباتی با عنوان «حامیان گفتمان عدالت انقلاب اسلامی» در تهران عرضه کرد که تا حدودی با لیست «جبهه پایداری» فرق داشت. در بعضی از شهرها که نامزدهای اختصاصی و یا مشترک دو جبهه به دور دوم راه نیافته بودند، آنها از افراد دیگری که در رقابتهای انتخاباتی باقی مانده بودند حمایت کردند.

در هر حال، با بررسی مجموعه نتایج رسمی اعلام شده و فهرستهای مختلف معلوم می‌شود که از بین کل ۲۸۸ کرسی اشغال شده مجلس نهم، حدود ۷۰ کرسی از آن «جبهه متحد» و نزدیک به ۶۰ کرسی مربوط به نامزدهای مشترک هر دو جبهه، بین ۱۵ تا ۲۰ کرسی متعلق به «جبهه پایداری»، حدود ۲۰ کرسی مربوط به سایر «اصولگرایان»، (مانند «جبهه ایستادگی»، که توسط محسن رضایی و دیگران در این دوره راه اندازی شده، «صدای ملت» و ...) ۲۱ کرسی از آن اصلاح طلبان و «جبهه مردمسالاری»، ۵ کرسی متعلق به اقلیتهای مذهبی، و باقیمانده آنها یعنی قریب به ۱۰۰ کرسی هم در اختیار «مستقل»هاست.

در حوزه «تهران بزرگ»، به دلایل آشکار، این ترکیب تا اندازه زیادی متفاوت است: ۱۲ نامزد اختصاصی «جبهه متحد»، ۹ کاندیدای اختصاصی

«جبهه پایداری» و ۷ نامزد مشترک این دو جبهه، جمعاً ۲۸ صندلی مجلس را پر می‌کنند. دو صندلی باقیمانده هم مربوط به علی مطهری (صدای ملت) و علیرضا محجوب (خانه کارگر) است. در مجلس جدید، تعداد نمایندگان زن از ۹ نفر تجاوز نمی‌کند که ۴ تن از آنها از تهران و بقیه از حوزه‌های اصفهان، ساوه، زابل، سراب و سمیرم هستند. در مجلس هشتم ۸ نفر و در مجلس هفتم ۱۳ نفر زن حضور داشتند.

با توجه به نسبت بالای کرسیهای اشغال شده در مجلس جدید به وسیله نامزدهای «منفرد» یا «مستقل»، توضیحی کوتاه درباره معنای واقعی آن در نمایشهای انتخاباتی جمهوری اسلامی ضروری به نظر می‌رسد، چه این عنوان غلط انداز نیز، مانند «چهره‌های جدید» می‌تواند موجب ارزیابی‌های نادرست بشود. پیش از هرچیز، روشن است که عنوان «مستقل» اساساً خوشایند رژیم نیست که همه را مطیع، پیرو و وابسته به خود می‌خواهد. در واقع، تعداد زیادی از کسانی که به نام «مستقل»، نامزد و نماینده شدند، از عناصر و عوامل شناخته شده حکومتی هستند که غالباً با «بیت رهبری» و یا نهادهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم در ارتباط نزدیک قرار دارند و بنابراین نیازی به معرفی یا حمایت این یا آن جبهه جدیدالتأسیس و اکثراً «یکبار مصرف»، ندارند. برعکس، با توجه به بدنامی و بی‌اعتباری روحانیت و نهادهای شناخته شده آن مانند «جامعتین»، این دسته از کاندیداها در بسیاری از حوزه‌ها (به استثنای تهران) ترجیح می‌دهند که اصلاً از چنان حمایت‌هایی علنی برخوردار نشوند. گروهی از این «منفرد»ها را هم عافیت طلبانی تشکیل می‌دهند که وارد شدن در کشمکشهای حاد میان جبهه‌ها و جریان‌های سیاسی را به مصلحت خود نمی‌دانند، ضمن آن که می‌کوشند، برحسب شرایط و موقعیت، از پشتیبانی این یا آن جریان و نهاد هم بهره‌گیری کنند. همه این «مستقل»ها، ضمناً کسانی هستند که از «صافی» شورای نگهبان و وزارت اطلاعات گذشته‌اند. به عنوان مثال، حسن کامران و همسر وی، نیره اخوان، دو کاندیدای «مستقل» از اصفهان هستند که از چند دوره پیش همچنان نماینده این حوزه در مجلس^۱اند، با ارگانهای امنیتی مرتبطند و ضمن رقابت با بخشی از نمایان شهر، برای خودشان بساط و پایگاه محلی هم دست و پا کرده‌اند و در همین نمایش هم به عنوان «مستقل» وارد صحنه شده و، در همان مرحله اول، به مجلس راه یافتند. در شیراز «خاندانهای» دستغیب، از نفوذ و موقعیتی برخوردارند که، بدون نیاز به معرفی و حمایت احزاب و نهادها، یک یا دو نفر را به مجلس بفرستند. این نیز گفتنی است که غالب این دسته از نمایندگان، فراکسیون مستقلی ندارند و، بر

مبنای مصلحت‌های شخصی یا حکومتی، عملاً با این یا آن فراکسیون درون مجلس همراهی می‌کنند. این نیز عاملی است که ارزیابی دقیق ترکیب و صف بندی‌های مجلس جدید را در حال حاضر مشکل می‌سازد.

هرچند که شکست دار و دسته احمدی نژاد و مصباح یزدی در انتخابات مجلس نهم کاملاً عیان است، ولی «پیروزی» طرف مقابل آنها در این مصاف نیز چندان قطعی و محکم به نظر نمی‌رسد. از مجموع حدود ۲۵۰ نفر نامزد معرفی شده از جانب «جبهه متحد» در سراسر کشور، در نهایت حدود ۱۳۰ نفر از آنها (شامل ۷۰ نامزد خاص و ۶۰ نامزد مشترک) راهی مجلس شده‌اند، که کمتر از ۵۰ درصد کل نمایندگان تعیین شده است. اگرچه این «جبهه»، با پیوستن احتمالی برخی از دیگر «اصولگرایان» و یا تعدادی از «مستقل»ها، نهایتاً می‌تواند اکثریت لازم را در مجلس جدید اعمال نماید، اما نتایج حاصله آشکارا نشان از فرسودگی بیشتر نهادها و جریان‌ات سنتی و پرسابقه رژیم دارد. چنان که مثلاً، در تهران دو تن از نامزدهای سرشناس «موتلفه» (بادامچیان و حبیبی) هم که مورد حمایت «جبهه متحد» نیز بودند، نتوانستند به مجلس راه یابند. همچنین، دبیر کل «جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی» (از اعضای «جبهه متحد») نیز که نماینده و کاندیدای تهران بود نتوانست به مجلس بازگردد.

اصلاح طلبانی که به صورت «منفرد» و یا همراه با «جبهه مردمسالاری» در این انتخابات نامزد و تأیید شده بودند، با به دست آوردن ۲۱ کرسی سرانجام نتوانستند که «حضور حداقلی» شان در مجلس نهم را تأمین کنند. آنان در مجلس قبلی از فراکسیون «اقلیت» با ۴۰ تا ۵۰ نماینده برخوردار بودند. اصلاح طلبان نتوانستند در برخی از حوزه‌ها مثل اردکان (یک نماینده، که محمدرضا تابش خواهرزاده خاتمی است)، رشت (یک نماینده)، تبریز (یک نماینده) و لنگرود (یک نماینده) کرسی‌هایشان در مجلس هشتم را حفظ نمایند و در بعضی از حوزه‌ها چون اردبیل، ایلام و یا بهبهان هم «چهره‌های جدید» به مجلس بفرستند.

در همین حال، ارزیابی‌های خود مسئولان و سخنگویان جبهه‌ها و جریان‌ات حکومتی از حاصل این نمایش سیاسی نیز، اگرچه غالباً یک جانبه، ولی قابل تأمل است. روزنامه دولتی «ایران» (۱۵/۱۲/۹۰) در یادداشتی در این زمینه، ضمن انتقاد از عملکرد مجلس هشتم «مجلسی که در دوره حیاتش بیشترین چالش را با دولت و رئیس‌جمهور از سر گذراند»، و با تأکید بر «تغییر دوسوم نمایندگان» مجلس نوشت: «نمایندگان مجلس هشتم شورای اسلامی چه کردند که مردم دیگر اقبالی به حضور آنها در صحن بهارستان نشان ندادند و به راحتی آنان را از

میدان حذف نمودند». متقابلاً، علی لاریجانی، نماینده قم و رئیس مجلس هشتم و کاندیدای ریاست مجلس جدید، با دفاع از عملکرد مجلس، در مصاحبه‌ای با هفته نامه «شما» (۱۵/۱/۹۱) راجع به ترکیب مجلس نهم چنین گفت: «در کل اصولگراها در مجلس وزن بیشتر و اصلاح طلبها وزن کمتری دارند. اینکه سهمیه بندی در داخل اصولگراها چیست، به نظرم بیشتر حدس و گمان هست و افراد، هم مستقلین هستند، هم جبهه متحد، هم تعدادی جبهه پایداری هستند... خود این جبهه ها چارچوبهای نظری چندان قویای ندارند. لذا خیلی هم نمیتوانند در این زمینه، نقش داشته باشند». اما قدرت‌الله علیخانی، نماینده دوره ششم تا هشتم مجلس با گرایش اصلاح طلبی، که در این دوره از ورود به مجلس بازمانده است، در گفتگویی با سایت «روز» (۲/۳/۹۱) وضعیت مجلس جدید را چنین ارزیابی کرد: «مجلس همان مجلس سابق است، یعنی از نظر تفکر و موقعیت اصولگرایان تغییر قابل توجهی نکرده است، چون مهره‌های اصلی تأثیرگذار همانها هستند که بودند. البته اصلاح طلبان دیگر نیستند... در حال حاضر آبادگران، ایثارگران و پایداری از یک تفکر هستند و در بسیاری از جاها مثل انتخاب رئیس مجلس با هم متحدند. منتها تعداد قابل توجهی نیستند. این سه جریان هم با همدیگر شاید هفتاد تا هشتاد نفر بیشتر نباشند. باقی مجلس را اصولگرایان جبهه متحد تشکیل می‌دهند. مستقلی هم به آن معنا نداریم و آنها هم که می‌گویند مستقل هستیم، اصولگرا هستند».

اما در مورد سرنوشت «جریان انحرافی»، که یکی از سوژه‌های داغ دعواهای درون جناح غالب در یکسال گذشته بوده و هنوز هم چون شمشیری بر سر دار و دسته احمدی نژاد آویزان است، غلامحسین الهام، سخنگوی دولت سابق و مشاور حقوقی فعلی رئیس جمهوری، در مصاحبه‌ای با سایت «رجا» (۲۸/۱/۹۱) اظهار داشت: «آقای احمدی نژاد اگر هم برنامه‌ای برای ورود به انتخابات داشت، به دلیل تمرکزی که بر انحراف و انحراف هم منتسب به دولت شد، حرکتش کور و قدرت هرنوع حرکتی از احمدی نژاد سلب شد»، محمدرضا باهنر، از سردسته‌های «جبهه متحد» نیز در این باره با اشاره به «برخورد قاطع مسئولین شورای نگهبان» با این جریان، گفت: «فکر نمی‌کنم در مجلس نهم افرادی حضور داشته باشند که وابسته به جریان انحرافی باشند یا عده زیادی از آنها توانسته باشند به مجلس ورود کرده باشند» (خبرآنلاین، ۳۰/۱/۹۱). در این زمینه، نظر احمد خورشیدی، دبیرکل «جمعیت خدمتگزاران انقلاب اسلامی» (و پدر داماد احمدی نژاد) هم این بود که «اگر جریان انحرافی قدرت نفوذ بالایی داشته باشد و به صورت قابل توجهی ورود پیدا کرده باشد، باید در کاندیداهای مستقل به دنبال

آنها بود و شاید هم جریان انحرافی به دنبال اینست که بعد از انتخابات به سراغ نماینده منتخب برود. اما سرانجام نماینده‌ها در زمین نظام و مقام معظم رهبری بازی خواهند کرد و با هر شگردی جریان انحرافی نمی‌تواند تشکیل اپوزیسیون بدهد» (آفتاب نیوز، ۱۶/۱۲/۹۰)

گذشته از اینها، اظهار نظر آیت‌الله جنتی، دبیر شورای نگهبان که بر مبنای مقررات حاکم، «سرداور» رقابتهای انتخاباتی درون حکومتی، محسوب می‌شود قابل توجه است که گوشه‌ای از مکنونات فکری حکومتگران را فاش می‌سازد. وی بعد از مرحله اول رأی‌گیری، در خطبه‌های نماز جمعه تهران در ۱۹ اسفند، از جمله گفت: «من تقدیر می‌کنم از مردم که آگاهانه انتخاب کردند و به کسانی هم رای ندادند. برخی بودند، چه از نمایندگان و چه از کاندیداها، که ما دل خوشی نداشتیم از آنها اما تأیید کرده بودیم و خوشبختانه مردم به آنها رأی ندادند. این کار هم به این سادگی انجام نشد و رهبری از مدتها قبل بصیرت افزایی کردند... در این انتخابات آزادی بود، شور و نشاط بود و ما همان چیزی که پیش بینی می‌کردیم شد و همانی که می‌خواستیم شد و رأی مردم دشمن شکن بود». این اظهارات باعث واکنش برخی رسانه‌ها، و از جمله انتقاد شدید روزنامه «جمهوری اسلامی» (۲۰/۱۲/۹۰) شد که این حرفها را موجب از بین رفتن «اعتبار» شورای نگهبان دانستند و سخنگوی شورای نگهبان هم با این عنوان که انتخابات «اکنون به اتمام رسیده و هرکسی می‌تواند خوشحالی کند» در صدد توجیه سخنان رئیس خود برآمد (سایت «روز»، ۲۴/۱۲/۹۰). در هرحال، صحبت‌های جنتی، باری دیگر، ماهیت واقعی این نمایش انتخاباتی را آشکار کرد.

از مجموعه ملاحظات بالا پیرامون آرایش صحنه انتخابات، ردها و تأییدها، تعویضها و جابه‌جاییها، و ترکیب نهائی مجلس نهم، چنین برمی‌آید که در این دوره، با اینکه تعیین نمایندگان اساساً به دستجات درون جناح حاکم محدود و منحصر شده بود، هدایت و کنترل افزونتری اعمال گردیده تا، ضمن جلوگیری از تنش و مراعات مصالح «امنیتی» رژیم، ترکیب «مورد نظر» در مجلس جدید را هم تأمین نماید. خامنه‌ای در راستای تقویت روزافزون اقتدار فردی و تسلط بیشتر بر نهادهای انتصابی و انتخابی، و از جمله مجلس رژیم، در این دوره با همدستی و مباشرت کاملتر شورای نگهبان، «حزب پادگانی» یعنی سپاه و بسیج و دیگر ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم، در پی تشکیل مجلسی بوده است که، بیش از پیش، رام و تابع منویات رهبری باشد. با اینکه مجلس «اصولگرا»ی هشتم نیز دارای همین خصوصیات

بوده و در روندی مشابه، طی نمایش انتخاباتی دیگری، شکل گرفته بود، ترکیب و عملکرد آن رضایت کامل رهبر رژیم را تأمین نمی‌کرد. وی از برخی مصوبات آن مجلس راضی نبود و خصوصاً درگیریهای شدید آن با دولت احمدی نژاد، که بعضاً موجبات رسوایی بیشتر مجموعه نظام را فراهم می‌کرد، ناخرسند بود. بنابراین، حذف و کنار گذاشتن گروهی از نمایندگان «تندرو»، که چه در مخالفت با دولت و چه در حمایت از آن راه افراط می‌پیمودند، و یا نمایندگانی که کاملاً مطیع و فرمانبردار نبودند، ضروری می‌نمود که این کار، در جریان تدارک و برگزاری این انتخابات نمایشی، صورت گرفت. سرنوشت آن دسته از نمایندگان که در جریان طرح سوال از رییس جمهوری (که پس از ماهها بحث و کشمکش و هیاهو، عملاً باعث بی‌آبرویی دیگری برای خود مجلس و دولت شد) خیلی فعال بودند نشانه بارزی در همین زمینه است: از مجموع ۷۹ نفری که طرح سوال از احمدی نژاد را امضا کرده بودند، ۲۷ نفرشان یا با رد «صلاحیت» روبرو گشتند و یا خودشان کاندیدا نشدند، ۳۷ نفرشان هم طی مرحله اول و دوم رأی گیری حذف گردیدند و، در نهایت، تنها

۱۵ نفر از آنها توانستند صندلیهای خود را در مجلس حفظ کنند (ایسنا، ۱۴/۱۲/۹۰ و خبر آنلاین ۱۶/۲/۹۱). نمونه دیگر، «تنبیه» و یا تعویض برخی از نمایندگان مجلس هشتم است که در ماجرای تصویب طرح تأیید «تبدیل دانشگاه آزاد اسلامی به وقف» در آن مجلس، دخیل بودند (لازم به یادآوری است که آن طرح سرانجام به جایی نرسید و احمدی نژاد نهایتاً توانست دانشگاه آزاد اسلامی و تشکیلات وسیع و امکانات هنگفت آن را، از چنگ رفسنجانی و خاندانش درآورد، ولی تصویب چنان طرحی در مجلس خشم خامنه‌ای را برانگیخته بود).

طی این روند هدایت و کنترل شده، مجلسی شکل گرفته است که ترکیب آن، بیش از همیشه، منطبق با خواست و امیال رهبری است. و اگر قرار باشد که در این انتخابات نمایشی برنده‌ای هم تعیین شود، برنده آن نه لیست «جبهه متحد» و نه فهرست «جبهه پایداری»، بلکه در اساس «لیست خامنه‌ای» است. بدین سان، انتخاباتی که در این نظام همواره فارغ از خواست و اراده آزاد توده‌ها و غالباً نمایشی بوده اکنون، هرچه بیشتر، فرمایشی هم شده است. بی‌جهت نیست که اینبار، در قیاس با دوره‌های دیگر، بساط این بازی را کمتر پهن کرده و زودتر هم جمع کردند. مردم نیز اکثراً و بیش از گذشته به فرمایشی و انتصابی شدن انتخابات حکومتی آگاهند که رویگردانی گسترده آنها از نمایش تکراری این دوره هم گواه روشنی بر آن است.

گذار از جمهوری اسلامی یا اصلاحات؟

فرهنگ قاسمی



جبهه جمهوریخواهان مستقل و آزادیخواه ایران (بخش دوم)

جنبشی که باید در انتظار آن بود، جنبشی است مردمی که برای به دست آوردن آزادی های فردی و اجتماعی و برای کسب عدالت اجتماعی قد راست خواهد کرد. اینبار به احتمال فراوان، حرکت مردم ایران جنبشی خواهد بود نه تنها برای آزادی و برابری و حقوق بشر بلکه همینطور علیه فقر و علیه حاکمیت دین و عقیده و مکتب و مرام...

جبهه جمهوریخواهان مستقل و آزادیخواه ایران (بخش دوم)

مقدمه

وقتی در زمان محمد رضاشاه در «جامعه دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران» ما تعدادی انگشت شمار(۱) در پاریس فعالیت می کردیم بسیاری از فعالان سیاسی خارجی کشور چنان به چپ و راست میزدند و فعالیت ما را مورد حمله قرار می دادند که بایستی ساعت ها بحث و مجادله می کردیم تا به اهمیت دفاع از حقوق بشر پی برده می شد. چون چند صبحی از انقلاب ۵۷ گذشت ارزش دفاع از حقوق بشر بیش از پیش معلوم گردید.

از همان ابتدای استقرارش، جمهوری اسلامی تازه به قدرت رسیده، به همراه حزب توده و اقمارش و دانشجویان خط امام و انصارش چون، بهشتی و آیت و کاشانی، با پشتیبانی و تشویق شخص خمینی چوب تکفیر را علیه ملیون و طرفداران نهضت ملی بلند کردند و آنان را به گناه مخالفت با رفراندوم و حاکمیت دین و ترجیح دموکراسی براسلام و طرفداری از حقوق بشر و اعلان مخاطره دیکتاتوری مذهبی، با انگهایی، همانند ملی گرائی، نوکر امپریالیسم، طرفدار بورژوازی و ارتباط با آمریکا و طرفداری از محمد مصدق و مخالفت با خیانت آیت الله کاشانی، به زندانها انداختند و به جوخه های اعدام تحویل دادند یا

مجبور به فرار از میهن کردند.

خوشبختانه امروز دفاع از حقوق بشر یکی از پایه‌های مهم مبارزه علیه جمهوری اسلامی محسوب می‌گردد و جنبه ملی و محوری پیدا کرده است. رضایت از این رشد و تحول اجتماعی که در جهت دفاع از آزادی و حق و مسئولیت افراد است را هیچ انسان آزادی‌خواهی نمی‌تواند نادیده انگارد. این تحول در سی ساله اخیر تا بدانجا به پیش رفت که امروز کمتر سازمان و تشکیلاتی را می‌توان یافت که در برنامه سیاسی خود امر دفاع از حقوق بشر را منظور نکرده باشد. اگر در آن زمان اعتقاد راست و درستی به اصول حقوق بشر می‌داشتیم اعدام‌ها شروع نمی‌شد و شاید جامعه ما راهی دیگر در پیش می‌گرفت.

امروز که اندام رژیم جمهوری اسلامی تا گلو در خون مردم ایران فرو رفته است، بخش بزرگی از همان افراد مهاجم به آزادی در صدر انقلاب، در صف مخالفین جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند. اینان، نه تنها گذشته خود را فراموش کرده‌اند بلکه به راحتی با قدرتهای خارجی به زد و بند نشسته‌اند و برای دست یافتن به اصلاحات از داخل رژیم جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنند. اینان همان طور که در گذشته در امر دفاع از جمهوری اسلامی و مخالفت با حقوق بشر و همکاری با حاکمیت برای از بین بردن افراد و جریان‌های طرفدار حقوق بشر و نیروهای ملی و آزادی‌خواه و مدافعان استقلال و تمامیت ارضی ایران اشتباه کردند، امروز نیز با طرفداری از اصلاحات، با بکارگیری شیوه‌های گذشته، با استفاده از وسایل نامشروع و با قبول همکاری با عوامل خارجی دچار اشتباهی سهمگین هستند.

مثلث رشد اجتماعی : صلح - دموکراسی - اصلاحات

انسان منطقی به ویژه کسی که از حقوق بشر دفاع می‌کند، به ذات خود، در یک جامعه معتدل و معقول، در جامعه‌ای که در آن صلح اجتماعی برقرار است و حقوق انسانی رعایت می‌گردد، باید مدافع اصلاحات باشد. اصلاحات به این مفهوم که سیستمی بر اساس ضوابط شناخته شده و مرسوم و پذیرفته شده از سوی کسانی که در آن سیستم ذینفع هستند، وجود دارد و کار خود را بطور طبیعی انجام می‌دهد، اما در حین حرکت و کنش خود به مشکلاتی برمی‌خورد که پیش‌بینی نشده‌اند، یا اینکه آن سیستم در اثر واکنش‌های ناهمسازی‌ها و ناهمگرایی‌هایی را در درون خود تولید می‌کند که برای ادامه فعالیت خود باید اصلاحاتی در آن بوجود آید. بدین ترتیب در مفهوم مدیریت، اصلاحات راز بقای سیستم و تضمین‌کننده اکتساب کیفیت کامل است، مفهومی که به راستی

در جامعه نیز می‌تواند صادق باشد. از این رو در هر جامعه مردم و به ویژه تلاشگران حقوق بشر که عوامل ذینفع تحول و تکامل اجتماع بشمار می‌آیند به ذات خود طرفدار اصلاحات هستند، اما در یک جامعه اصلاحات به شرطی امکان پذیر است که این عوامل و عناصر حق آزادی اندیشیدن و اظهار نظر داشته باشند به بیان دیگر آزادی‌های فردی و اجتماعی در آن رعایت شوند تا مردم، موافق و مخالف، بتوانند اندیشه خود را در کمال آزادی بیان کنند؛ افکار و عقایدی را رد و به مکتب و مرام دیگری که مورد توافق با ساختار فکری و نیازهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آنان است تمایل و عقیده پیدا کنند. اما در جامعه‌ای که این آزادی‌ها وجود نداشته باشد آن جامعه دارای حاکمیتی مستبد است. استبداد حق مردم و آزادی اندیشه و بیان آنان را رعایت نمی‌کند، به عبارت دیگر، نظام استبدادی به خودی خود با اصلاحات در تضاد است در نتیجه اصلاحات در چنین جامعه‌ای مفهوم پیدا نمی‌کند و ظرفیت عملی نمی‌یابد. اصلاحات اگر امکان داشته باشد یکی از راه‌های بسیار مناسب برای رشد و تحول سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه بشمار می‌آید و مورد استقبال انسان متعادل است. همان‌طور که در بالا گفتیم لازمه اصلاحات استقرار صلح اجتماعی، یعنی رعایت آزادی‌ها و ثبات در مناسبات دموکراتیک یا استقرار دموکراسی است؛ پس می‌توان گفت در جامعه‌ای که صلح وجود داشته باشد اصلاحات موجب استقرار دموکراسی و باعث رشد سیاسی و اجتماعی می‌شود. بر عکس در جامعه استبدادی، اصلاحات امکان‌پذیر نیست زیرا استبداد در مقابل رشد سیاسی و اجتماعی به مانند سدی عظیم ایستادگی می‌کند. از آنجا که سه عامل دموکراسی و صلح اجتماعی و اصلاحات لازم و ملزوم یکدیگرند، پس اصلاحات در تضاد ساختاری با رژیم استبدادی است چرا که مستبد با رفتار و با کردار خود راه آزادی و دموکراسی را می‌بندد. پس راه حلی غیر از شکستن استبداد از طریق بر زمین زدن، خنثی کردن و سرنگونی آن برای مردم باقی نمی‌ماند. چنین است که در جمهوری اسلامی ایران همه راه‌های اصلاحات بسته است. متأسفانه هنوز بسیاری کسانی که خوش باورانه در جستجوی اصلاحات در رژیم استبدادی جمهوری اسلامی هستند. این رژیم تمامی کیفیت‌ها و ارزش‌های جامعه متعادل را منهدم و بی‌ارزش کرد. کنش‌هایش در جهت مخالف رشد و پاسداری از ثروت ملی عمل می‌کند، اقدامات ناموزونش خلاف همگرایی اجتماعی و مخرب تکامل فرهنگی است، پس ظرفیت اصلاح‌پذیری خود را از دست داده است.

گذار از جمهوری اسلامی حق ملت ایران است

امروز مشاهده می‌شود که اکثریت بزرگی از مخالفین جمهوری اسلامی که طرفدار منشور جهانی حقوق بشر و تمامی میثاق‌های وابسته به آن هستند، با وجود اینکه هیچ علاقه‌ای به جنگ و خونریزی ندارند و در شرایط معمولی و متعادل، طرفدار راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز و گام به گام، برای دستیابی به رشد و تحول جامعه می‌باشند ناچارند برای تغییر شرایط حاکم و در مقابله با جمهوری اسلامی، به درستی شعار سرنگونی و نه اصلاح‌طلبی را، در سرلوحه مبارزات خود قرار دهند و با توسل به یک قیام همگانی و با اتکا به نیروی ملتی که روشنفکران، دانشجویان، کارگران، روزنامه نگاران در بندند؛ ملتی که قربانی تبعیض جنسیتی، محرومیت‌های اجتماعی و نابسامانی‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی اند و از فقر و فساد و اعتیاد و استثمار به تنگ آمده‌اند، حقوق و آزادی‌های مردم را به آنان بازگرداند.

اما متأسفانه عده‌ای هنوز به این واقعیت تلخ پی نبرده‌اند و حقیقتی به این روشنی را نمی‌خواهند باور کنند. از آن جمله می‌توان به افکار "پیتورسک" (۱) خانم حقیقت جو در برنامه تلویزیون افق آمریکا در مورد این معجزه که «خامنه‌ای آزادی بدهد و حاکمیت مردم را قبول کند و در قدرت حاکم چرخش به وجود آید» می‌توان اشاره کرد. این بیان به همان اندازه ریشخند به اپوزیسیون است که سخنان "رمانتیک" و آشفته آقای امیرحسین گنج بخش در همان برنامه که فرضیه "کلاسیک" و عقب ماندن ترسانیدن مردم از «بی‌ثباتی» را مطرح می‌سازد و ایران را با «سومالی» مقایسه کرده و برای حفظ ثبات و نگهداری ساختار رژیم حاکم بر ایران، به امر اصلاحات تأکید می‌ورزد. در صورتی که مشاهده دقیق و تحلیل واقعیت‌های زندگی مردم ایران و شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و وضعیت اپوزیسیون، شمار اعدام‌ها و زندان‌ها، شرائط اعمال شده توسط هیأت حاکمه و قدرت مطلقه شخص ولایت فقیه و معضلات ناشی از سیاست خارجی نه با آن "پیتورسک" (خانم حقیقت جو) خوانائی دارد و نه آن "رمانتیک" را برمی‌تابد. لازم است که گفته شود که قریب سه سال است که ما جنبش مردمی ۸۸ که برای کسب آزادی انتخابات بود و نیز بهار عرب را پشت سر گذارده ایم، اما جنبش ۸۸ به دلیل عدم لیاقت رهبری آن، یعنی همان کسانی که اصلاح‌طلبان از آنها دفاع می‌کنند توسط حاکمیت خشن و استبدادی و ضد انسانی جمهوری اسلامی در نطفه خفه شد و متأسفانه میهن ما راه حل اصلاح طلبانه را که برخی خواب آن را می‌دیدند از دست داد. امروز به صراحت باید گفت و تکرار کرد که گذار از جمهوری اسلامی حق ملت ایران است و حق بازگرفتنی است و هیچ دیکتاتوری آن را به ملت عطا نکرده است.

اصلاحِ اصلاح طلبان!

این واقعیت ناخوشایند را باید پذیرفت که هر متخلفی به آسانی درستکار نمی گردد، هر بنیادگرایی به راحتی مدرن و متجدد حتی اصلاح طلب نمی شود. هر طرفدار ولایت فقیه، که مدعی سکولاریسم شد، هر کوشنده دیکتاتوری، "خلق یا غیر خلقی" که به دموکراسی روی می آورد، هر سلطنت طلبی که به جمهوریخواهی متمایل گردیده، همینطور هر فرد طرفدار رژیم جمهوری اسلامی که تغییر موضع داد و مخالف رژیم شد، بدان مفهوم نیست که اخلاق و رفتار قبلش تغییر پیدا کرده باشد. از این سخن نباید چنین نتیجه گرفت که ما بر این اعتقادیم که انسان ها قابل تغییر و تحول نیستند؛ بلکه باور داریم برای اینکه هر فرد در پروسه تغییر و تحول خود موفق گردد به ناچار باید قادر باشد اخلاق و رفتار خود را نیز تغییر دهد. کسانی که در گذشته یک روز به دنبال هاشمی رفسنجانی بودند، دیگر روز صلیب خاتمی را به گرده می کشیدند و امروز، علیرغم اعترافات شجاعانه افرادی مثل نوری زاد و صدها زندانی سیاسی دیگر و حتی آقای کروی که به صراحت رژیم جمهوری اسلامی ایران را اصلاح ناپذیر می دانند، هنوز به دنبال اصلاحات هستند چرا قبول نمی کنند که از واقعیت فرسنگها فاصله دارند. اصلاح طلبان باید این حقیقت تلخ را پذیرا شوند که در مورد اصلاح جمهوری اسلامی در اشتباه محض به سر می برند و بهتر است به جای کوشش بی ثمر در اصلاح جمهوری اسلامی، نخست خود را اصلاح کنند سپس به جبهه مردم که برای آزادی و استقلال و دموکراسی و جمهوری مبارزه می کنند بپیوندند! سؤال اساسی این است که اصلاح طلبان چه چیزی را و به وسیله چه کسی می خواهند اصلاح کنند؟ اصلاح قانون اساسی، آشنا ترین ادعای اصلاح طلبان است. وقتی کسانی که آن را تدوین کرده اند، آن را رعایت نمی کنند و بر اساس تمایلات و منافع شخصی خود بر ایران حکومت می کنند، آیا حاضرند به تغییر قانون اساسی تن در دهند؟ آیا منافع سپاه پاسداران به آنان اجازه می دهد که قانون اساسی تغییر پیدا کند؟ روحانیونی که بر مرکب مراد سوار شده اند و به مال و منال بی کران رسیده اند آیا قبول می کنند قانون اساسی تغییر پیدا کند؟ آقازاده هائی که ثروت ملت ایران را در بانکهای خارجی انباشت کرده اند آیا حاضر می شوند به تغییر قانون اساسی تن در دهند؟ اینان گناهکاران و جنایتکارانی هستند که بیش از سی سال است که به تخلف و چپاول ملت ایران عادت کرده اند و به سادگی از امتیازات خود دست نخواهند برداشت.

شعار سرنگونی به تنهایی کافی نیست

نویسنده این سطور از سالها قبل براین اعتقاد بوده است که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل دشمنی با دموکراسی و آزادی و استقلال و به جهت زیر پا گذاشتن آزادی انتخابات و حاکمیت ملت اصلاح پذیر نیست، پس چاره‌ای جز سرنگونی آن وجود ندارد. جنبشی که باید در انتظار آن بود، جنبشی است مردمی که برای به دست آوردن آزادی‌های فردی و اجتماعی و برای کسب عدالت اجتماعی قد راست خواهد کرد. اینبار به احتمال فراوان، حرکت مردم ایران جنبشی خواهد بود نه تنها برای آزادی و برابری و حقوق بشر بلکه همینطور علیه فقر و علیه حاکمیت دین و عقیده و مکتب و مرام و این جنبش در تمام منطقه تأثیرگذار خواهد بود. این جنبش را طغیان مردم ایران در داخل و خارج کشور و مبارزه روشنفکران از داخل زندان‌ها و استقامت همه کسانی که فشارهای رژیم و ضربات سنگین جمهوری اسلامی را در داخل کشور تحمل می‌کنند به وجود خواهند آورد.

واقع بینی حکم می‌کند که بپذیریم دوران گذار مخاطرات بزرگی را به همراه خواهد داشت و میهنمان برای مدتی در آشفتگی سیاسی و اجتماعی و نا امنی به سر خواهد برد، در چنین چشم اندازی، هم و غم و دل نگرانی درجه اول اپوزیسیون باید این باشد که این دوران هر چه بیشتر کوتاه تر شود. برای این کار چاره‌ای نیست غیر از اینکه اپوزیسیون خود را متشکل و همساز کرده و برای برنامه دوران گذار کار کند و خود را در برابر آن مسئولیت بزرگ، یعنی بازسازی جامعه و ترویج فرهنگ اعتدال و احترام به رقبای سیاسی و رعایت حقوق انسانی و دفاع از آزادی همه آحاد ملت، از طرفداران پادشاهی تا مدافعان کمونیسم کارگری، آماده سازد. عوامل تشکیل‌دهنده همسازی باید متشکل از نیروهائی باشند که در ذات خود ناهمگون نباشند.

در این فراروند، ساختارهای رژیم جمهوری اسلامی به ناچار درهم خواهند ریخت. ازهم پاشیده شدن ساختارهای حاکمیت مافیای مذهبی که فساد و رشوه و دروغ و ریا را در جامعه اشاعه داده است یک امر واقعی و ضروری است. در این رژیم خرابی فراگیر شده و انحطاط به حدی رسیده است که باید در اندیشه بازسازی ساختارها موجود بود و اندیشه به تنهایی کافی نیست باید طرح‌های عملی ارائه داد و به تدوین آنها پرداخت.

برنامه‌ریزی مرحله گذار و ترسیم یک چشم‌انداز واقع‌بینانه و تعیین مسئولیت‌ها در این مرحله سخت حساس، با مشارکت زنان و مردانی که قادر به عملی ساختن پروژه‌های لازم برای گذار به دوران دموکراسی هستند، عمده‌ترین وظیفه جمهوریخواهان سکولار و لائیک و طرفدار

سرنگونی است.

انحطاط قدرتمداران به خوبی نشان می دهد که قدرت به خودی خود هیچ ارزش و منزلتی ندارد، بلکه کسب قدرت آنگاه مفهوم پیدا می کند که در جهت خدمت به مردم و جامعه بشری باشد. به همین دلیل بایستی توجه کرد که تفاوت است بین اپوزیسیون که می خواهد آزادی را به ارمغان بیاورد و آنی که می خواهد با کسب قدرت به امیال فردی، موروثی، خانوادگی، گروهی و عقیدتی دست پیدا کند. به عبارت دیگر کسب قدرت باید حتماً برای خدمت به جامعه باشد. رهبری جمهوری خواهان بایستی از افرادی تشکیل شود که به آزادی و حقوق بشر و عدالت اجتماعی و جدایی دین و دولت به شدت پایبند باشند و از این اصول به طور قرص و محکم و با فداکاری و بدون کوچکترین تعلل و تخلفی دفاع کنند. اینان در واقع تضمین کننده آزادی و مردم سالاری و سکولاریسم و لائیسیته و تمامیت ارضی و استقلال ایران و عدالت اجتماعی و ضامن حقوق اقلیت ها هستند. مجلس مؤسسان را باید این رهبران آزادی خواه با در نظر گرفتن حقوق همه نحله های سیاسی و تضمین کامل برابری، آزادی و دموکراسی برای همه برگزار کنند.

پاریس ژوئن ۲۰۱۲

ادامه دارد

Farhang.ghassemi@cogefi.com

۱ - فعالان این کمیته عبارت بودند از مولود خانلری، امیر بیشتداد، ابوالحسن بنی صدر، حسین ملک، حسین مهدوی، احمد فاروق، احمد سلامتیان فرهنگ قاسمی ...

۲- Pittoresque : تعبیرات غیر جدی و فولکلوریک

چشم انداز پرونده هسته ای

ایران

احمد سلامتیان، مجید سیادت و مهرداد درویش پور در باره آینده مذاکرات هسته ای

سخنرانی پالتاکی

برنامه مشترک

اتحاد جمهوری خواهان ایران و اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی
در ایران

برای شنیدن برنامه

http://www.youtube.com/watch?v=d12_N0oUaZk&feature=share